

 <p>مجلس شورای اسلامی ایران</p>	<p>کتابخانه مجلس شورای اسلامی</p>
<p>شماره ثبت کتاب</p>	<p>کتاب مجموعه تصورات از آیت الله العظمی مؤلف: آیت الله العظمی مترجم: مرحوم آیت الله العظمی</p>
<p>۲۰۸۵۴۶</p>	<p>شماره قفسه ۱۷۲۸۱</p>

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب محمد مصدق از: آیت الله العظمی (ره)

مؤلف: آیت الله العظمی محمد باقر مجلسی

مترجم: محمد باقر

شماره قفسه ۷۲۸۱



مجلس شورای اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۸۵۶۷

یا حافظ یار ازق
متولد شدن قاسم محمد

بهار

۱۳۴۳

یا حافظ یار ازق متولد شدن
سید محمد فیض شهر بحر الحرام

۱۳۴۲
۱۳۵۳

یا حافظ یار ازق
متولد شدن سید علی
فیض بحر الحرام

۱۳۴۵

91

92

[illegible]

Handwritten text in Persian script, likely a signature or title, written in red ink.

[illegible]

202

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

اورا صانع مزم پس ترا به صورت بیهوشش نشی و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 بجا آوری و در لوح حبیب را بر سر درش و آن را می که فریاد می آید و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 که در خوابش بجا آن گوشه دلش می دهد در آن حال که در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 روانه گردید آن زن عابد که در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 عاصی موجب محبت برادر نفس می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 صانع نظر و محبتش بکاشش عاصی آن زن فکرمه محبت آن نموده و محبتش بین آن است و
 و در آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 انش می شود آن خیال تمام ظرفیت عاصی را بکوش آن عابد پرورشش تا موسی بهم عاصی خود
 تکلیف نموده که کسی را تا آخر حجت که آن آب و چشمی در مسیحیت گرفتار رسیده که در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 که در آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 توانست و عبادت آن معصوم در دل گرفت و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 که در آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 بر طریق انبیاء و در آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 تا از آن راه نماند و در آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 به گردید آن قاضی شفی برادر الهامه بر عرض می آید و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 افتاده و این سخن نزد من ثابت شده و در آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 شیخ و در آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 مصلی که در آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 نقل تو جاری شده و در آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 خواهم کرد این خار و عمارت بر تو قیامت خواهد شد آن بیشتر از آن که در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 گفت و شاد و گفته که من اجابت چنین هر شش کنم و در آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 هفت و آخر آن قاضی عاصی غلظت سلطان گوشت آن آن سوره را از خانه بیرون برد
 و در آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 تا در آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید

که در آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 و در آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 بر اطمینان او انداخته و در آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 نورسته از کاشش سر بر زده و در آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 و در آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 برای آنکه رسید آن لغز را در آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 خود را نقل نموده و در آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 شده و در آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 بر تری آن طفل تعین نموده و در آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 در آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 کشیده و در آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 اتش ترقی و در آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 باطن حبی و در آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 در آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 معیت او در آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 تا بجا چون دیوانه و در آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 خوشبخت و در آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 لغز را از آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 ما در آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 بخود گذارد که در آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 و در آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 از آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 شربت را که در آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید
 از آن وقت قهقش می نویسد و در آن وقت قهقش می نویسد و بگوید

که جمیع بنده آن نیز رسیدند و ادراک دریافت طلب میکردند و غرض از قوه فعلی آنی مد چون تمییز این
 گزیده در زمانه تحریر یافت و صورت انعام پذیرفت که اهل محضر است و تا صراحت بود
 و به تحقیقات و تعلیمات می پرداختند و قله کمال است اقصا گردید و هرگز نیاورد
 این جمع و تالیف شد و تحت نوشتن میشد و در بار تبه تیمم می نمود
 ظهور نیز رسید و زودت غرض مردم می داد و مقام کمالی را می نمود
 رفاهت داشت و این قله کمال گردید که خواننده
 و شنونده در این حدیث تا ترک کرد و جمال
 آن پر درازند و متواضع از روی رسد

این کتاب که تالیف شد و در زمانه تحریر یافت و صورت انعام پذیرفت که اهل محضر است و تا صراحت بود و به تحقیقات و تعلیمات می پرداختند و قله کمال است اقصا گردید و هرگز نیاورد این جمع و تالیف شد و تحت نوشتن میشد و در بار تبه تیمم می نمود ظهور نیز رسید و زودت غرض مردم می داد و مقام کمالی را می نمود رفاهت داشت و این قله کمال گردید که خواننده و شنونده در این حدیث تا ترک کرد و جمال آن پر درازند و متواضع از روی رسد

[illegible]

الذات و در مرتبه ذات خود از آن گذشته باشد مگر ذات اقدس خدای عز و جل که ذاتی است
 از صفات کمال بیابد باشد چه معلوم است که ایضا ذات صفت هم را در ذات خود در مرتبه خود
 است معلوم است که ذاتی از آن گذشته باشد و در آن تحصیل آن نماید و اگر قطع نظر از این مرتبه
 غایب گوئیم که جمیع صفات کالیه واجب تحقق ممکن است و در جایی باین ذات ندارد پس باید که
 ثابت و ثابت موهبت بآن حقیقت داشته باشد خداوند هر یک از اینها بنا بر کثرت و کمالات
 اطلاق میرسد واجب دارد و در نظر بصیرت بر موهبتان جمیع صفات واجب بین ذات است
 و این را بر سر آن برای پیشین و صیغ کردن از صفات عقل و وحی فطرت است و یکپسین
 متمم کردن دیدن مسیح علم خدا و پسر صفت نامهربان چه معلوم است چه صیغ خاکه آن عنوان
 مذکور است بعنوان دیگر که مخالف این عنوان است نیز کثرت ذکر در آن یا در مرتبه شکل مسیح
 پسران است و در کثرت و خلوت و بهر وجه است که صیغ حرف نه است و ظاهر است که حرف
 جارت است نه و بهر چهری چه بسیار تلقی علم باری قائل بود و بهر حقیقتی باشد بهر انظار
 در وجود علمی باری قائل حرف عایه و عین ثانیه اند و ظاهر است که این نیز خلاف علم است چرا که
 علم جزیت و تلقی علم چهری و این صفت را نیز شخصی مسیح نیست و در آن قدر است و دیگر در
 جوهر ذات و لم و جوهر که در آن خلقت آید و عیال باشد صفت دارد و اطلاق حرف
 بر این شود اگر چه بعضی از ایشان را نیز گفته باشند از جهت کمال ذات که دارند و بهر وجه
 ذات از حالات و صفت حرف قیوم واجب بالذات و به کثرت ذات سطوح و صفت
 حقیقی را که نیستند و جوهر اطلاق را منافی نه پس چون صیغ حرف نه صفت قوت است و
 در باری واجب بالذات میگوید و دیگر حقایق پیش به اعتبار انظار در علم باری قائل وجود حرف
 در نفس ملوک تحصیل آنکه در آن توبه ایجاد نماید تحریک ابدت و قطع اصدات بر وجه
 محض میگوید و چون حرف را در این مرتبه است یعنی باین پیش به عجب انظار در وجود علمی
 اقدس است حرف مکرر میگوید چنانکه حقایق همیشه را حرف عایه مینامند چه بسیار اند و
 در انظار در علم باری قائل و کما بهر حرف را اطلاق بر بی موجودات و کلمات را بر
 این باب میکنند و یکسرا در این حرف حرف غیر عالیه و بهر حرف بر دو مرتبه عالی
 و غیر عالی است تا جارت از بیاض موجودات بحرف صیغی است با قطع نظر از انظار و وضع

ایشان نه علم از آن و نه عقل و نفس و اول جارت از موجودات بهر انظار در علم از آن است چنانکه
 این صفت یافت اگر چه بودی که پسر از آن مشنون و در مرتبه کمال و عجب العجب باشد که کون شود و
 ممکن نزد پسر از آن در کمال عوفا و این دو پسر از حروف عالی است که مرتبه و بهر جهت
 عوفا این پسر را برشته نظم کشیده اند و کون عوفا عالی است لم نقل صفات ذاتی و این
 ذاتی نه و کون است بر و اکل و جوهر نفس من و مسل چنانکه رسید بهیت ربی همان در آن
 و کما در آن مواضع گفته و در کمال و در کمال و در کمال است چه صیغ خطاب است که در آن
 اولاد و از آن عایه تا آنکه بید که تولد از حق و ثبوت نیستند کما متوله وید از خدا و در آن
 پس که علم کردید و کما بود و بر سر آن کردید و او و دیدیم بزرگ عظمت او را مانند زک خدا و از آن
 و یکم این که پسر از آن صیغ است که در آن خداوند کون دیدیم و دیدم و کون و کما و کما
 پس در علم آید که صیغ است که در آن خدا باشد **بسم الله الرحمن الرحیم** اگر چه در این یکپسین
 با آن که گفته اند که در آن صیغ نیز بر آن خداوند و در آن بر این صفت حق تعالی نیز و اگر چه
 که در آن عقیده آید که صیغ را نیز بیده از آن کون خداوند سید بر این و دیده و علم باری قائل
 صیغ بر این اطلاق نمایند و مقام تعبد بر این کلام و کتب لایح را به در در صفات نظریه است
 و نه است و کما بهر از آنجا در این گفته شد پس علم هر کردید از آن چنان که کثرت خدا و صیغ
 کون در آن او نیز اولاد خداوند و علم هر که در آن خداوند بصیرت نماید و در کثرت از نظر
 و کما بهر در آن گفته شد آن نموده بیده باشد است آنچه گفته شد پس این جارت پس این
 یک صفتی در آن همه جز در این بر این عنوان گفته که هر یک پسر او را پسر و کما بهر در آن
 بید و عوفا بهر نفس میس که ای دوستان در این زمان اولاد داریم و در واقع است از او در آن
 می و اعلان که دیدم خدا را مانند داری سر و دامن و بیده کشیده و صیغ در جانب راست او نشسته و
 و کما بهر در آن بودم که کتی که می خوانی صیغ بر سر من بودم و باز از بوس و کما بهر در آن
 علم ترین چهرای مردان **جارت** نزد خدا و جفتش است که ترک عقل و تفکر را در علم حق نماید
 که تا باین بر سر علم نموده آید و نظر سید را که نشسته بهر صفات واجب را صیغ بر سر او دیده است
 با اهل کتاب **لَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ** لکن حق را با باطل نغلتان و چون علم هر کردید
 اطلاق بر این صیغ ذات و علم باری قائل هر کردید اطلاق آنچه گفته در فصل دوم این جارت صد و دوم

و اگر واجب بالذات کما به هر دو کذا باشد باقی از خود او هر که در آن عدم و فایده و این
 بر این احتمال است که تفریق بجای آمده باشد و این نیز منافات با برت صفت و احدیت ندارد
 او دارد و واجب در این جهت نیز فایده و عدم خواهد بود که آن گوی می شود است با برت یکا کما
 صحت و متواتر با برکات احدیت از ادعای حیات با وجود آنکه محض ان معلوم است که در او وجود دارد
 که در حق او هر چه باشد و با وجود هر چه برت است نه نیست بر وجود و غیر موضوع پس اگر واجب بود
 شود باید که خود را ممکن کند و این منافات با برت و وجوب بالذات او دارد و این که در
 واجب در حد مشقات است پس چگونه تواند بود که در تحت قدرت باشد و این که در این بین
 برت است چنانچه نیست فایده شدن و این با برت که در تحت قدرت است که در این بین
 انتقایی است **در مشققت** ای روایت که در تحت قدرت است که در این بین که قیام بیکه باشد
 به طاعت است که صدق مشققت بر چیزی قیام یا نه است پس باید و انتقایی است این چیز که در
 و این مشققت بر این یا به هر دو باشد نه نه و در تحت که قیام با یا به هر دو باشد
 دیگر که در اول و در این و این قدم و گذشته باشد نه نه و در تحت که قیام با یا به هر دو باشد
 بعد و این ان مقدمه ای که فایده قیام در میسر شود و نه نه چنانچه در تحت نیز قیام میسر شود
 تحقق بقیامی و با وجود هر که در تحت مقدمه شود باید که در تحت مقدمه شود باشد به طاعت
 اگر آن ذات بذات خود باقی باشد پس قیام می تواند بود و انتقایی است که قیام با یا به هر دو باشد
 خود و در تحت کمال خود خواهد بود پس کما در میسر است این هیچ وجهی از وجود خود به طاعت
 که اگر این دو ذات باقی باشند پس انتقایی است این هیچ وجهی از وجود خود و اگر این دو ذات
 مقدمه کرد و باز انتقایی است که در تحت مقدمه است نه نه و در تحت که قیام با یا به هر دو باشد
 این مقدمه کرد و دیگر باقی باشد و اگر هر دو در تحت مقدمه شود نه نه چنانچه در تحت نیز قیام میسر شود
 این نیز انتقایی است و در وجود چنانچه دیگر خواهد بود پس هر که در تحت که انتقایی است نه نه و در تحت
 یا قیام در جمیع حالات است و این که در این بین در میان آن مثل نموده و این عبارت چنانچه در میان
 برت خود یا به هر چه در میسر است و این که در تحت مقدمه است نه نه و در تحت که قیام با یا به هر دو باشد
 و در این از و این که در وجود و در تحت مقدمه است نه نه و در تحت که قیام با یا به هر دو باشد
 در جهت قیام بقیامی است و این در تحت مقدمه است نه نه و در تحت که قیام با یا به هر دو باشد

و اگر واجب بالذات کما به هر دو کذا باشد باقی از خود او هر که در آن عدم و فایده و این
 بر این احتمال است که تفریق بجای آمده باشد و این نیز منافات با برت صفت و احدیت ندارد
 او دارد و واجب در این جهت نیز فایده و عدم خواهد بود که آن گوی می شود است با برت یکا کما
 صحت و متواتر با برکات احدیت از ادعای حیات با وجود آنکه محض ان معلوم است که در او وجود دارد
 که در حق او هر چه باشد و با وجود هر چه برت است نه نیست بر وجود و غیر موضوع پس اگر واجب بود
 شود باید که خود را ممکن کند و این منافات با برت و وجوب بالذات او دارد و این که در
 واجب در حد مشقات است پس چگونه تواند بود که در تحت قدرت باشد و این که در این بین
 برت است چنانچه نیست فایده شدن و این با برت که در تحت قدرت است که در این بین
 انتقایی است **در مشققت** ای روایت که در تحت قدرت است که در این بین که قیام بیکه باشد
 به طاعت است که صدق مشققت بر چیزی قیام یا نه است پس باید و انتقایی است این چیز که در
 و این مشققت بر این یا به هر دو باشد نه نه و در تحت که قیام با یا به هر دو باشد
 دیگر که در اول و در این و این قدم و گذشته باشد نه نه و در تحت که قیام با یا به هر دو باشد
 بعد و این ان مقدمه ای که فایده قیام در میسر شود و نه نه چنانچه در تحت نیز قیام میسر شود
 تحقق بقیامی و با وجود هر که در تحت مقدمه شود باید که در تحت مقدمه شود باشد به طاعت
 اگر آن ذات بذات خود باقی باشد پس قیام می تواند بود و انتقایی است که قیام با یا به هر دو باشد
 خود و در تحت کمال خود خواهد بود پس کما در میسر است این هیچ وجهی از وجود خود به طاعت
 که اگر این دو ذات باقی باشند پس انتقایی است این هیچ وجهی از وجود خود و اگر این دو ذات
 مقدمه کرد و باز انتقایی است که در تحت مقدمه است نه نه و در تحت که قیام با یا به هر دو باشد
 این مقدمه کرد و دیگر باقی باشد و اگر هر دو در تحت مقدمه شود نه نه چنانچه در تحت نیز قیام میسر شود
 این نیز انتقایی است و در وجود چنانچه دیگر خواهد بود پس هر که در تحت که انتقایی است نه نه و در تحت
 یا قیام در جمیع حالات است و این که در این بین در میان آن مثل نموده و این عبارت چنانچه در میان
 برت خود یا به هر چه در میسر است و این که در تحت مقدمه است نه نه و در تحت که قیام با یا به هر دو باشد
 و در این از و این که در وجود و در تحت مقدمه است نه نه و در تحت که قیام با یا به هر دو باشد
 در جهت قیام بقیامی است و این در تحت مقدمه است نه نه و در تحت که قیام با یا به هر دو باشد

که در بیان ثبوت حکم بر غیر خود است در وقت که در پیشگاه خود است که بود آن بانی است
 و اینان طلب حکم و طاعت است که هیچ عیب است پس این نیز صریح است که حکم نمی تواند
 چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هجدهم و نهم و دهم و یازدهم و بیستم و سی و یکم و سی و دوم
 که نامش مردم در وقت است و می تواند بود هر کس در یکجا و در وقت شریعت قویه پیش ازین که
 گفته است که اگر کسی از اینها را نداند هیچ شایسته نبوده پس ظاهر گردید که در وقت قویه
 نموده است پس چون بخواهد حکم بفرستد او می تواند و باز در وقت که در وقت است
 که حکم قویه است تا که فای دین در میان پیش از فای حکم آن خواهد بود هر چه حکم مخالفت دارد
 با بر فصول پنجیل و سیح حکم عدل و احرام و امانت و طهارت و دایم و باز در فصل هم
 و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و بیستم و سی و یکم و سی و دوم
 که قویه صریح است بعد از آن طاعتی که در هیچ قایل این نیست و کسی که زن معصومه را بخواهد
 فاسق و زانی کار باشد که طاعتی دادن آن زن در آنکه زن باید بود که زنی بخواهد باشد باز
 و وقت در فصل پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و بیستم و سی و یکم و سی و دوم
 که در فصول زن را که زن را زنی بخواهد بود که زن را زنی بخواهد بود که زن را زنی بخواهد
 آورده از جهت تقیم مردان پس اینهاست خطای سیح نموده که ای حکم این زن را دیدیم که زن را یک
 و درنا موسی بنی شریعت و دینیت بر وجهی که در وقت است پس ترا چه حکم است سیح هر روز
 این سخنان سرور در این وقت و دینیت بر وجهی که در وقت است پس ترا چه حکم است سیح هر روز
 خطاب به حکمت نموده که ای کسی که از شماست که کار نموده تا که در جمعی که آید و بعد از این سخنان
 سرور در این وقت و دینیت بر وجهی که در وقت است پس ترا چه حکم است سیح هر روز
 پس این جمع مردمان و شیخ از آن که بعد استفاده و تعلیم از سیح بعد از یکبار پس از آن
 تنها که نشستند از جهت اینکه مخالفت شریعت موسی و طریقت قویه بود و بعد از آن سیح خطاب
 آن زن نموده که من برای آنکه ترا بینم دیدم که این کنه بر وجهی که در وقت است پس ترا چه حکم است
 مذکور است که سیح باشد از این وقت و دینیت بر وجهی که در وقت است پس ترا چه حکم است سیح هر روز
 و شما را علم نیست که از کجا آمده ام و یکی خواهم رفت و در وقت شما بود آن برای هر وقت و وقت

که سیح در وقت نیست و درنا موسی ثبوت که شد است و در هر دو دعوی صریح است پس در وقت
 و در وقت است و در وقت است بر این حدیث هم دیدم که تا نیز قول آن نموده و باز در وقت
 امر لغو بودن بعضی در وقت است و در وقت است بر این حدیث هم دیدم که تا نیز قول آن نموده و باز در وقت
 که سیح خطاب کرده و نهاری نموده که تا نیز قول آن نموده و باز در وقت است بر این حدیث هم دیدم که تا نیز قول آن
 که سیح خطاب کرده و نهاری نموده که تا نیز قول آن نموده و باز در وقت است بر این حدیث هم دیدم که تا نیز قول آن
 روی تا نزد باید که طرف دیگر را پیش آورید و باز در وقت است بر این حدیث هم دیدم که تا نیز قول آن
 برای حدیث روایت و باز در وقت است بر این حدیث هم دیدم که تا نیز قول آن
 پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و بیستم و سی و یکم و سی و دوم
 که موسی خطا گفته است شما را سخنان مذکور است که در وقت است بر این حدیث هم دیدم که تا نیز قول آن
 و در وقت است بر این حدیث هم دیدم که تا نیز قول آن
 با سید عید یا نهتیا بر وزن مخالفت حکم قویه دارد و باز در وقت است بر این حدیث هم دیدم که تا نیز قول آن
 تمام حشمت حکم این عبارت علی حاکم است یعنی ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و بیستم و سی و یکم و سی و دوم
 این عبارت است حق است حق و باز در وقت است بر این حدیث هم دیدم که تا نیز قول آن
 مومن باشند و در این حکم با نود و در آخر فصل و در این حکم با نود و در آخر فصل
 نه و فصل پنجم پنجم و در این حکم با نود و در آخر فصل و در این حکم با نود و در آخر فصل
 فصل است و در این حکم با نود و در آخر فصل و در این حکم با نود و در آخر فصل
 و در این حکم با نود و در آخر فصل و در این حکم با نود و در آخر فصل
 است چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و باز در وقت است بر این حدیث هم دیدم که تا نیز قول آن
 خواهد در خطا هر خواه و در این حکم با نود و در آخر فصل و در این حکم با نود و در آخر فصل
 نه است و شما مشرفه ای را که نیست در این حکم با نود و در آخر فصل و در این حکم با نود و در آخر فصل
 بطرس پنجیل و در این حکم با نود و در آخر فصل و در این حکم با نود و در آخر فصل
 ابدیت باید که این کرده که در وقت است بر این حدیث هم دیدم که تا نیز قول آن
 و این حدیث را که در وقت است بر این حدیث هم دیدم که تا نیز قول آن

2/2
2/2

2/2
2/2

باب هشتم در صفت آفرینش کرم و دفع **باب نهم** در صفت مرغی که حق تعالی در زیر عرش آفریده
باب نهم در صفت درخت بلوطی **باب دهم** در صفت تراری قیامت **باب یازدهم** در صفت
مراطه که نشین بر آن **باب بیستم** در صفت عرش در کرب **باب بیست و یکم** در صفت سلطان عرش
باب بیست و دو در صفت پسران علیهم السلام **باب بیست و سه** در صفت ملک الموت **باب بیست و چهار** در صفت
ملک و غیر **باب بیست و پنجم** در صفت پست العود **باب بیست و ششم** در صفت کوه قاف **باب بیست و هفتم**
در صفت خراب شدن انجمن **باب بیست و هشتم** در صفت اسما نهاد **باب بیست و نهم** در صفت
فانک الکتاب **باب بیست و دهم** در صفت کور و ان **باب بیست و یازدهم** در صفت لی مادر و لی پدر
باب بیست و چهار در صفت دیدن صور **باب بیست و پنجم** در صفت بند و بند حضرت یونس **باب بیست و ششم**
عید اسلام **باب بیست و هفتم** در صفت ملک مرغان **باب بیست و هشتم** در صفت اول نای که
در جهان پیدا شد **باب بیست و نهم** در صفت بلند ترین چیزی که در جهان بنا نهاده شده
باب بیست و دهم در صفت ماند حضرت عیسی **باب بیست و یازدهم** در صفت اصل دریا **باب بیست و چهار**
سی و نیم در صفت هر چه سی و نیم **باب بیست و پنجم** در صفت غریب **باب بیست و ششم** در صفت
عصای حضرت موسی علیه السلام **باب بیست و هفتم** در صفت ذوالکفل علیه السلام **باب بیست و هشتم**
سجده در صفت سیمانی که زنده اند **باب بیست و نهم** در صفت سخن گفتن که گوشت **باب بیست و دهم**
سجده و در صفت بزدن پتیران با آسمان **باب بیست و یازدهم** در صفت عصا زدن موسی
بر سنگ و پیدا شدن آب **باب بیست و چهار** در صفت زنده شدن پتیران **باب بیست و پنجم**
در صفت اصحاب الزم **باب بیست و ششم** در صفت بهشت ساختن شد و عید اللعنه
و نسیا **باب بیست و هفتم** در صفت اصحاب الاخذ و **باب بیست و هشتم** در صفت صحیفای داود **باب بیست و نهم** در صفت یونس و سمی که در شکم ماهی
باب اول در صفت آفرینش انجمن آغاز کرده شد بتوفیق الله تعالی **سؤال**
از حضرت رسول صلوات الله علیه و آله سؤال کرد که یا رسول الله خبر ده ما را که خداستدانی
این جهان را بچند بنا فریده **جواب** آنحضرت فرمود که بیست و یکگاه باشد که خدای
عزوجل این جهان را در شش روز بنا فریده اول روز یکشنبه بوده و آخر روز آدینه
و در یکشنبه ابتدا کرد آسمان و زمین را بنا فریده و روز دوشنبه آفتاب ماه و
ستارگان را بنا فریده و روز سه شنبه جانوران عالم و متعلقان عالم را بنا فریده و روز

در صفت غرضش و در صفت بیست و پنجم

در صفت یونس و سمی که در شکم ماهی

از این قدرت متعجب و بهوش شو چون بهوش باز آمد این کلمات بر زبان او جاری شد
 سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْعَرْشِ الْعَظِيمِ در قدرت حق نظاره کردن چه
 خوش است و از مردم بدگناره کردن چه خوشتر است هر دو که در مهر الهی نبوده آن دل
 بهزار باره کردن چه خوشتر است اکنون باز گشتیم بر سر سخن پس انهای که تمام عالم بر پشت
 او نهاده اند سر از جانب دیگر بر آورد و دوم از جانب دیگر و از آسمان و زمین یاد در
 گذشت و اندر زیر عرض دم را حلقه کرد و چون کلمه بر پشت آن مای قرار داد مای در هوا پاشید
 انکه حق تعالی آبرایا فرید و آن مای را فرمان داد تا بر آن آب قرار گرفت و آن باد را
 ایستاد تعالی بکام میسر دارد ما روز قیامت تعالی و تقدس و تعظیم **باب** اینجا که کمال کبریا
 تو بود عالمی از بهر عطای تو بود عالمی حمد شای تو بود عالمی حمد شای تو بود
باب سیم در بیان صفت نام آسمانها **سوال** از حضرت رسالت بنا به چیزی مثل الیه
 و الیه رسیدند که یا رسول الله خبر کن ما را که این صفت آسمانی که حق تعالی آفرید بر آسمانها
 چه نام هست و در هر آسمانی چگونه فرشتگانند و طاعت و عبادت ایشان چیست و چه
 تسبیح میکنند و بر ذک و مهتر ایشان را چه نام هست تا ما معلوم شود **جواب** آنحضرت
 فرمود که بدانید و آگاه باشید که خدای تعالی این صفت آسمان را که بیا فرید از دو دلو و چنان
 در اقل ما که در اول از بر جبرئیل آفرید و نام وی بر قیامت و فرشتگان این آسمان جو
 در بودند و هیچ ایشان نیست سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْعَرْشِ الْعَظِيمِ
 نام وی اسمعیل و هم در این آسمان فرشته است که او را عدد خاند و موی گشت برابر تا
 و باران و این با نیک عدد از ویست و آسمان دوم از انوره خام است و نام وی ا
 اقنوم است و فرشتگان این آسمان جلاد در رکوع اند و تسبیح ایشان نیست سُبْحَانَكَ
 اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْعَرْشِ الْعَظِيمِ و مهتر ایشان فرشته است نام وی جد است یک تیر تیر وی از زمین
 و یک تیر از آتش که نه تیر از آتش که از آند و نه تیر از آتش که از آند و نه تیر از آتش که از آند
 ایشان نیست سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْعَرْشِ الْعَظِيمِ و مهتر ایشان فرشته است نام وی جد است یک تیر تیر وی از زمین
 یعنی پاکست و مهتر آن خدای که آتش را ببار بار کاری داد و آفت افکند و چنانکه در میان
 بنده کان خود آفت ساز کاری داد و دیگر آسمان سیم از یاقوت سرخ است و نام وی

قدم است و تسبیح ایشان نیست سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْعَرْشِ الْعَظِيمِ و مهتر ایشان فرشته
 خیزه است نام وی کواکبیل است و آسمان چهارم از زر سبزه است و نام وی ماعون است
 و فرشتگان آن جلاد در رکوع اند و تسبیح ایشان نیست سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْعَرْشِ الْعَظِيمِ و مهتر ایشان فرشته است نام وی
 کواکبیل است و فرشتگان آن جلاد در رکوع اند و تسبیح ایشان نیست سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْعَرْشِ الْعَظِيمِ و مهتر ایشان فرشته است نام وی
 و نام وی دلو است و فرشتگان وی سر بر دارند و تسبیح ایشان نیست سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْعَرْشِ الْعَظِيمِ و مهتر ایشان فرشته است
 سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْعَرْشِ الْعَظِيمِ و مهتر ایشان فرشته است و نام وی اسمعیل است و آسمان
 از زر دیر است و نام وی بر قیامت و فرشتگان وی در تسبیح اند و این تسبیح ایشان نیست سُبْحَانَكَ
 اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْعَرْشِ الْعَظِيمِ و مهتر ایشان را نام رو یا بیل است و در آسمان هفتم فرشتگان
 هستند که کتب ترا که بر بیان خود اند و از بسیاری ایشان عدد دارند و کس عددش را میاند
 مگر حق سبحان و تعالی و هر یکی بر صورت دیگر اند و چه دو تن از ایشان بهم نمی نهند و هرگز ایشان را یکدیگر
 نمی گویند و گفته اند ما روز قیامت از بهر خداوند جلاد و از آن زمان که خداوند ایشان را
 آفرید است اندر کر سینه اند و آواز کرده و زاری ایشان خلق زمین بشنوند همه یکجا سر جان کردند
 و حضرت رسالت بنا به صل الله علیه و آله فرمود که آن شب که مرا بصرای بردند در آسمان هفتم آواز
 کرده و زاری ایشان بگوش من رسید پرسیدم از جبرئیل که این چه آواز گریه و زاری است و اینان
 که ام است و کدام است و گفت که بدین زاری میگریزند و بنیاند جبرئیل گفت که اینها گریه میکنند
 که بر همت تو بدین زاری گریه میکنند و میگویند **باب** یا رب کبری تو ای حق قدیم
 بخش تو کنایه از فضل عظیم یک نام تو از لطف جوسم است **باب** نویدند آنچه
 در زمین در جیم **روایت** از عبد الله بن عباس رضی الله عنه فرمود که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 حضرت خداوند جل جلاله چون این صفت آسمانها از دو دیبا فرید چنانکه در اول یاد کردیم که بزرگوار
 بدشت و هر زمین را که بیا فرید بزرگوار بدشت و هر زمین را که بیا فرید بزرگوار بدشت و هر زمین را که بیا فرید بزرگوار بدشت
 راه آفرید و در میان هر زمین و آسمان با نصد بار را مسافرت و در آسمان هفتم در باقی آفرید
 معلوق و بالای و با نصد بار راه است و در آن در یا فرشته است و بزرگ آن فرشته و بزرگ
 و بالای او با نصد بار راه است و آب آن در یا نصد بار راه است و بزرگ آن فرشته
 تسبیح میگوید و از کلاه همت خود میگوید و اگر شش از حضرت عزت طلب میکند **باب**

بسم الله الرحمن الرحيم و در کتب نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله صلوات الله علیه
 و برین نوشته که کتب حق هلاک است و حق که کتب کذب است و کتب حق را جز حقیقت
 و هر روزی که در دنیا باران بار و چندان از پرستش در و هر جان و شک و غیره کافور بسیار و چون
 افروز نماید که در یک روز از هر سوی هفتاد هزار سالان بریزد که همه درختان بهشت چنانچه
 و حرکت در آیند و شاخها بر یکدیگر زنند و آواز غلغل و فریاد و شوق و طوبی اندر بهشت افتد
 چنانکه تمامی حوران بهشت و رضوان پاکیزه سرشت و غلمان و ولدان نازک بدن و حله پیرمندان این
 جود که در یک روز در یکجا و کوشی و نظاره و خواها برون کنند و از کوشیهای عانی منتظر آیند و از
 منتظره بکنند و از آنکه بعد بچهار خواها روند و از خواها سرور آورند و بیکدیگر را خند و
 و شادی پیش آید و میگویند که کفر حوری انگشت خود در دنیا فرو گذارد و نور قش و ما نور قش
 از نیت حسن و عیال که صلوات و الفان حق جلالت ایشان را برکت فرموده باشد و این حوران یکدیگر گویند که
 ناز آمد که شوهران ما در دار دنیا ناز جماعت و عبادت شوق شوند و فریاد بریزد و تعالی بای آوردند چون
 شرح برنا بچند آن قدر بچینش آید و نماند از حضرت عیسی که می فرمود که این حرکت و آواز
 و ناله تو چیست این مرغ که میگوید ملک یا ملک تو دانی و دانی که بنده کسان تو بنام زنند و از سر سرور بسیار
 بعبادت تو مشغول اند و فریاد تو که خدای تعالی می آوردند آید از حضرت و هر چه بود و بجهت
 جلالت تو اله و عظمت شان که واجب و لازم گردانیدم بر خود که هر روز پنج بار بر جنت خود نظر بدین کنم
 کنم و هر آن بنده که از تعالی بجا نظر محبت بر او اندازد و آتش و نفع بر او حرام کرده و در روزی
 پنج بار نظر محبت بر تو اندازد ای بنده عیسی که کار تو را و بیکدیگر باید و چه اندیش میبرد بر کرم الهی
 دارد و از خود و پیشان شود آه سرور و دلبری پرورد بر او و بگوید **یا رب** تو بهشت خویش را
 داشت و من کن پاکشتم و گدازم آید و من کن بیکدیگر از در که تو بچینی **یا رب** که درم و گدازم آید و من کن
یا رب در محبت و رحمت طوبی و کوشش **یا رب** از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدند که رسول
 یا رسول الله هر کس که در کوشش طوبی چیست **جواب** آنحضرت فرمود که بدانید و آگاه باشید
 که کوشش اندر بهشت آفریده و حق تعالی از هر سرور و دینی و این نعم و امان امیر المؤمنین علیه السلام
 و امان یقین عیسی علیه السلام و از دوزخندان معصوم و از برای حجاب و در دستان و ششگاه
 او آفریده و تعالی انما یصلح لکم الذی یصلح لکم و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که بنمای آن جوهر حق

که سید صد فرسخ است و آب وی از زیر عرش می آید و اندر فرودس اعلامی رود و نیز
 چنان رود که تیری که از کمان سخت برون رود و هر جا که برسد ترکند و اگر کسی در می افتد
 غرق شود و آب می سفید تر از شیر است و شیر تر از عسل است و خوشتر از انگشت کمری
 یک شربت از آن آب بخورد هرگز گرسنه نشود و هرگز بیمار نشود و هرگز نمیرد و جادوید بهشت
 باشد و کنارهای آن حوض از زر سرخ است و عوق وی مشک و زعفران است و مشک بر نایابی
 در و مر جانت و در وی مرغما است هر یک چند اندک شتری و در هر طرف در کنارهای می نقد جنت
 بعد و ستارگان آسمان و چون روز قیامت شود و خلق اولین و آخرین برصاها حاضر شوند و
 و غیره صلی الله علیه و آله و هر امتنان خود را از آن آب نوش خواهد داد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 علیه السلام حجاب و موالیان خود را از آن حوض آب دید و حضرت خیر صلی الله علیه و آله فرمود که اول کسی
 که از حوض آب خورده و دوستان و حجاب امیر المؤمنین علیه السلام باشند و در ویش آن بهشت
 باشند و آن کرد و او ده گان و خواهر و ده گان در دنیا و چشم خلق خواهر گشته و بنزد من که خلد و قدم
 و نماز است **یا رب** و درخت طوبی که خدایتعالی آفریده است از بهشت و در آنجا پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و آن درخت ازین است و در آن می چند است که اگر مرغی بر سر آن برسد از آن درخت شانی خیزد
 و در شانی میرسد که فرشته در وی میرسد که آن فرشته است که هیچ و یکدیگر حضرت عیسی علیه السلام تعالی کند
 و صلاوات بر رسول و آل او فرستد و از برای دوستان و حجاب امیر المؤمنین علیه السلام است و در قیامت
 و بعد از آنکه آفتاب در دنیا طبع کند و بر هر جا تا باریت تمام شبها از نور او می تابند و رحمت
 طوبی در بهشت نیز چنان باشد یعنی در هیچ کوشی و نظاره و خاز نباشد و بهشت کشانی و برک
 از رحمت طوبی در وی نباشد و در زیر وی موز است که زمین وی از یاقوت است و گیاه وی
 از عفران و در وی و چشمه است یکی از کافور و یکی از سبیل و قبی که بهشتیان در بهشت در آیند و
 آید از یکدیگر را بپیند و فرشتگان بپایند با هر کس که زمین و لجام ایشان از نور باشد و چشمت بپایند
 که حق سبحانه و تعالی جزای هر یک را بپایند که ای بنده کانی تو حدیث بهمان می آید که تو حجاب چون کربان و آفریده
 و کربان بر او بر آن شونده و مونسان را می بیند و کافور از ایشان می آید و اندر بهشت جایگاه
 که آن را سوق می خوانند و مهمانی حضرت عیسی علیه السلام را در آن جایگاه بخشیده می آید و کافور و
 قیامت بر خیزد و اسلام باریتالی بشنوند و خدا دگر دهند و ختم شوند و هر یک بقام و محل خویش بازگردند

آذر آسمان چهارم و صفت وی آنست که بتغریر عود که چون را بجهان بردند اندر آسمان چهارم
دیدم با هم و بپست بر کسی نشد و لوی در پیش خود نهاد و دوران لوح نظر میکرد و بای دی پر
کنار آسمان و پای دیگر بر کنار دیگر و چهار آسمان را در میان دوران خود گرفت من از جبرئیل عرض
پرسیدم که این کدام فرشته است جبرئیل عرض کرد که این فرشته عزرائیل است
و از چپ در است نظر میکند و پیچقت سر بر میدارد و رسول صلوات الله علیه را که می بسیار روی
نگاه کردم آخر جبرئیل گفت یا عزرائیل چه چنین غافل و بگری میزدی تو که این کیمیت که در حقیقت آسمان
فرشتگان در آرزوی دیدار ویند و چندین هزار سال است که انتظار میکشند مشبیه بخیر تشریف شریف
از زانی فرموده عزرائیل گفت یا اخی جبرئیل کیمیت این گفت این میگوید که آدم است و متر بر بنوا
خاتم نبیای حضرت عیسی صلوات الله علیه از عزرائیل از جای خود بجا میزد و در ادراک گرفت و غنچه خدای
نمود و گفت یا رسول الله معذرت دار که مشغول بودم و ندانستم که شما میاید و مرا فرود بسیار داد و از حضرت جل
جلال پس من گفتم یا از عزرائیل تو اینجا آسمان چهارم نشسته جان بنده کمان خدا را در زمین بجا میزدی
گفت یا رسول الله کیمیت در لوح محفوظ نظر میکنم چون اجل بنده فراز آید من اینجا که باشم بدانم که در است
فرشتگان چشمه در جانب چپ من فرشتگان عذاب این جلوه فرما بر داورانند بآن که تعالی بخواهد
بنده برید و شود و ایام حیات او بر سر آید من بپست بدان بنده نظر کنم در ساعت ایشان باین وی
باختهای و اگر امتحانی کونان چون بنده صالح بود جان وی را بخش و آسانی بستانند و نام آن بنده را از لوح
محفوظ پاک کنند و فرشتگان جان وی می برند با حق تعالی میفرماری از مرغان را می بشت و در اینجا چه میکنند
و بجز و آسایش میباشند و تا روز قیامت و اگر لغو باشد بنده بد بخت و کافر باشد فرشتگان عذاب
بفرود یک وی روند با عذاب و غمها و جان او را آتش بر گیرند و بسختی و دشواری و بسختی برید میکنند
از کندی و در نوز و غدا می میدهند تا روز قیامت خود را **بسم الله** یا رب رخ ایمان هر چون هر کس
قول همه لا اله الا الله کن یا گویند لا اله الا الله و رکاء هر چه در رسول الله کن **باب پنجم** در صفت میکشند
سؤال و از حضرت رسول صلوات الله علیه پرسیدند که یا رسول الله جبرئیل را که خدای عزوجل میفرستد
چگونه آفریده است و صفت ایشان چیست **جواب** آنحضرت فرمود که گویید و فرشته اند که آفریده
که آینه تعالی ایشان را فرموده که چون بنده در کور نشاند ایشان بر صورت که در کائنات تر نباشد چنانچه
و صفت آنست از چشمهای ایشان بیرون جعد و از دانه ایشان شش بیرون آید و زمین را می

بکلیت

کند و بریند و هر یک عودی بپست گرفت که هر بر کوه نشاند که را بر زمین فرو برد و نامون کنند بعد از آن
سؤال کنند از خدای عزوجل اگر خود را بنده که جواب دموال بنوا اند و آن خود تهنیت را بر وی نشاند
و غرض ازینست چنانچه بخواهد که در دایان و پریان نیز بشنوند و هر که آن بشنود بر خود طریقه و بر آن بنده
خاصی لغت کند که در باطنهم است **در وایت** کند از حضرت رسول صلوات الله علیه را که فرمود که چون
بنده منم را حرکت در رسد فرشتگان رحمت نزد وی آیند بسوی آمرزش و خطیله های بپشت را بکنند
و در پایین پای آن بنده بپسندیده و شفقت گویند که ای جان پاکیزه بسوی آمرزش خدای عزوجل خرام
همچنانکه قطره آب که از دست جبری بیرون آید جان بنده و پنهان بیرون آید بفضل خدای عزوجل و آن خدای
در هر چه بدوی خوش از آن جان می آید و بردارند و بر سر آسمان که رسد در پای ایشان
گشاده شود و با مردمان آنرا و فعل و فرشتگان هر آسمان بپرسند که این جان پاکیزه از آن کیمیت گویند
فلان بنده اینک بخت است اگر گویند آتی چه فرمائی فرزان آید بنویسد نام این بنده را در اصل عقین
و باز برید جان وی زمین که دیر از زمین آفریده ام و روز قیامت دیر از زمین بر آید نام آنرا در فرشتگان
جان و در از زمین آورند و بقالب از بنده چند آنگاه بگردانند و سوال کنند و بر آید که خدای عزوجل
کیمیت و درین تو چیست و بجز تو که بوده آن بنده گوید که خدای من الله است و درین من است و درین
و بجز من هیچ صفت هست صلوات الله علیه و آن باز گویند چه کوی و در حق این مرد که خدا تعالی او را بشناخته و بجز
بنده گوید که وی رسول خداست بجز آخر از آن است بجز باز گویند که کیمیت و منی و نامش و گوید که
و منی و نامش این غم او حضرت امیر المؤمنین علی السلام است و باز ده فرزند او که معصومند و پنهان
و بدرستی و راستی که من بایشان کرده ام گویند علم تو چیست گوید قرآن که کلام خداوند است و من است
فرمان آید که است گفت بنده من بروید و خطای میبشت در وی پوشانید و در وی بپشت بران
و یک شدم که دانه من بپوش و آسایش و بوی خوش میبشت بشنود و آن بنده در راحت است
باشد و کور بر وی فرغان کرد و انداخته که از هیچ سوی خبری بر کور نیاید اگر بپارند نزد یکدیگر می صورتی بود
و بیک روی خوش و بوی خوش و بوی دماز و خوش آواز و در اسلام کنند و گوید که من علی بن ابی طالب
خوش دار که با تو ام تا روز قیامت بنده منم گوید تو کیمیت بدین بیکوی و خوش بوی و خوش بوی
و نورانی آن صورت گوید که من علی و اگر در نیکی توام که در دار دنیا بجا آورده بودی و امر و نایب
درین توام تا روز قیامت و دیگر حرم بنده بد بخت مجرم را حرکت فرستد فرشتگان عذاب ایشان

دی آیند و چنان بسیار با او کردند و در وی پوشانند و ملک الموت باید و یک بار زن تشییع در دست
 وی باشد که بر وی شامها و خاها و شکمشان باشد گویند که پروا ای جان بپیدایی چشم خدا پرکنده اگر از آن
 بهشت و صلابت جان آن بد بخت در تن دی گنبد و پرکنده شود بد بیک اندامها رو و پس ملک الموت
 تشییع در جان دی زند و کشیدن کبر و همچنان نذر کرده از تن او برون کشند بعد خواری و سستی
 و دشواری ببرد که هر که بپوشد نامی او از هم بکشد اگر جان ویرا از ملک الموت بستاند در آن پلاس باید
 چون شب سیاه چرخ کند از جان وی همین آید و جان ویرا سوی آسمان گذارند و نوی بهشت
 مان زمان که بیشتر بود از آن روزی که مرگش بود و آنگاه جان او را بسپارند و بگذارند
 اگر از دنیا فرود میفتد و بر عذاب گذارد و ز قیامت که او را برگرداند و زمین را می درازند و بعد از آن سوی
 روی دی را بگردانند و او را باز نشاند و گویند که خدای تو کیست و درین تو چیست گویند که تو کینه دانا و کینه
 پس از حق تعالی فرمود آید که دروغ گفت بنده که دروغ باز گنیدم سوی قبری تا منم دروغ و نه بر تو
 باز و ز قیامت بپایین در عذاب باشد و اگر عودی برون زند و تمام کور و بر او بر آتش کنند و کور و بر او بپایند
 چنانکه استخوانهای پهلوی وی از یکدیگر بپروان رود اگر بپاید نزدیک دی شمس سیاه و کینه بوی و خفقان آید
 و بر این چند برسد و گویند که تو کیستی بدین ستمناکی دی باکی گویند که من آن کردار چنانم که در دار دنیا کردی
 اکنون صفتش و درین توام تا روز قیامت و این وعده است که خدای عزوجل فرموده بود و بپایان
باب خدا یا عزت که خوارم کن بدل کند شر سارم کن مرا فرماری ز روی تو بس در کشته
 سارم کن پیش کس **باب** شانه زده در صفت محبت العود **مسئله** از حضرت رسول صلوات الله
 بر سید که یا رسول الله جز آن که خدا تعالی بهشت العود را از چه چیز آفرید است و صفت وی چگونه است
جواب از حضرت فرمود که بهشت العود خانه بهشت در آسمان چهارم و خدا تعالی او را قرآن یا کرده است
 قَوْلَ تَعَالَى وَالطُّورِ وَكِتَابٍ مُّسْتَوٍ رَافِعٍ **مسئله** از رسول الله صلوات الله فرمود که بزرگ
 خانه بهشت العود چند است که پانصد ساله باشد و در چهار در است یکی از باقوت مسج
 از هر چه میزد یکی از زمرغ و یکی از نقره خام و برابر خانه که نموده و اندر گوشه ای مستانه آفریده اند
 نقره خام و هر روزی مفعله از نقره آنجا نه زاری است که کند و هر آن فرشت که بپای زیارت کند
 دیگر نوب با و نرسد و نتواند که دوباره زیارت کند از بسیاری فرشتگان تا روز قیامت و چون روز
 آید و در آید و اندر روی زمین مؤمنان با ملک نماز کنند بحسب نامی جمع فرمود آید بجهت چنین

در این شب سیاه چرخ کند از جان وی همین آید و جان ویرا سوی آسمان گذارند و نوی بهشت مان زمان که بیشتر بود از آن روزی که مرگش بود و آنگاه جان او را بسپارند و بگذارند اگر از دنیا فرود میفتد و بر عذاب گذارد و ز قیامت که او را برگرداند و زمین را می درازند و بعد از آن سوی روی دی را بگردانند و او را باز نشاند و گویند که خدای تو کیست و درین تو چیست گویند که تو کینه دانا و کینه پس از حق تعالی فرمود آید که دروغ گفت بنده که دروغ باز گنیدم سوی قبری تا منم دروغ و نه بر تو باز و ز قیامت بپایین در عذاب باشد و اگر عودی برون زند و تمام کور و بر او بر آتش کنند و کور و بر او بپایند چنانکه استخوانهای پهلوی وی از یکدیگر بپروان رود اگر بپاید نزدیک دی شمس سیاه و کینه بوی و خفقان آید و بر این چند برسد و گویند که تو کیستی بدین ستمناکی دی باکی گویند که من آن کردار چنانم که در دار دنیا کردی اکنون صفتش و درین توام تا روز قیامت و این وعده است که خدای عزوجل فرموده بود و بپایان

تا برت انوار تو آید و بر آن مناره شود و بر مثال مؤمنان دنیا با ملک نماز گوید آوازی با آنها در آید و چرخ
 در صفت آسمان فرشته است همه در بهشت العود جمع آیند و چون حاضر شوند پس میکاییل میسر شود و آن خبر
 از باقوت سرخ بهشت بخواند و بر خدای عزوجل شاکوید و رسول و آل رسول و اولاد او در دو و دو صلوات
 فرستد و فرود آید از منبر و بپایان مؤمنان قیامت کنند و امام جماعت دو رکعت نماز گذارد و ایشان
 نیز بهمان دستور نماز گذارند و سلام باز دهند که میکاییل بر خیزد و گوید ای فرشتگان بپوشید
 که هر آن توانی که ایز و تبارک و تعالی را در این مجلس خواندن من همه را در کار بهشت محمد صلوات
 علیه و آله کردم اگر فرشتگان همه بر خیزند و گویند شما که او باشد که هر آن توانی که ایز و تعالی را اندین
 نماز گذاردن کرامت کرد و ما همه را نماز گذاردن است محمد صلوات الله علیه و آله قریب کردیم اگر خدا
 آید از حق تعالی که فرشتگان من شما را گواه کردم که هر کس از بهشت محمد صلوات الله علیه و آله نماز آید بگذارد
 و صلوات بر محمد و آل محمد فرستد من که خداوندم ویرا بیا مرزوم و بر آبا و اجداد و اخوان و محبان
 او رحمت کنم آری ای عزیزان لطف او بی نهایت است و کرم او بی شمار **باب** لطف او
 لطیف است برون از حد و فضل او فضیلت بیرون از شمار که هر مومنی زبانی باشد شکوه
 یک لغت نکردی از هزار **باب** در صفت تفریق کوه قاف **مسئله** از خبرن یار رسول
 ما را که کوه قاف چیست و صفت وی چگونه است **جواب** حضرت فرمود که کوه قاف که بهشت
 که در کرد جهان کشیده و این دنیا در میان دی نهاده و این کبودی آسمان از شعاع و برست
 از حضرت رسول صلوات الله علیه و آله که فرمود که زمین کجای عزوجل بنا لید و گفت در پافزیدی تا بدان
 بر روی من مقصیت و کلاه کنند و مرا پدید و ملوس گردانند ازین سبب این قرار میگرفت پس
 ایز و تعالی آن کوه را پافزید تا زمین را بر وی فرو بست و قرار گرفت ایز و تعالی آن کوه را در
 قرآن مجید یاد کرده و کَفَّ وَالْأُطْلُفَ الْحَدِيدَ وَبَعْدَ الْعَبَّاسِ گویند که خدای تعالی از پس کوه قاف یعنی
 آفریده است که هفت مقابل این دنیا است و بر از فرشته است و هر فرشته علمی دارند از نورانی
 هر علمی چهل فرنگ است و از بسیاری آن فرشتهها چنان بود که اگر سوزن پیدا کنند در میان
 ایشان بر زمین نیاید و بر هر علمی نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله صلوات الله علیه و آله
 و چون شب آید باشد همه فرشتگان پایی آن کوه جمع شوند و همه شب دعا کنند و زاری گویند
 الهی بر بهشت محمد و عذاب کور از ایشان بود از ایشان را از عذاب دوزخ بین بداد

در این شب سیاه چرخ کند از جان وی همین آید و جان ویرا سوی آسمان گذارند و نوی بهشت مان زمان که بیشتر بود از آن روزی که مرگش بود و آنگاه جان او را بسپارند و بگذارند اگر از دنیا فرود میفتد و بر عذاب گذارد و ز قیامت که او را برگرداند و زمین را می درازند و بعد از آن سوی روی دی را بگردانند و او را باز نشاند و گویند که خدای تو کیست و درین تو چیست گویند که تو کینه دانا و کینه پس از حق تعالی فرمود آید که دروغ گفت بنده که دروغ باز گنیدم سوی قبری تا منم دروغ و نه بر تو باز و ز قیامت بپایین در عذاب باشد و اگر عودی برون زند و تمام کور و بر او بر آتش کنند و کور و بر او بپایند چنانکه استخوانهای پهلوی وی از یکدیگر بپروان رود اگر بپاید نزدیک دی شمس سیاه و کینه بوی و خفقان آید و بر این چند برسد و گویند که تو کیستی بدین ستمناکی دی باکی گویند که من آن کردار چنانم که در دار دنیا کردی اکنون صفتش و درین توام تا روز قیامت و این وعده است که خدای عزوجل فرموده بود و بپایان

وی زند چنانچه ازین پیش چون بود و جانی نماند و جان بالک دوزخ سپارد و از آن معون چندان و
 خون برود که دو از دمل زمین را بگرداند و آنست که در آن پیرون آید و شمشیر اندر نماند و شکر و جانی نماند
 و هر جا که از خیس و جانی گرفته باشد از آن موضع آواز آید که در جانی را بگرداند و شکر و جانی نماند
 و پنهان گشتند اما بعد از آن هر سالی چند و گاه و گاهی چنانچه در وقت چند روز و روزی چند ساعت چنان
 بر عدل داد کرد و در عیسی علیه السلام زنی از امت محمد صلی الله علیه و آله بخوابد و او را از آن زن فرزند آید و چنان
 سال در میان است محمد صلی الله علیه و آله بماند که از نوری عیسی علیه السلام روی مبارک بر شکم صخره مانند بماند
 و در دو کس بود باشد که از دنیا رحلت نمایند و از آن خدا و خورش و زلزله از سبب آن برآمد که در آن
 غسل دهند و بروی نماز بگذرانند و اندر روضه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از او فرزند شوند و حضرت رسول
 فرمود که خدا تعالی عذاب نکند حق متقی را که اول ایشان من بنم و آخر ایشان عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی
 در میان ایشان باشد اگر عیسی علیه السلام بعد از هفت روز یا هجج و ما جج پیرون آید و همچنان بماند
 و در حد شرق شهرستان است که اگر از شهرستان ارفصه گویند و ایشان در آن شهر اند و شکر
 اند یکی را نام طولان گویند و یکی را نام کویله و یکی را نام طبرون و ایشان چهار صد هزار قوم آید
 و هر قومی چند اند که چهار صد بار چنگی است محمد صلی الله علیه و آله و از او آید باشد و بعد آید اول قوم
 پیرون آید باشد که خوش و برادر آن شهرستان و در دوازده صفت چند آید که هفت بار آب همچون آورد
 و بگویند چنانکه هر چه بماند و در دوازده صفت و نیم آید پیرون آید با قوم خود و هر چند آب که در دنیا خوش و شیرین
 باشد بخورند و در دوازده صفت پیرون آید باشد که پیرون آید با قوم خود و هر چه در روی زمین آب و شور و قح باشد
 بخورند و با لای ایشان دو کز باشد و هر کدام از ایشان که ضعیف کز باشند صد می بسکت بردارند و یک
 فرسخ بدو و مانده نشود و ایشان را در پیش نباشد اما ایشان را سببها در آن بود چنانکه در رخ دو نان آید
 پوشد و چشمانی ایشان شکست بود و کوشمانی ایشان پاسته شامی ایشان بود و چون بخت بندگی کوش
 خویش گشتند و یکی بر خویشین پوشد و ایشان را هر فرزند آن مرک خویش را دانند و از ایشان مرزنی بر سرش کشند
 چون بر پیشان بر آید مرد از یک سو و زن از یک سو بختند و جان بالک دوزخ سپارد و این قوم
 عالم بگردانند و در دوازده صفت و پست المقدس و در دوازده صفت و پست المقدس و در دوازده صفت و پست المقدس
 رسد حواله میزند رسول صلی الله علیه و آله و از او فرزند و مردمان و عیسی علیه السلام ایشان شغل شوند و پیرون آید
 و چون کار ایشان بخت رسد بدین خیر و رسول صلی الله علیه و آله و از او فرزند و مردمان و عیسی علیه السلام ایشان شغل شوند و پیرون آید

که چون

یا رسول الله یا حجج الله و ما حجج الله اند شهر را بگرداند و از او فرزند و مردمان و عیسی علیه السلام ایشان شغل شوند و پیرون آید
 آوازی آید که ای قوم من رسید که این وقت از لشکر نه بماند و ایشان را بر شما اگر مسلمانان دعا کنند و ایشان
 کنند حق تعالی جانور می بر ایشان کار داند و بگرداند و از او فرزند و پیرون آید و در دوازده صفت و پست المقدس
 و بگردانند و از او فرزند و پیرون آید و از او فرزند و پیرون آید و از او فرزند و پیرون آید و از او فرزند و پیرون آید
 گنده و مردار کرد و با کلاه از او فرزند و پیرون آید و از او فرزند و پیرون آید و از او فرزند و پیرون آید و از او فرزند و پیرون آید
 فرود آمد و از او فرزند و پیرون آید و از او فرزند و پیرون آید و از او فرزند و پیرون آید و از او فرزند و پیرون آید
 و بعد از آنکه از او فرزند و پیرون آید و از او فرزند و پیرون آید و از او فرزند و پیرون آید و از او فرزند و پیرون آید
 و گردن وی چون گردن شتر و حق چون حق مرغان و پای وی چون پای شتر و بدست راست خدا
 خاتم حضرت سیدان و بدست چپ عصای حضرت موسی علیه السلام و در هفت صفت و پست المقدس
 بخت بود عصای وی فرو ماند و روی میگرد کرد و هر که بخت بود خاتم را بروی می فرو ماند و روی
 وی سیاه کرد و در وقت روز بخت بود سیاه و بعد از هفت روز نماید شود و پیرون آید و از او فرزند و پیرون آید
 از آنان که میگردانند و از او فرزند و پیرون آید و از او فرزند و پیرون آید و از او فرزند و پیرون آید و از او فرزند و پیرون آید
 خوانند که از او فرزند و پیرون آید و از او فرزند و پیرون آید و از او فرزند و پیرون آید و از او فرزند و پیرون آید
 از حضرت عیسی علیه السلام را تا صورت در دوازده صفت و پست المقدس و در دوازده صفت و پست المقدس
 تعالی است این ذات تو بر کل مملکت مالک ای کرم رعون را بخت مملکت من موقوف
 از تمام تو میگویم است ابقا و کل شیء مالک است **باب دوم** در صفت و پست المقدس
 از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که یا رسول الله خبر ما را که صورت چیست و پست مقدس
جواب آنحضرت فرمود که بدانید که صورت حضرت شاخ دارد و در پیشانی هزار سال رست چنانچه
 نامی صورت هزار سال راه بود و آن میدان خراج را بود و نیم میدان خراج را کند و در میدان
 یکم دوازده در جهان اند و در خلق زنده شود و آن مالک در در پستانها و دنیا نقد و خلق پستان
 و زمین از آن فرخ پرورش شود و قول تعالی و فی فی الصور و صیغ من السموات و فی فی
 و زمین از آن فرخ پرورش شود و قول تعالی و فی فی الصور و صیغ من السموات و فی فی
 و زمین از آن فرخ پرورش شود و قول تعالی و فی فی الصور و صیغ من السموات و فی فی

وی چون

آنکه که یا قمر بنی هاشم **الذین یزعمون** و بیشتر تو انتم گفت از آنکه دیگر باره همه پادشاهان خدا
 از آن نور کبری فرید و از آنکه عدل خوانند و از آن عدل کند در روز قیامت باز فرمان کند
 که یا قمر بنی هاشم **یا اهل البیت** و این ششم و هشتم و نهم و دهم نوشت زیرا که همه ملک خداوند
 نور گرفت و حق تعالی آن نور را بدوینده کرد و یکبار از آن طاعت مومنان آفرید و یکبار از آن
 بجهنمیل عید سلام سپرد و باز فرمان آنکه که یازدهم بنویس **اهدنا الصراط المستقیم** و بیشتر تو انتم
 نوشت زیرا که همه ملک بزرگ تعالی نور گرفت و حق تعالی بفرموده آن نور را برده باشد بکشت
 این برین جهت محمد است صلی الله علیه و آله و از فرمان آنکه که ششم بنویس **صراط الذین انعمت علیهم**
 بنویس و پیش بنویس و نوشت زیرا که همه پادشاهان ملک تعالی نور گرفت و حق تعالی آن نور را برده باشد
 سپرد و نوشت این در حق تعالی است باز فرمان آنکه که یازدهم بنویس **عصا المخصوب** و بیشتر تو انتم
 بنویس و نوشت زیرا که همه پادشاهان ملک تعالی نور گرفت و آن نور هم چو کشت و آن نور را برده باشد
 سپرد و نوشت این در حق تعالی است و از قیامت و از قیامت آن نور را برده باشد
 فرمان آنکه که یازدهم بنویس **ولا الضالین** بنویس و نوشت زیرا که همه پادشاهان ملک تعالی
 و جل نور گرفت و از تعالی آن نور را برده باشد و از تعالی آن نور را برده باشد
چهارم در صفت کور و آن **سؤال** و از صفت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که یا رسول الله
 را که کور روان چیست و آن که بود که در آن کور بود **جواب** آنحضرت فرمود که آن کور کور
 بود و میرفت آن می بود که حضرت یونس علیه السلام در شکم او بود و آنچنان بود که یونس مرقوم خود
 بکندای نازل میخواند و ایشان ایان نمی آوردند پس یونس علیه السلام بکندای نازل میخواند و آنکه کن
 ایش را عذاب فرست پس یونس علیه السلام چون امر حق تعالی بشنید برخواست و از میان قوم بیرون شد و
 تعالی فرستد را و فرمود تا یک شغال آتش از دوزخ برداشت و در مقابل ایشان بداشت قوم یونس
 آن مول و شغال آتش پییدند بترسیدند و عجز شدند و یونس را طلب کردند و او را یافتند و حق تعالی
 آن آتش را بفرمود تا همه آن قوم را بجهنم پس ایستاد تعالی با یونس علیه السلام که در کوفه فرمان من چرا
 از میان قوم بیرون رفتی فرمان آنکه که بکنار دریا رود و در ساعت حضرت عیسی علیه السلام دریا
 رفت و از تعالی آن مای را فرمان داد تا سر از دریا بیرون آورد و در آن باز کرد و یونس
 باز فرود کشید آنکه فرمان آنکه که بدان مای که یونس سپهر است و بر کزیده و او را روزی تو بگویم

بلکه تو را بکنیان او گردانیدیم پس آن مای را در کوفه و چهل شبانه روز طعام و شراب خورد
 و نه باجفت تو پیش صحبت داشت پس از تعالی بپست آن مای شکست گردانید تا هر آنچه بجا میسر
 در یا بود و هر چه بدو چون یونس در شکم مای قرار گرفت بکرمای شب تو را بپست کرد و تا روزی
 و پنج می گفت و نه اند و پنج وی با همان می بردند و فرشتگان مناجات میکردند که ای بار خدا یا
 آفرینش یونس را بشویم آن از قعر دریا برمان آنکه بفرستد که بی چون او بی زمان ما از میان
 قوم خود بیرون رفت و چون بمانزل گشت ایشان مضطرب و عجزمانند خواستند که ایشان
 آورند هر چند یونس را اهل گردانیدند و چون بمانزل گشت ایشان مضطرب و عجزمانند خواستند که ایشان
 پس که خداوند بیدین خط او را در شکم مای باز داشت ایم آنکه فرشتگان دعا کردند و شفقت
 تو آفرینش تا آنکه سجاده و تعالی دعای ایشان را اجابت کرد و شفقت ایشان را قبول نمود پس بدین
 امر که در تارلب دریا آمد و یونس را از شکم خویش بیرون آورد و بقدره خدا تعالی این بود
 صفت کور روان **باب بیست و یکم** در صفت فرزندی پدرو **سؤال** و از حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که یا رسول الله ما را خبر کن که از ایشان که بیخ قن بودند و بی پدرو
 و بی مادر موجود شدند **جواب** آنحضرت فرمود که اول یکی از ایشان آدم صقی علیه السلام بود
 که از پدر و تعالی و مادر پیدا فرید از خاک و تیغ عنت و کرامت بر سر وی نهاد و جمعی برشت اندک
 پوشیدند و کشتی خرافت در کشتی وی کرد و کمری از زر سرخ بر میانش بست و در برکت
 نشاند و فرشتگان را بفرمود تا تحت وی بگرشند و کرم برشت بگردانیدند تا همه عجایب برشت
 بریدند آنکه تحت را فرود آوردند و نهاده و دویم آنکه بی پدرو بی مادر بود و چون
 از تعالی خواست پیدا فرید آدم علیه السلام خود را دید که پیش وی نشسته بود بر بقدرت خود او را از
 پهلوی آدم بیافرید که اگر آدم را بخوبی رسیدی مرکز هیچ مردی از خدا دوست ندانم و چون از خواب
 بیدار شد خود را دید که در پیش وی نشسته چنانکه او را دیدم و فرشتگان خواستند که آدم را بیازمایند
 گفتند ای آدم این کیست گفت این زن است گفتند او را چنان است گفت خود آفرینش را
 خوانم و دارو گفت از برای آنکه ویرا از زند به بیافریدیم و از برای من آفریده است گفتند تا تو
 بادی که کنی گفت تا تو لارام و هم گفت بی نشد و او این آرام گیر و از برای منیت که بر من زمان
 بجز شود خوب تر شوند و با صفا تر باشند از برای آنکه آدم علیه السلام را از خاک آفریدند و خاک بر سر

بر اسمعیل را بر روی در آنگند و کار بر گوی وی نهاد و وقت هر چه تمام تر کشید کار روی بتری
 بگردانید بر ابراهیم و لشکر شد و کار بر زمین زد و گفت ای کار دین چه می فرماید ایضاً است
 که می بینی اگر ایضاً تعالی کار و را گویا کرد اندید قدرت خود تا به حضرت ابراهیم گفت ای منی قریب چه
 دانی هست که بر من می بینی چگونه از یک طرف فرون و جب وجود است که بهر از یک طرف فرود
 دو سمت که بر زمین میان دو دوست عاجز و حیرانم و چون کار دین سخن گفت ابراهیم علیه السلام
 سر بر آورد و او از جبرئیل چه سلام بگوش ابراهیم اندک گاه کرد و بعدی هوا جبرئیل را دید که می آمد و گوشت
 می آورد و سفید و شاخ دار و گفت **اللهم اكبر الله اكبر** ایست که رحمت بخت رسید گفت **اللهم اكبر الله اكبر**
لا اله الا الله و الله اكبر اسمعیل دید و است که رحمت بخت رسید گفت **اللهم اكبر الله اكبر**
 جبرئیل گفت یا خلیل که آنچه بر تو بود بگویی آردی و فرعون خدا را مطیع و شاکست ای من که سفید را بگر
 و بدل اسمعیل فرعون کن و فرعونان **فلما اسلبوا نعمة الله الحسین و نالوا نعمة الله** **فلما اسلبوا نعمة الله الحسین**
الربنا اننا نكذبك **الحسین ان هذا طوبى السامع و المبين و هذا نعمة عظيمة و نعمة الله**
في الاخرة **سأعطي الحسین** ابراهیم علیه السلام دست و پای اسمعیل را بخت و گوشت را قربان کرد
 و گویند که آن گوشت چهار هزار سال بود که ایضاً تعالی او را در پشت آفریده بود و آن گوشت در پشت
 چرا میگرد و در شکم هیچ مادی نبود و از هیچ گوشتی نمانده بود و هیچ عصبی نمانده بود و بچنان بود
 که چون حق تعالی موسی را به سوی فرعون علیه السلام فرستاد و تا او را بخدمت فرعون خواند و پیغمبری موسی
 را آن آورد و هر چند که میدانست که او را آن قبول نمیکند اما از ارام بخت را تا در روز قیامت از
 هیچ چیزی نبود که گوید مرا هیچ پیغمبری نمانده بودی و کسی مرا اندید که در فرعون باندای خود نشو
 نمود و توبه کرد و با ایشان گفت که موسی ساحر است و جا دو دو کرد و هر چه میکند آنرا دور و فرود
 و جا دو است ما نیز همت جا و از آنجا بزم تا جا دوئی کنند و آنچه موسی میکند ایشان از آنجا چنانکه
 فرعون علیه السلام را این تدبیر خوش آمد پس کس فرستاد و بهر دو لایها که تا هر جای که جا دو کردی بود
 جمع کردند تا هفتاد هزار مرد جا دو کرد و جمع آمدند و هر روز ایشان چهار صد کس بودند که در دو
 زمین بی دوئی مثل ایشان کسی بود پس کس فرستاد و نزد موسی علیه السلام که میدان جان فرستاد و در آنروز
 فرعون پیشی کرد و یعنی دعوت ساختن و قایم مصر از در و زن و کوه ملک در یک مردان
 بودند و فرعون با خا صان و مکرمان و مکرمان خود بر آن عمارت که از آن بلند تر بود و در جهان

نشسته بودند و خدا تعالی آنرا در قرآن بصر میفرماید بود و ساحران فرعون با آن چندین حج و
 جادویی که چند سال ساختن بودند و در آن میدان پیششده پس موسی را فرعون از دور و کین
 میدان پست نام و موسی را بر می خیزد و او بود پس جا دو آن کسی نزد موسی فرستادند که اول جا دو موسی
 را با آنکه اسمعیل موسی را بر می خیزد و او را اول شهادت میدهد و هر چه توانید کرد آن کشید پس
 شرط پیغمبری بجای آورد و او را اول بخت را بخدمت فرعون و دعوت کرد و از عذاب و شکنجه
 تبرسانند و گفت فعل من جا دوئی نیست و آنچه کنم و فعل آدم بقدرت برز تعالی بود و آنچه
 بجز من فعل میکند و تو میکند و بکنند و بکنند باز کردید که در این ساعت معلوم شما کرد و در کار
 و گفت خود پیشان شوید آن که آن جا دو آن معشای و نیز از شتری بار از چوب و در میان
 بیرون کردند و در میدان بختند و چون آفتاب گرم شد و بر بختان افتاد و آن چوبها
 در میان که آنرا دیدم با شرف بودند و جا دو یعنی میان آنها را تو می کرده بودند و در میان خط
 در میان آن رسی نام و چوبها کرده بودند و در یکت تعبیه بکنند چون ساعتی بران رفت
 و حرارت آفتاب در او اثر کرد و قایم بختش را دادند و بگید که بچندین و بگید که چون آنرا
 سر را بموسی میاورند و بعد با بان و میدان بر سر فرود کردند و فرعون آنکه گوی موسی را
 بپایان کشی ای موسی عصبان کن موسی عصبان بکنند چون از دانی غنیمت گشت و سر میاور آورد و
 و دو و از دانی وی بیرون آمدی و بر روی دست و پا پدید آمدند و اندام وی موسی پستان
 و مشا و کن سر میاور آورد و دانی باز کرد و هر چه در آن داشت بود از شلت و چوب
 و رسیان و آن جا دو پستی جا دو آن که در چندین سال ساختن بودند و آنچه آلت و ساز
 و جادو و آن بود قایم بکبار فرود برد و مشا و دو و داندان در وی پدید آمد و هر داندانی
 چند آنکه بلی بقدرت خدا تعالی بود اندر کتب تغییر جان آوردند که از لب زیر تابش
 مشا و کن بود و چون قایم خود جا دوئی را فرود کشید قصد فرعون و لشکرش کرد و سپاه
 فرعون اندک بخت و سیاست آن از دانا و بهر بخت نهادند با یکدیگر و شغل فرعون است
 و فرعون روی بهر بخت نهاد و بگرفت با خا صان و داندان آن صحن رفت و گویند که
 سبید کن لای آن عمارت بود و بر سر دی قیما ساخته بودند از زبرخ و کوه مراد
 نشاء و چنانچه چون شب شدی شعاع آن کوه مراد شمسکی در روشنکی قایم پس فرعون

۱۰۰

عِبَادِي الشَّاكِرِينَ

تا از آسمان فرو آمدند و طواف آنجا نمیکردند و آنجا که بنای آن خانه بود امروز کعبه است و آنجا
 که نور افشند جها بود امروز مسجد است و آنجا که زبر قدم فرشتگان بود امروز حرم است و آنجا
 که آسمان آدم را فرمود تا آن خانه را طواف کرد و این زمان آنجا که در آسمان چهارم است و در
 آنجا که از حضرت طواف در بار است میکند و هر فرشت که یکی رزیا رب کند تا روز قیامت
 و یک نوبت بدو نرسد القدر است **باب هفتم** در وصف بلندترین عمارتی که
 جهان بنا شده و **سوال** و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که آیا رسول الله خبر کن ما را که
 بلندترین بنایی در جهان چه بود **جواب** آنحضرت فرمود که آن عمارتی که بلندترین عمارت بود و
 فرعون بود و قول است **قَالَ قَائِلٌ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ الْأَعْيُنَ قَاعِجِلْ لِي حَتَّى يَأْتِيَ بِلِجَالِ إِلَهِهِمْ**
وَأَيُّهَا الْعَالَمِينَ كَالْأَنْبِيَاءِ بَعْدِي گفت آنعمون عمو و مردود که ای مایان از برای من بنایی است
 بلند تا من بر آسمان بروم و خدای موسی را بگویم که من جهان گان ببرم که او دروغ نگوید پس مایان
 آنعمون که وزیر وی بود و فرمود تا خشت بخند اول کسی که در جهان خشت بخت بخت بخت بود و آنکه
 آنعمون فرمود که چهار فرسنگ بنایی آن بنا را و نمادند آورده اند که هر روزی جای
 مردان کاری در آن عمارت کار کردند از ایستادن و دشواری و آن و در آن و در آن و در آن
 و آنجا در آن و مدت هفت سال چندین خدای که را میکردند پوست علی الله و ام بگردید و معطل شدند
 و توقف کردند تا آن عمارت بلند شد که هیچ آدمی سر آن کوشتک ندانست که کشت
 و آنجا آن ساخته بودند که آنعمون سواره بر آنجا رفتی تا بران صبح رسیدی و چون موسی
 آن دیر و شوکت و عظمت از آن عمون بدید بر خود بلند فرمود آنکه که موسی تو را آن آنعمون
 تا هر چه خواهد کند در کمرهای و ضلالت خویش که هر چه اندر سالها ساز دمن یکت ترفه العین اوست
 خواب کنم و تا بجز کردم چنانچه از آن اثر نماند پس روزی ایستاد و آن جل جلاله جبرئیل علیه السلام فرمود
 تا از آسمان فرو آمد و بر خود بر آن عمارت زد و آن بنا را از پنج برکنه و بر هر یک و بساطه
 یکبار بر زمین هندوستان کشید و یکبار بر زمین مشرق کشید و یکبار بر زمین مغرب کشید و یکبار
 صبح که را میکردند ایستاد و آن عمارت را تا هر را بخت و این همه و چندین و وقتیکه که خشی
 فراهم نمود و کشتید و الله خدای تعالی ما ایشا **باب هشتم** در وصف دوست در آنجا است
 و این ملک و مال و نام و هیچ است و هر چند بروی کار در میگردم شکست که شکست که شکست

باب هفتم در وصف بلندترین عمارتی که
 جهان بنا شده و **سوال** و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که آیا رسول الله خبر کن ما را که
 بلندترین بنایی در جهان چه بود **جواب** آنحضرت فرمود که آن عمارتی که بلندترین عمارت بود و
 فرعون بود و قول است **قَالَ قَائِلٌ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ الْأَعْيُنَ قَاعِجِلْ لِي حَتَّى يَأْتِيَ بِلِجَالِ إِلَهِهِمْ**
وَأَيُّهَا الْعَالَمِينَ كَالْأَنْبِيَاءِ بَعْدِي گفت آنعمون عمو و مردود که ای مایان از برای من بنایی است
 بلند تا من بر آسمان بروم و خدای موسی را بگویم که من جهان گان ببرم که او دروغ نگوید پس مایان
 آنعمون که وزیر وی بود و فرمود تا خشت بخند اول کسی که در جهان خشت بخت بخت بخت بود و آنکه
 آنعمون فرمود که چهار فرسنگ بنایی آن بنا را و نمادند آورده اند که هر روزی جای
 مردان کاری در آن عمارت کار کردند از ایستادن و دشواری و آن و در آن و در آن و در آن
 و آنجا در آن و مدت هفت سال چندین خدای که را میکردند پوست علی الله و ام بگردید و معطل شدند
 و توقف کردند تا آن عمارت بلند شد که هیچ آدمی سر آن کوشتک ندانست که کشت
 و آنجا آن ساخته بودند که آنعمون سواره بر آنجا رفتی تا بران صبح رسیدی و چون موسی
 آن دیر و شوکت و عظمت از آن عمون بدید بر خود بلند فرمود آنکه که موسی تو را آن آنعمون
 تا هر چه خواهد کند در کمرهای و ضلالت خویش که هر چه اندر سالها ساز دمن یکت ترفه العین اوست
 خواب کنم و تا بجز کردم چنانچه از آن اثر نماند پس روزی ایستاد و آن جل جلاله جبرئیل علیه السلام فرمود
 تا از آسمان فرو آمد و بر خود بر آن عمارت زد و آن بنا را از پنج برکنه و بر هر یک و بساطه
 یکبار بر زمین هندوستان کشید و یکبار بر زمین مشرق کشید و یکبار بر زمین مغرب کشید و یکبار
 صبح که را میکردند ایستاد و آن عمارت را تا هر را بخت و این همه و چندین و وقتیکه که خشی
 فراهم نمود و کشتید و الله خدای تعالی ما ایشا **باب هشتم** در وصف دوست در آنجا است
 و این ملک و مال و نام و هیچ است و هر چند بروی کار در میگردم شکست که شکست که شکست

نهاده و از همه انواع تر با کرمها بود بران خوان جز کند تا آنکه عیسی بر پستام روی بایشان کرد
و گفت اکنون بیایید و بخورید که شد یا کرم الله را از چربی دیگر و چربا دیگر که تا بدینجا که تو بگیری در
میگویی راست میگوئی عیسی علیه السلام و شکسته شد روی بدان مایه کرد و گفت ای مایه زنده شو
بفرمان حق الهی لایوت و رسالت بخوان **بسم الله الرحمن الرحیم** آن مایه زنده شد و چشم باز کرد
و بخشند اندر ایشان نگاه کردند و بر سر رسیدند از پیش عیسی علیه السلام که یکیش عیسی علیه السلام گفت ای قوم
این چه آرزو ناست که شما میخواهید و چون می بینید طاقت نمی آورید آنکه عیسی علیه السلام
گفت در ویشان و یکیشان و نایبایان و مخلوجان و معدولان و در دینک از احوال طلبید
ما از این خوان طعام خورند و بجای حیات نظر شدند و هر که نایبها بود چون از آن طعام خورد و دین
گشت و هر که مفلوج بود در وان شدند و هر چه معلول و بیمار بود و دینک است شد و هر که قوی است
و محتاج بود و توانگر گشت تا آنکه رسیدن از آن خوان طعام بخورند و بر سر شدند و یک از آن
خوان طعام که نگشت و آنکه خوان سوی استخوان شد و در دهان و دیگر همان وقت باز آمد و توانگران
بیدار شدند و گفتند در ویشان خورند و زبان ایشان ترسید و نایبها دیدیم و آنکه توانگران غلبه
کردند و در ویشان راضع کردند نگاه عیسی علیه السلام بر آنخوان نوبت نهاد که روی تو را
خورند و روزی در ویشان چون نوبت در ویشان بودی خوان بیامدی و آن روز که نوبت
تو آنکه بودی بیامدی نه آنکه که یا عیسی باین خوان را برای در ویشان میفرستیم نه از برای تو
تو آنکه که از تو آنکه از آن طعام بخورند این را خداوند که این همه جا دانی و دینک است که عیسی
همی کند عیسی علیه السلام بشتید و گفت ملاک شدید ای بجا ره گان باشید تا عذاب خدا بشتاید
برسد و آن خوان چهل روز می آمد آنکه فرمان آنکه که یا عیسی ایشان میفرستد که روزی بفرستد که چون
مانده بخوریم ایقین ما درست کرد و که تو بگیری و دیدند و دیگر شدند من اکنون بشت را عذاب ختم
تو را تعالی آن بعد از این همه عذاب که تو این بعد از این عذاب است العذاب العظیم الله الله الله
رسید و کسی تن بود که این سخن گفته بودند پس در شب بخفتند با همایان خوش و چون روز نش
فرزندان حضرت در دست برخواستند و ایشان همه خواب و در غش و کوی یعنی بود و بیدار گشت
بودند و کرد و خاهاهای خود میکشید و بیدار گشت و بیدار گشت و بیدار گشت و بیدار گشت و بیدار گشت
و فرج در میان ضلالتی نهاد و آن خوان که همه کریان بیامدند و پیش عیسی علیه السلام گشت دند

و عیسی علیه السلام ایشان را بشناختی و پرسیدی و گفتی که تو همان مردی هستی که سر بخانیدندی و در
تعالی امر را صورت کرد و ایند و مهر بر دامن ایشان نهاد و نعمت ایزدی بدیشان در رسیده
و چون بجای نه خویش اندر آمدند زمان و فرزندان از ایشان که یکیشندی کسی را ندیدند که همه
بر زمین فرو رفتند و بدو رخ جا دادند و عذاب الیم گرفتار شدند لغو با الله من غضب الله **بسم الله**
الهی واقعی از حال و کارم عیسی دانی که جز تو کسی ندانم ای مایه که در دامن بیا و تقصیر و زناخت
نهایت شر مارم ای که بخوان و برانی تو دانی بنده بی خیسام **بسم الله** اصل در پنا
ای از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که یا رسول الله خبر کن ما را که اصل در پنا چیست
و چگونه است و آب دریا ناز و زقیامت کجا برند **جواب** حضرت فرمود که بدانید که آب
دریا تا بقدر طوفان نوح عیسی السلام هست که دنیا فرستاد و قوم نوح را هلاک کرد و قتیحا
بفرستاد و چون باران آید اثر میبخشد اندر هوا و چون ابر باران شود باران قطره قطره
بشود و آنجا که خدای عزوجل دریا نازا فریده است که عقی و زرف آن سی سال است
و از آنجا که کوشه زمین است تا آنجا که اثر آب است و دینک است و پنجاه سال است و یکین یک
بقدرت خود و آنکه بفرستد یا فرود بخت و بر آن آب بیست و سیاست نظر کرد و اگر چندین کردی
بمکان بودی که همه زمین اندر زیر آن و دریا فرو شدی و همه جهان غرق و خراب شدی و
چنانکه هیچکس را از آن منفعت نبود و لیکن خدا تعالی از لطف و حکمت خود از زمین
آب را آوردی و چشمها را بگشاید و کلام خود میفرماید **وَجَعَلْنَا الْأَرْضَ عِبَادًا لِلْإِنسَانِ**
عَلَىٰ أَمْثَلِ ظَنٍّ وَأَزْكَىٰ كَلِمَةٍ است از مشرق تا مغرب چنانکه هیچ جانوری زنده نماند
و چون بشتاد که آب تمام شد خدا تعالی دمی کرد با آسمان که ای آسمان آب خورده
بر روی زمین تو نیز آب خود را بزمین بفرست و **وَجَعَلْنَا الْأَرْضَ عِبَادًا لِلْإِنسَانِ**
عَلَىٰ أَمْثَلِ ظَنٍّ وَأَزْكَىٰ كَلِمَةٍ و قتیحا **وَأَسْنَوْتَ عَلَىٰ الْحَيَاتِ وَفِي الْقَوْمِ** پس زمین آب خورده با **وَالْطَّالِقِينَ**
گرفت و آب آسمان با آسمان باز شد چنانکه یک قطره آب آسمان باب زمین نیامد و آن
ای که از آسمان آمد بود و شورش و چون آسمان از گشت دریا ناز آن آب بر سر شد بود
و همچنان بماند و اکنون از آن است که آب دریا یعنی نخی و بعضی شورش است که عذاب خدا بشتاید
چون شانه روز آب از آسمان بر زمین آمد و آب زمین نایبیت و عجب تر آنکه روز قیامت

و چون مدت موت روز
برای یکیشندی ایشان

و این کجاء رسول می آورد و ندید کسی که بشناخته که زنده کانی ملک بود و ندانست که زنده کانی ملک در آنجا
 این کار از دست رفت و پیمانت که هر این شهر نشاء پیدا شود بغیر این مرد را ندانند
 و باز دارند و بغیر این که هیچ کس بدو اطلاع در کار نداده تا در زندان بگرسبکی و تشنگی میرود
 پس جبرئیل را بیاورند زندان کردند و در زندان انرا استوار و محکم کردند و اندیند و ستونی و
 سنگین بیاورند و بر پشت جبرئیل نهادند و جبرئیل در هر شب خدا را بخواند پس حق تعالی
 فرشته را فرستاد تا آن ملک را از پشت می برداشت و در شب بکاو و حدیث میکرد و چون صبح
 رویش شد دست او را بگرفت از زندان بیرون آورد و جبرئیل بر سر او ایستاد و پیش ملک
 بایستاد و گفت ای ملک بترس از عذاب الهی و ندان که او را عذاب کن که طاقت عذاب او ندارد
 ملک داد و باز گفت ای زندانی که تو را بیا فرید و مال و ملک دارد و استخوان و زمین و خلق دنیا
 و آخرت همه بفرمان او است و هر چه خواهد کرد و هر چه خواهد کند ملک فرمود تا دو بار چوبه
 بیاورند و جبرئیل او میان چوب نهادند و آواز بر سر او نهادند و تا بیان نخریدند و بدو ندید کردند
 اگر مرد و پاره او را نزد شیران انداختند شیران چون جسد او را بگویند سر و پیش گشاده دارند
 نزدیک او در رشته و دم بر زمین میمالیند و دو تخته بودند و چون شب شد اند خدای تعالی
 و تقبلی بقدرت خود او را زنده کرد و اندیند و فرشته را بفرمود تا از جهت اطلاع و شراب آوردند
 تا خورد و اگر فرشته او را بشارت داد که یا جبرئیل شرمه باد و تو را که خدایتی تو را بر گردید از این
 خلائق و تو را بپنجی داد و دل خوشی دارد که تو را اند بار کش شد و خدای عزوجل جان تو را زنده
 و نوبت چهارم که کش شد جان تو را نزد خود باز گیر و دشمنان تو را اگر است بفرماید و دیگر
 روز جبرئیل شادان و محترم و ضعت بپوشیده بیاورد و نزدیک ملک بایستاد و گفت ای ملک که بای
 تعالی بگو و از کفر و نفاق و پیداد باز کرد و توبه کن و از جان سزا شو ملک با ندیمان خود
 گفت این کار را چه باید کرد و این مرد و دیگر باری زنده شد باز آمد پس گفتند تو جبرئیل را
 گفتی گفتند که ترا کشته بودند گفت ای و لیکن خدای عزوجل مرا زنده کرد و اندیند پس بدیمان ملک
 اندیکه بگویند که زنده شد که چه کار کنند و چه گویند یکی از بدیشان و خاصان ملک پادشاه
 خواست و گفت ندان که ملک در آنجا بود و این ده تادی را عذاب کنم که هیچ کس ندیده باشد
 پس ملک گفت که او را بگو و دوم برود و هر چه توانی کن پس انان فرمود تا کار و این بدیشان

و میان آن کار را بر از لفظ کردند و جبرئیل علیه السلام را بیاورند و در شکم کار
 اندر کردند و جبرئیل انکش میدند که آن کار و بکشد خست و جبرئیل برود و چون شب
 اندر آمد خدای عزوجل فرشته را بفرمود تا آن صورت کار را برگرفت و بهواید و بر زمین زد
 چنانکه از آن فسق و صلا چندین هزار خلق زهره بدرید و جان بدادند جبرئیل علیه السلام
 بسلامت بیرون آمد و نگه میکرد و میرفت تا پیش ملک نشان خوان نهاد و بدو ندان
 همی خوردند جبرئیل علیه السلام اندر آمد و گفت ای ملک داد و یا نه نصیحت مرا بپذیر که ترا
 این بهتر است و بخدای عزوجل ایمان آور ملک گفت ای جبرئیل تو را عذاب که ناکون میکند
 و هیچ فاعده ندارد و جبرئیل گفت خدای من قادر است بر آنکه شتر ترا از من باز دارد پس
 از ندیمان ملک گفت که یا جبرئیل اگر ما را چیزی نماند که ما را از آن عیب آید ما بایم که تو
 را هست میگوئی جبرئیل علیه السلام گفت تا چه خواهد شد شما را بنایم چون خالق کرد و کار کشید
 این که سیه ها که بران نشسته ایم و اینک ما را بر روی خورشید و ماه و سیمر که همچنان درشت کردند
 که در اول بودند تا بدانیم که تو را هست میگوئی جبرئیل علیه السلام دست برداشت و دعا
 نمود و دعا تمام نکرد و بود که این خوان تو که سیه ها را حال همچنان درشت کشید که در اول
 بوده و شاف و برکت پیدا کردند و سبز شدند و میوه بار آوردند بقدرت خدایتعالی آن
 کاروان چون آن بدیدند متعجب ماندند و بسیار کسان بوی ایمان آوردند پس ملک
 از آن کردید و چشم آمد و گفت این سحر و جادو و این میگویند اند و هر چه بکنند از سحر و جادو
 میکند پس خدای عزوجل با یکی و صاعقه و دگر یکی فرستاد و چندش باز زد و همچنان تیر و سرگردان
 شدند و دیگر باره خدایتعالی فرشته را فرستاد و بوی جبرئیل گفت یا جبرئیل بر تو ملک
 پند ده و از عذاب من بترسان و بر حمت من امیدوار کردان جبرئیل بیاید و گفت
 یا ملک بشنویم خدای عزوجل را از من و بندگان عزوجل ایمان آورد و از عذاب او بترس
 و رحمت و مغفرت او طلب کن ملک گفت یا جبرئیل ما را بتو یک کار دیگر مانده است
 گفت آن کار کدام است گفت باید از مرد و کسان چند کس را زنده کنی تا آنکه گوای
 و چند بر سنجی تو ما را یقین کرد و دوتو بگویدیم جبرئیل گفت این بر خدایتعالی است و است
 گفت بیا نیت تا بگوستان رویم ملک برخواست و با جلا ندیمان جنس چشم خویش و بگوستان

نفیست پس جبرئیل علیه السلام دست مبارک دعا برداشت و دعا کرد و گفت ای تو که ای
و عالم التره الخفای می دانی که این کاوان چه می خواهند پس خداوند تبارک و تعالی بفرست
خویش از آن مردگان بفرست زنده کرد ایند و از کور سر بر آوردند مرد و بیخ زن و
کو دگ و گفتند ای قوم بگذاشتی ایمان آورید و بر سالت جبرئیل علیه السلام بگو و بدگ
بختی است و ما که نگرییده ایم و ایمان نیآورده ایم عذاب می بینم و بفرست
ایکون بانی قرا بتو یک عاقبت و عاکن تا ما را خدا تعالی از همت تو کرد و اند و اسلام
از انانی وار و جبرئیل علیه السلام گفت شما را زنده گان پیش نمانده است گفته ما می دانیم که نماند
اما کافر مرد و ایم خویش ما را از عذاب بر مانی پس جبرئیل دعا کرد و ایمان بر ایشان عود
کرد و می رسد ان شدند و از پس مرکب مسلمان یافتند پس جبرئیل علیه السلام
گفت باز کردید و بجای خویش در ساحت چنان شدند که بودند و بفرست که این کافر مرد
بود و بعد از مرکب زنده شدند و ایمان آوردند و خداوند جل ایان و اسلام ایشان را
فرمود و آن ملک و دیگر کاوان کردند و ایمان نیاوردند و گفتند این مرد و دوی است که
مرد می کشد پس چون جبرئیل علیه السلام عاقر گشت و از هم نشینان ملک چند کس ایمان آوردند و بگو
ملک روی سوی خاصان خود کرد و گفت ما در کاه و غیره عاجز گشتیم و دیگر کوه که ما را عذاب
کردیم و کشتیم زنده می شود و بعد از آن او را بعد از آن که کشتی خاک بادی کرد و آن ملک گفت که بخت
شهر از همه درویشتر گشت تا ما او را بخانه دوی فرستیم و او را باز و از هم پس در آن شهر طلب کرد و بفرست
یا غنم درویش و نا توان و پیری و پشت ناپیدا بفرست و شقت نان شامی بهر بندی و بانی
بر کشتی بر پیر و دگ و گفت جبرئیل علیه السلام را بر دند و در خانه پیر زن باز و داشتند و جبرئیل علیه السلام
سازش باز و ز کور کشتی بر پیر دند و آنجا بماند پس گفت ای پیر زن هیچ طعامی دانی تا بخورم پس زن
گفت ندارم که تا تو در خانه منی پس هیچ نرفتم ام تا چندی از مردمان بگو استی که جبرئیل علیه السلام
پیر زن اگر من و عاکن ما خدا تعالی در این خانه در حق نیافریند بر میوه تا تو و فرزند ان تو از این میوه بکنی
و این وقت بی پیر تو را بپا کرد و تو و فرزندت بگذاشتی بگو و ایمان آوردی پس زن گفت پس
ایان آورم بعد از آن جبرئیل دست دعا برداشت در ساحت بر مانی است از همت استون ایان
شد و هر و خرم چنان که میوه که در دنیا بود بر آن درخت پیدا شد و میوه رسید و خوشگوار و جبرئیل علیه السلام

و پیر او هر روز از آن میوه می خورد و پیر پیر زن میشت شد و آنکه زن و پیر او مرد و بگو و بدند و آن
آورند که ایمانی خبر ملک بردند ملک بد این باب گذر کرد و آنحال بدید جبرئیل علیه السلام را بفرمود تا
بر زمین و دغش بیخهای آیین و آنکه کرد و بی لب خشت و اندر ان کرد و بیخها قرار دادند و تنهایی آب
داده استوار کردند و کرد و در برابر او بر اندند تا حد اندام دوی زنده زنده گشت و آنکه بر گشت
و بسوزانیدند و او را باز بفرست و کشتش را در دریا ریختند و چون شب اندر آمد خدا تعالی
خاکستر او را جمع کرد و ایند و بفرست که کاه خود او را زنده کرد و ایند و گفت ای جبرئیل علیه السلام
کافر ملعون رو و بخام من بد و بر من و او را بر من خوان و دیگر روز ملک پشت خود را بر من ملک باز
نهاد و دل فاجع کرد و از جبرئیل علیه السلام که کاه جبرئیل را دید که از در آمد و در دوی بست و گفت
ای ملک بر من از خدا می ملک خوشم آمد و گفت ای جبرئیل علیه السلام که کاه جبرئیل را دید که از در آمد و در دوی بست و گفت
مرا با تو کاری مانده است اگر فرمان بری مرا گوی که من جبرئیل علیه السلام را خواهم که بگو گفت من جبرئیل علیه السلام
پیش پاشی و فرادبت مرا بجهت کن تا اگر من بگویی که جبرئیل علیه السلام را خواهم که بگو گفت من جبرئیل علیه السلام
و جبرئیل علیه السلام آنجا پیدا کند گفت که او باشد ملک پنداشت که جبرئیل علیه السلام قبول کرد که بخت
گفت که باز آمد و خبر اندر شهر فاش شد که جبرئیل علیه السلام را بجهت بکنند مردمان قصد کردند و بفرست
و جبرئیل علیه السلام شب جبرئیل علیه السلام باز و در شغل بود و بفرست که از آن ملک آواز تفریح و زاری ال
بشنید بر دوی عاشق شد و بوی بگوید و ایمان آورد و نیز بکنند کس از جبرئیل علیه السلام و اهل خانه ملک بگوید
و ایمان آوردند و چون روز شد زن ملک گفت ملک را که چرا بگذاشتی که روی و ایمان نیاردی کنیا
میکنند که این جبرئیل علیه السلام و دگر نیست الا بفرست ملک گفت یا سکنه ایندی و او که بر سر درخت گشت
که میخواهد مرا از راه ببرد و توانست بر دکنون ملک شب که در این خانه در آمد تو را از راه بر گشت
بند که هر چه میگوید راست میگوید پس انعون بفرمود تا آن عورت صالو را شنید که در اندیش روز
دیگر میگوید تا آنجا که انون حاضر شدند و گفت بماند که جبرئیل علیه السلام است را که سجده خواهد کرد و آن
پیر زن و پسر خبر یافتند آمدند و در دست پایی جبرئیل علیه السلام افتادند و بگفتند یا نبی الله دست بریده
که از خدای تعالی خویش بر کردی که با تو چندین که مرگها کرده است و درخت خشک را بدای سبز
کرد ایند و میوه بار آورد و جبرئیل علیه السلام را بر مانی کرد و جبرئیل علیه السلام اندر آن وقت هیچ ندا آنکه ملک پیدا شد و این
هر ایستاد بود و دند که جبرئیل علیه السلام بیاید و درخت را باز کرد و درخت را رفت پای خود را

از پیشانی شریعتی و از پیشانی عقل هر آن آدمی و اگر نماند و روی و یا آب بر آن پیشانی نمی عصار
 بیشکندی تا پیش شدی و موسی علیه السلام گفتش و اگر موسی بگفتی و خدا او را نگاه داشتی و یا پانی کردی
 و چون موسی علیه السلام میفرمود و میرفت پیش فرعون و العذاب عصار را بر او نگاه داشتند و زود
 چنان بگفت و فرقی از آن عصار بر آن که نامی سرای و خانه آن ملعون بزرگ بود موسی ریش فرعون را
 آن عصار در ساعت سفید شد و از زلف ملعون را شست و نوبت قصاص حاجت شد این بود در حق عصار
 موسی علیه السلام **سوال** و در صفت ذوالکفل معجزه علیه السلام **سوال** و از حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله پرسیدند که یا رسول الله که در کف تو بود و پیغمبری او میخواست یا نه و چرا او را نگذاشتی
 خوانند **جواب** بدانکه عصار اختلاف میفرمود که اندک پیغمبری وی و کردی که گویند که پیغمبر بود و دیگر
 گفتند که نه اما حق سبحانه تعالی آن را در کلام جمیع کتب و در بیان پیغمبران یاد کرده و قرآن تعالی و آن
 و ذکر است **و البصیر و الذکر** که در وی میگویند که بدو وحی میآید و نام وی بود یا که هست پیغمبر
 الدعوی و کردی میگویند که او پیغمبر بود و ذکر یا خود او بود و حق سبحانه تعالی او را بدو وحی میآید و کردی که
 و یکی ذوالکفل چنانکه عیسی علیه السلام را بدو وحی میآید و کردی که عیسی یکی مسیح و دیگر مصلی علیه السلام
 چه اسم یا کردی که در کف تو بود و وحی میآید و ذکر چهار قرن اندک پیغمبری است آن جناب
 کرده اند یکی ذوالکفل و دیگر ذوالقرنین و بعضی گویند که او پیغمبر بود و او را وحی میآید قرآن تعالی با ذوالقرنین
 او **ان یخبرکم** این آیه اسیل است که او پیغمبر بود اما گوی میگویند که او یکی علم و عدل
 و حکیم بود و از آن سبب ذوالقرنین گفتند که شب در خواب دید که دو کوفت قنات است
 کوفتی معبران گفتند که تاویل آنجا است که او همه دنیا ببرد و از کوفت ماکوفت جهان که دیگر کوفت
 که او را از بهر آن ذوالقرنین گویند که او دو قرن از قرون آدمیان بگذشت و او در جای بود
 و دیگر گویند از بهر آن ذوالقرنین خوانند که او را هر دو وحی میآید که همه از موسی پدر و هم از موسی مادر پیغمبر
 گویند از بهر آن ذوالقرنین خوانند که او دو نوبت کرد دنیا بگشت و دیگر اندک پیغمبری خضر علیه السلام
 خلاف کرده اند و او را از بهر آن خضر خوانند که هر جا که میفرستند فی الحال میگرد و در بیشترین عمارات
عبادنا که او پیغمبر است و قرآن **فوجدا عبادنا من البغاة و من عبادنا و علمنا انهم کذبا**
 و دیگر اندک پیغمبری همان خلاف کرده و کردی گویند که او را وحی میآید که کردی که او پیغمبر بود و دعای بود
 حبش و او را داد و عیسی علیه السلام پیغمبر کرد و ایند میان پیغمبر و حکمت لقمان گفت من علمت بخت

من الانبیا

پیغمبری نه از من خدای عزوجل او را حکمت داده و او را عیسی را پیغمبری داده و پیغمبری حقست که بر او بود
 از کف تو را بدان سبب بخوانند که اندک پیغمبری بر او بود و در هر سوره و در هر حدیث و در هر کلام و در هر کلام
 مرخص آید و دست کرده بود و اندک یکی از این برادران امیری داشت و چند سال حکمت داد و در دست
 او کارهای شریف بسیار رفت از آن برادران یکی نیز دیکت وی اند و او را پیغمبر و نبوت فرمود و گفت
 ای برادر این بگو که هست که تو در پیش گرفته و روزگار خود را آباد داد و چرا که خود را با زکریا و قیوم بگفت
 ای برادر من میدانی که این کار بزرگ است از آنجا که میگویند که بر دست من نبوت است من تو میگویند که هست
 و دانم که خدای عزوجل مرا نیامرزد و چه سود دارد اگر من باز کردم و ترک میمانم آن برادر گفت چنین است
 که تو چند ای چرا که از خدا تعالی میپرسد که سر برنگذارد است اگر چه **سوال** که بسیار بود
 آن در یاسی علف و رحمت او زیاد از آن نیست که در شمار آید آن برادر گفت برادر خود را بگو
 نیز دیکت فلان زاید و حدیث من با وی که تا او بگوید اگر گوید که خدا تعالی تو را من پیغمبر دادم
 آنروز و من گویند من این کار باز کردم و تو بگویم آن برادر برخواست و نیز دیکت از آن رفت
 و چند برادر خود را با وی باز گفت زاید گفت او را تو بگو باید کرد و من یقین دارم دست میدانم
 که خدا تعالی تو را او را قبول کند پس برادر از این پیش رفت باز گفت و نیز دیکت میفرمود و گفت
 ای برادر زاید بگوید که من ضحان می میگویم که تو بگویند خدای تعالی ویرا بسیار نزد و بگویند میگویند
 که بر تو خطا می باشد آن برادر زیاد زاید را گفت که میر از تو خطا می نخواهد تا تو بگویند
 زاید باز زاید گفت بر تو خطا می نبوت که من فلان بن فلان ضحان او شدیم که هر چه
 فلان میگوید اگر تو بگویند و باز کرد و خدا تعالی بگویند آن او را بسیار نزد و بگویند این خطا است
 و بسیار داد و بهر آن بلند و از بهر میروست باز دشت و برخواست و اطاعت و عبادت
 مشغول شد بعد از چندگاه از میان مردمان نیز پیروان آمد و بر آن کوه شد و بصورت زاید رفت
 و عبادت میکرد و بدست چند نزد دیکت زاید بود و چون شست آن دو کاه ویدی که
 از او را آمدی سر پوشیده و این زاید مرخص می فرستاد کفنی می زاید بگویند که سرش را
 نما می و گفت ای برادر چون من بشمار در اینجا می بودم شب بیک کار می اند و امر و چون تو اند
 مرش و کار می آید دست دراز کن و این طعام بی هیچ و بی شک و بگو ای من فلان من
 و چون روز کاری و در دست او برسد و روزی از وی پرسید که از تو زاید تر کیست انجیر

کوه گفت سپهر تو که اینجا زاده دیگر هست پس امیر برخاست و از آن زاده را برد و کرد
 و رفت بکوهستان آن زاده دیگر رسید پس را دید در زیر درختی نشسته امیر بر وی سلام کرد و بر او
 جواب داد و سخن گفت و عبادت بخوان شد چون شب زاده بران درخت دو کوه نماند
 بیدار آمد بر دست دراز کرد و مرقد ای عزیز را نشان گفت یکی را نزد وی نهاد و یکی را نزد
 خود و گفت ای جوانم مرا بر شب یکسان اندی و شب که تو آمدی این دو نان آمده پس هر چه
 در خدمت آن زاده بود و طاعت و عبادت میکرد تا که تاخ و دلیر شد و روزی از آن زاده
 پرسید که اندرین کوه از شما زاده تر کیست بر گفت بفرمان چای که زاده ای است که با او
 دو افع کرد و فخر و یکسان زاده دیگر رفت در میان کوه رسید و بران کرد و بر
 اندان دید که در جواب بناده و خدا بر عبادت میکرد این میرا بخود آمد و نماز خوان شد چون
 شب آمد اندک در کرد و زمین بر گشت و اینجا فرود آمد و گفت به کوهت خوشی من نیست
 مشی از آن کیا بچید و بخورد و با بخور و نیز ببارد از آن کیا بخورد و روایت کند که آن کیانو
 شیرین تر از عسل و پر قوت تر از گوشت بود و جانم و گفت مرا دستور دی ده تا اینجا بشم عابد
 گفت غذای من نیست اگر بدین صبر تو ای کرد باش گفت تو ای من بدست چند در چکا
 بود پس جایش فرا رسید گفت ای پسر زاده کار من با تو رسیده و چون مرا دگر بکنی این
 خط که با من است در دست من نه تابان بود آید هر چون این سخن از آن جوان بشنید که این شکفت
 اینجا فرود آمدی مرکز من تو را ندیدی تا مرا امروز از تو دوی و در دوی بدو ای که من
 شکست ای که که کوه که تو ای که کند جو آنم و گفت غذای من عسل کار مرا بسازد و در این سخن بود
 که جان حق نسیم کرد و پیر و اخیل داده و بروی ناز کرد و بسیار بی گریست تا که در این شب
 و او را بکورد کرد و آن خط را بدست وی اندر نهاد و روزی پیر نگاه کرد و بر سر کوه آن جوان خطی قضا
 پیر آن خط را بر داشت می آمد و نگاه میکرد و بر پشت همان خط که بر دست وی داده بود
 نوشته بود که ما پیر را از شما منی برون آوریم و از پذیرفته و عهدی که کرده بود و جو آنم در
 بهشت عدن فرستادیم و کناه ویرا بخور و دیم و تو که زاده ای هر چند که پذیرشای و خط
 کنی تا که خداوندیم می تریزیم و خط می کشی که با نشد و آن خط را بر داشت و نیز دیکت آمد و کرد
 اند و گفت بکیر این خط را که لغامی بران جو آنم داده بودی او بر دست حق پوسخت خدا

و خداوند تبارک و تعالی حجت تو را بتو باز داد و مرد و بسیار بی گریستند و این قصه بزرگ
 مردمان فاش شد و بین او را و لکفل خوانند و الله اعلم **باب سی و هشتم** در صفت پیلان
 که زنده اند **سوال** و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که یا رسول الله خبر کن ما را که چند
 پیغمبر امروز زنده اند **جواب** آنحضرت فرمود که چهار پیغمبر زنده اند دو در آسمان و دو در زمین
 و آنها که در آسمانند یکی ادریس است که در بهشت است و یکی عیسی علیه السلام و آن دو که در زمین
 یکی خضر است و یکی الیاس علیه السلام و قصه عیسی علیه السلام چنان بود که چون در آن قصه شنیدی که
 و او را بگرفتند و بکشیدند و سرش میگرداند و میکشند یا عیسی تو آن بودی که مرده زنده میکرد
 و ناپنی را زنده میکردی اکنون چرا خود را از ماستی و باز زانی خود را از ما پس پا و نند
 و در میان خانه کردند و در خانه را بگشاید تا روز یکبار او را بردار گشتند و چون شب آمد
 آمد خطی مرقوم بر پیرین علیه السلام از پسران آسمانی را باستان بر و با داندان جهودان جمع شدند
 و داری نزد و دست و در آن گفتند که عیسی را از آسمان برون آور چون بهتر ایشان انداختند
 رفت عیسی را ندید و خدای عزوجل بعد است خود مترایش را بصورت عیسی گردانید و باری گشت
 که تا بگوید که عیسی در اینجا کی نیست چو دان او را مانند عیسی میدانند استند که عیسی است چنانچه
 که بگریزد پس او را بگرفتند و نزد و در بر دند هر چند که وی یکفست که من نه عیسی ام و متر شاطوس ام
 ایشان سخن در ایشانند و هر چند که نماند و زانید و فریاد میکرد و او را دشنام میدادند و میکشیدند که
 تا که این سخن گوئی که تو را هیچ سود ندارد و هر چند که وی فریاد کرد و وجهه نو و فایه نداشت
 و او را بدار گشتند و بسک بداران کردند او را و آخر الامر طوس متر فرود آمدی برادر
 بعد خود اری و داری بدو فرستادند و چون حقیقت معلوم کردند خود و متر خود را بدست خود و خود
 رسانیدند و دند و از این سخن سندان بسیار رختا گشتند از برای عیسی علیه السلام و پنهان میشدند
 و بیکدیگر حقیقت آن می دانستند زن که دورا بخواند خوانند و وی بر دگر عیسی علیه السلام
 چاره بود و بگرد او را نیز دیکت عیسی علیه السلام آور دند و پیش روی عیسی رفتن شرمیداشت
 باز پس اوقت عیسی علیه السلام شد و دست خود را بر پشت عیسی علیه السلام نهاد و خدای تعالی برکت
 عیسی علیه السلام آنرا از آفت داد و این زن عیسی علیه السلام را بسیار دوست داشت و چون آن زن
 بر شب بام آمدی و میگویی و پنداشتی که عیسی علیه السلام کرد و اگر کرد و اند و چون گفت روز بزرگ

بر آمد خدای عزوجل بعضی عیسی علیه السلام و می کرد و گفت من تو را از دشمنان نگاه داشته ام اکنون باز
 بزمین شو و قوم خود را و حضرت کن تا هر که شتر روند و دین خود را و طریق و مناج تو را زنده داند
 و بندگان مرا علم آموزند و دیگر آن ضعیف صانع را فریاد رس که از غم تو شب در در کربان و نا
 امانست چون بزمین روی اول کسی را که پنی او را میگویند عیسی علیه السلام از بهرستان فرود آمد
 بر کوهی از کوهها فلسطین فرود آمد و آنکه روشن گشت و چون روز شد مریم بدان کوه بر آمد از
 شکله لی همان ساعت عیسی علیه السلام را دیده اندر پاسی وی نهاد و بگریست عیسی علیه السلام مادر را گفت
 که خدای عزوجل مرا از شتر دشمنان نگاه داشته و آنکه او را بگشتند بهتر نیست آن بود خدای عزوجل من
 من بدو داد تا قوم او نبداشته باشند که مرا بگشتند و او را بگشتند ای مادر دل خوش دار برو و بیا
 مرا بخوان مریم برفت و یاران عیسی را بنهایی بخواند و جز دار کرد اینده ایشان را و خدای کنان کوه
 بر آمدند عیسی علیه السلام را دیدند باز عیسی ایشان را و بگشت کرد و هر کس را بی نافرمانی و تا خلق
 شریعت آموزند عیسی علیه السلام ایشان را و آن ضعیف صانع را بدو کرد و باز بهرستان شد و خدا
 عزوجل لباسی از نور درو پوشش مید و طبع فرشتگان او را داد و اکنون در بیت المعمور در بهرستان
 چهارم می باشد و چون روز قیامت نزدیک باشد و قابل ملعون بیرون آید و بعد از آن حضرت
 عیسی علیه السلام از بهرستان بزمین آید و و تبارک بگشت و کارهای مردم اصلاح آورد و در حضرت حجت
 الفاتحه محمد المهدی علیه السلام باشد و همه را بر از عدل و داد کند چنانکه کرک پیش بایکدیکه بر برند
 و کوه و کان با یاران با نری کنند و چهل سال اندر زمین بماند و از بهرستان محمد صلی الله علیه و آله را زنی را بزمین
 کند و از آن فرزند آن آورد و در دین شریعت پیغمبری صلی الله علیه و آله باشد و بعد از چهل سال او را اهل
 در رسد و در روضه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که خدا بکنند خدایش لی منی را که اول ایشان
 من بشم و آخر ایشان عیسی علیه السلام و حضرت صاحب الامر علیه السلام باشند و پیغمبری که در زمین اندکی
 خضر است یکی ایس علیه السلام و در انوقت که حضرت موسی علیه السلام بدیدن خضر آمد و او را در
 یافت و یکد که در میان در یا جان خضر و کرد و اگر داند سبزه شده و خضر کی از لشکر و انقرین
 و در انقرین کرد و اگر داند عالم بگشت خضر بچند حیات رسیده و از آن آب خود و بدان سبب زنده
 ماند و پیغمبر آن در میان در یا بماند و هر که در در یا غرق شود اگر خضر در آن در یا باشد بغیر
 وی رسد و چون آخر الزمان آید و کناه و معصیت در میان مردم ظاهر شود و قرآن را از میان خلق

چرا وین برند و خضر عیسی را اهل فرار رسد و از دنیا برود و ایس علیه السلام اندر بیابانها باشد
 و بعضی گفته اند که مرسل که چون خلق حج بود خضر ایس علیه السلام هر دو در غایت خضر شد و هر یک یک مرتبه
 موسی سر یکدیکه باز کنند و بروند تا سال دیگر بعضی گفته اند که ایس نیز در بهرستان است و یکت
 پیغمبر در زمین و آنچنان بود که کافران قصد کشتن ایس کردند و ایس بگریخت و اندک دوری بود
 تا هفت سال و چون عا جوشد بار و دیگر یابا وانی آمد و در غایت پیروزان آمد و بنیان شد و مدت شش ماه
 در آنجا می بود و عجا دست میکرد و این پیروزان را فرزند می بود و پیروزان و ایس و عا و عا و عا
 او را عاقبت داد و گفته اند که بعضی با وی بود و هر جا که با رفتی بعضی با وی رفتی تا روزی ایس دعا
 کرد و گفت اقی مرا از دست این کافران باز ران خدای تعالی گفت و عیسی ترا متعجب کردم و گفت
 روز بهر پیروزان رو و چون مرگی عیسی و بر و شیشی و مترس و چون وعده اموز زیاده ایس بیرون رفت
 و بعضی با وی بود و زانی بود و کسی دیدند می آمد آتشین و ایس بروی بر او شد و بعضی با وی گفت
 یا پیغمبر عا چه میفرمائی ایس در رفیق بود و سخن توانست گفتن که خود را موسی علیه السلام انداخت یعنی تو را
 غیبه خود کرد و اینده بعد از او بعضی پیغمبری یافت و ایس بر بهرستان رفت و طبع مرکب گشت و
 و خدا تعالی را بجا دست میکند تا روز قیامت و الله علم **باب بیستم** در حضرت محمد صلی الله علیه و آله
سوال و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که یا رسول الله خبر کن ما را که کدام کوه است بود
 که اندر شما را در سخن گفت **جواب** بدانکه آن کوه است عیسی علیه السلام بود و چون مادرش
 را از خلق دور گشت شدی و شما بودی هر دو بایکدیکه سخن گفتندی و چون مادر عیسی علیه السلام بگفت
 مشغول شدی او از تسبیح کردن عیسی علیه السلام شنیدی و الله عیسی **باب سی و هشتم** در پیغمبر
 باستان **سوال** و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که یا رسول الله خبر کن ما را از پیغمبر
 که خدای عزوجل ایشان را باستان برود **جواب** آنحضرت فرمود که اول آدم علیه السلام بود که
 چون او را بیافیه سببی برای او خلق کرد که در از شکست سفید و نام آن هست میمون بود و فرمود
 تا بر آن اسب سوار شد و فرشتگان همراه او بودند و اسبها را تا می گشت کرد و دیگر او را می
 پیغمبر علیه السلام و قدس او یا کرد و شود و دیگر عیسی علیه السلام بود و دیگر حضرت خواجه کابا است خضر
 علیه السلام و الله بود که شب مرجع او را باستان بر داند و آن جز موسی و پیغمبر است و دیگر
 تا روز عیسی علیه السلام بود او را باستان بر داند بعد از مرکب و بکنن آن بود که با دروازه اهل نری گشت

در بهرستان
موسی

که یکی شمعون بود و دیگری ثوبان بیا آمدند تا انطاکیه و پیغام خداستعالی بکنند و در کلاهی دوازده
 اندر میان ایشان بمانند و یکی بود و آن شهر از فراعنه که نام وی فلهس بود و بقول عبد الله
 این سولان در میان راه پیش او باز رفتند و پیغام خدای عزوجل بکنند و در ملک ششم اتوار شد
 بفرمود تا هر یکی را صد چوب بزنند و زنند آن باز رفتند و این خبر عیسی علیه السلام رسید و مستخرج
 که نام او شمعون بود و بفرستاد و گفت برو یا این خود را نصرت کن شمعون بیا و اندر آن شهر فرود آمد
 و شطری بود که روزی فرصت یابد و کاری کند چنین آورد و اندک شمعون مردی خوش محاوره و خوش
 بود و نیکو زبان و با کسان ملک دوستی گرفت تا با ایشان گشتی نشد و ایشان خبر ملک بردند که آنجا
 شهر مردی آمده است نیکو اتفاقا و خوش گام امیر او را پیش خود طلبید و صاحب خود کرد و ایند چون خبر
 با بزرگداشت و بر خو بست کرد امیر او را متعقد شد تا روزی شمعون گفت زندگان ملک در از با و چون
 شنیدم که اندرین شهر دوق آمده اند و دوی بخبری میکنند و ملک ایشان را زندان باز و دست ملک
 گفت همچنین است پس شمعون گفت ای ملک از ایشان چه پرسید که انحال میگرد است ایشان چه میکنند
 و پیغام که میکنند اندک گفت چشم و عقل که داشتیم نرسیدم شمعون گفت اگر ملک صواب چند نفر
 بخواند نامن از ایشان پرسم تا خود ایشان بگویند ملک مراعت بفرمود تا ایشان را از زندان
 بیرون آورد و نزد و محضر حاضر کرد و ایند پس شمعون روی بایشان کرد و گفت شما را که دوست دارید بگو
 گفت که الله الذی جالو کل شیء یعنی ما را آنکس فرستاد که آنرا بکار بفرستد راست شمعون گفت
 ما اینک صفت او چگونه است گفتند بقول الله ما آتانا و بچشم در سر جو بکنند و هر جو است که شمعون
 گفت حجت دارد بدین که معین کرد و بگویند و گفتند ناچار این را که در این شمعون گفت اگر ملک صواب
 چند نفری با این را بیاورند ما در نادی را حاضر آوردند پس ایشان دستها بدعا برداشت و دعا کردند
 خداستعالی بقدرت خود آن را بر ما روشن کرد و ایند پس شمعون گفت ای ملک اگر صواب منی خدا یا این
 خود را بخوان تا بچشم کند که اینها کردند ملک گفت که باید که ما تجمل کردیم و از تو پنهان ننماییم بلکه
 این خدا یا این ما هیچ نتواند کرد و این است بزرگ که من او را می پرستم خود را شنود و بپند و سود و زیان
 نتواند کرد پس ملک روی بایشان کرد و گفت آنگاه آن کو شتر را فرستاد است مرد را زنده
 تواند کرد یا آنکه مرد را زنده کند چنانکه ما چنان را بیا که زنده بودی بگوید اگر خود زنده کنی چنان
 خداستعالی در همان روز جوانی مرده بود از نزد ملک آمد پیش حاضر نمود و آنجا که کوه کرده بودند

چون حاضر آمد هفت روز از مرگ او گذشت بود و گفتند او را زنده کنید ایشان دعا کردند و دست
 بفرمان رب عززت که لازم باز شد و مرد زنده شد و سر از کوه بیرون آورد و گفت ای مردمان
 که دید بکنید ای جزو جان که این جای را آفرید است و بپند که هفت روز است که تا من مرددم و مرا
 بهفت وادی تشنید بگردانیدند و لیکن نیزه ان در نای سبحان کشاده اند و فرشتگان تمامی
 انظار این جزو ان هستند و اند و بر ایشان دعا میکنند ملک گفت آن حق که شنیدیم اینها تو
 دوق پیش نیست که گفت دوق انما که هستند و اند و یکی انگو پیش تو نشسته است پس بخبری
 شمعون حکایت کردند و در و این دیگر چنان آمده است که این ملک را دختری بود و مرده و گفت دختر
 مرا زنده کنید تا من شما را ستودم و راست گوی و اتم انگو ایشان بر خو بستند و یک کوه دختر
 رفتند و ملک بسیار خوش نظر میکرد و ایشان دعا میکردند و رسالت بفرمان حضرت رب عززت
 که لازم باز شد و دختر را زنده کرد و گفت ای پدر پدیدار شو و این گروهی بسیار چنان شود که پدیدار
 ایشان آورد که اگر بایان نیاید و دانه و نوح گرفتار شوی پس روی بشمعون کرد و گفت با تو گردانید
 مرهون کو بودم که اینها هیچ نکردند و ایمان نیارند پس شمعون دست از آن گروه باز و ملک آن کو را
 بر داشت و بر سر دی نهاد و گفت باز کرد بفرمان خداستعالی پس در ساعت انچنان گشت که در اول
 بود و بچسب از آن شهر از آن مردم بوی گرویدند و ایمان نیارند و ملک میگفت که که او را چه بکنند
 میکنند و در و کان خود نشسته بود و کار میکرد و آن خبر از او بدید گفت شما بکار آمده اید گفتند آید
 تا شما را بنمایم خود بگویم تا بوی ایمان آوردید و تا از ایشان بپند عیبت گفت شما با جزو طمع دارید
 گفتند که ما هیچ طمع نداریم و ما را بجز شما حاجت نیست انگو چوب گفت که بگویدیم بکنید و به خبری شما
 مفر آدم انگو بکنید بگرفت و بگرفت خود نهاد و بپند بپند ملک و گفت ای ملک کنای
 عزوجل بگوید و ایمان آورد و انحال مال با قوه انبعوا المرسلین انبعوا من لا یستقام انحر
 و انحر انحر چشم رفت گفت ای عیوب چرا این خود را بکنید شتی و ایشان کردیدی ایمان
 آوردی که زن من تو را جزا بدم بفرمود و مرا اهل شهر و جماعت خود را تا او را بدین نیشه پاره پاره
 کردند و ملک و چوب چند ان بروی زدند که زمین پست شد که لغت بران کافران با و بچسب
 جان عیوب از حق و بی غافرت کرد و جان عیوب را بهشت بردند و چون عیوب بهشت رفت
 و آن راحت و آسایش دید گفت ای کاش ایشان بدین پست شدی که ایمان بکنی عزوجل آوردن

چه فایده دارد و جز این مسلمانان چه میدهند اندین تمامی کافران ایمان آوردند و خداوند تعالی
 سُبْحَانَكَ يَا مَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَضَبَكَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَأَنَّكَ تَكُونُ الْكَافِرِينَ
 کاشکی ایشان بداندند که بدین ایمان که آوردند و بدین کفر که شدند که من کفرم خدای عزوجل را چه فضل
 و احسان کرد و کردم نمود و با ایشان نیز میکرد و تمامی از سر اخلاص الی الله و غنی و بهشت جاد و لذت
 و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که منبر و نشان نیکو باشد پیش رویشان موسی علیه السلام فرمود که
 بود و پیش رویشان عیسی علیه السلام و پیش رویشان که قدم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام الشقیق
 علی بن ابی طالب علیه السلام پس گفت بفرمود تا آن شهر را بکشند و اندر چاهی انداختند و سنگ
 و کمر این بر سر آنجا نهادند و عیسی بر سر آنها بود و مذکور شد ایشان را که در پیش خدای تعالی نیست
 چون آن شهر بران قوم ختم گرفت و جبرئیل را بفرستاد تا دست بر آستانه خانه آن شهر نهاد و با یکی از
 چنانکه از مومنان آن گفت یک تن در آن شهر زنده نماندند از هیچ آفریده خود نشان آن کائنات
 صِيحَّةٌ فَاحِدَةٌ فَإِذَا هُوَ خَالِدٌ أَبَدًا رِجَالٌ رُحَمَاءُ صَالِحُونَ
 رسول مثل ادریس و آله پرسیدند که یا رسول الله خبر ما کن ما را که عیسی را بخشد و و کلام بود و مذکور شد ایشان
 بگویند بفرمود **جواب** بدانکه عیسی را بخشد و در دانی بود مذکور شد که اندر حدیث کربان و حدیث بود و مذکور
 پیش از پیغمبر صلی الله علیه و آله و عیسی را بفرستاد تا پیش از او نام وی یوسف ایشان نشان بود و مذکور شد
 شهر مردی بود و انجیل خوان بر این عیسی علیه السلام و او را بپیری بود و انجیل خوان و در این مرد بفرمود
 میفرستاد و نیز یک جادوی که تا جادوی آموزد و راه کند این پسر بر در خانه عابدی بود و چون آن
 کوکب بر در خانه آن عابد بگذشت آواز آن عابد شنیدی که انجیل خواندی کوکب را بخواندن انجیل
 میل شدی روزی کوکب نیز بگذشت عابد آن گفت مرا شریعت آموز این عابد ویرا شریعت نوشت
 و پدر کوکب بدانشی که پسر نیز یک معتمد بود و کوکب میسرود و کوکب میخواند و چند روز برآمد روزی این
 کوکب از نزد عابد بازگشته بود و می آید از دانی عیسی را دید که بر سر راه ایستاده و خلق را از راه باز
 داشت چنانکه یکس از راهرو و یارای آن خود که از آنجا بگذرد روزی این کوکب با خود گفت که اگر این
 عابد حق است و دین او صالح است حق است خدای تعالی مرا ازین اثر دانا بر نماند و بروی مشغول و به
 پس آن کوکب شکلی بر داشت و نیز یک تن از دانا رفت و سنگ را بپنداخت و بر اثر دانا ماند
 و بدان دانا از دانا طاعت شد و خدای تعالی متعجب ماند و بعد از آن کوکب باز کرد و دید و نزد عابد

و او را ازین احوال خبر دادند عابد گفت ای پسر درست تو بسیار کار دانی بزرگ بر خواه آمد
 و نام تو اندر جهان فاش گردد و آن من طاقت باینکه ندانم کسی را بر نشان ده پس این خبر اندر شهر
 فاش شد که کوکب فلان اثر دانا را بکشت یک سنگ مردمان شهر نظاره می آمدند و ویرا می
 و ملک آن شهر را غم زاده بودند چنان و جوان بیکو و خوش محاوره چون این قصه بشنیدند برخاستند
 آن کوکب آمد و او را گفت این اثر دانا را تو کشتی کوکب گفت من یکم خدای عزوجل را کشت
 گفت که ام خدای عزوجل را بکشتی تو را که دیگر خدای است کوکب گفت بل خدای که استخوانها و زنجیرها و
 زمینان و دستها و آفریده و کرم و غیره آن وی هست و قادر است بر هر چه خواهد این چنانکه ازین کوکب
 اگر راست میگوئی از خدای خود در خواست چشم مرا روشن کند و این کوکب عابد نام داشت گفت
 اگر چشم تو بین شود بدو ایمان می آوری و ترک بت پرستی میکنی گفت بل اگر عابد دست شست
 پیش خدای خود و گفت الحق تو گاهی که اگر بینم این راست میگوئی چشم وی بقدرت خود روشن کرد
 عابد آرموز در دعا بود که چشم نابینا روشن و بین گشت بقدرت خدای تعالی این جوان مردی بود که
 باز دست از راهی و چون ملک بنیامان عابد عیسی را داشت و گفت این که با تو کرد و گفت
 اگر با تو گفت که یکم خدای دینا و آخرت ملک و چشم آمد و گفت این سخن را بگو و
 و این سخن را بگو که متوخت این سخن را بگو و بگویش خود باز اتی و تو بدین که این سخن دل پذیریت
 و اگر باز کردی هر حقبت سخت کم عزاده او را گفت هر چه خواهی کن که من از اسلام باز نگردم
 ملک بفرمود تا از راه بیاورد و دانا بادی گفت که انبیا گفته اند از آن عابد و بفرمود که دانا بیا
 نیز بیا و در دند و هم بین فوج یکم شد پس عابد را گفت برگرد از دین من عابد آن گفت چه
 خواهی میکنی که من از دین اسلام باز نگردم اگر ملک او را بدست خوانان خود و گفت این را بدست
 بر سر فلان کوه و دست و پا بدست بریز اندازید خوانان او را ببرند تا بر سر آن کوه تا فرود آید و آید
 کوکب دست برداشت گفت با رب شرع افلا کنا از من باز دار در ساعت بفرمان آنست
 زلزله در آن کوه افتاد و آن خوانان همه سر کون از کوه در افتادند و بر زمین آمدند و بر دند
 عابد را دست بازگشت و در پیش ملک ایستاد و گفت ای ملک اگر عابد را دست باز کرد و طریق
 حق که ملک چون او را بدید گفت که تو را که گفت اند خدای تعالی گفت این جماعت که تو فرموده
 که گفت عابد را گفت بفرمود بدترین مرگی ملک گفت چرا گفت خدای تعالی چنین حکم کرد تا شریعت

و بر سرش نهادند و دند و دند
 کردند بفرمود تا آن کوکب
 بیاوردند

و هر یکی را سوار کرد و بدو اندک جوهره خوار مرود شد و بعد از آن گفت ایست ز بر وید و برگرد جهان گردید
تا هر که جوایز ترین خوش و خرم باشد از برای من شهری بنا کند و قیوت یمن بکست و سوار زید از درویش
و زمره و یا قیوت و جوهرهای الوان و در بالای آن سترها را که شکما و قهر را برساند خنقی از زر و خوشی از نیر
و یکدیگر بپوشد باشد و لکن از او مرود کند و اندر آن شکر سترها را با خاک کند و درین بین
سازند و جوهرهای می و شیر و مل و روان کنند و تختها و سیر را مرود زر سرخ کنند و خاک می از درون آن
کنند و مثل زبر نامی وی زمره و مرغان کنند تا هر چه می تواند کشت استخوان بهشتی دارد و من ملک
ازین مراد بهشتی باشد سر سلطان گفت فرمان بر دارم و لیکن چنین زر و جوهر و زمره و مرغان و درویش
و انهد الوان از کجاست که بخت آورید گفت میباید که همه جهان از آن شست و مال جهان بجز از آن
و بر وید بهی که جدا و گاهنا که اندک از زر و جوهر بپوشد و هر یک که معدن و جوهر است همه را جمع کنند
و خواصا را بدر یا تا فرستید و در همه فرزانه را هر یک که خیر و نیک و کافور باشد جمع کنند پس اندر دیار
خواصان را بکار کردند و اندک گاهنا که آن کنان را بکار داشتند و شهرها را غلامان شستند و مال را بیکار کردند
و از کران و زمین بختند و سوداگران و جوهر جمع میکردند و میفرستادند تا بخندان زر و کسب و جوهر جمع
شد که قیاس توانست بود و کوشدای من بعلی که پس از آنجا گفت ای امیر در کتب چنین آورده اند که گاه
سید و شفت امیر بود که به با تاج و تخت ازین بود پس این سر سلطان بفرستد و ملت و مال دیگر
جهان بکشت شد تا جان چنان کرد که که بجا خوش و خرم بود و شهرش را بنا کردند و چنین گفت اندک
که در حد و دسام است پس اتفاق کردند و فرو دادند و لشکرها را بزدند و ملت نمایند کردند که
کران بجا بشویند و در هر کج بود و بشیر و دهن می پریشانند تا آن بنا و بر روی زمین باند انگشت
تمام شد پس نفره بیکار کردند و فرو بکشتند تا هر روی زمین پر شد و آنچه از مرغان کرده بودند به
مرض کردند و سترن از مرود و یا قیوت کردند و پیوسته پس زیر آن سترها که شکما بپوشدند
چنانچه بختی ایست ان بید بنو خوشی از زر و خوشی از نیر بیکدیگر انداخته کردند و اندر آن که شکما
و صفتها بنا کردند و لکن از او زمره و مراد و درون سلطان و یا قیوت تمیز کردند و درین
دین و بین کردند که از وی در وی روان کردند که می شیر و یکدیگر صل و بطعم دار و
چنان ساختند که از حال خود که در و میفرستادند و بر دیوارها را باغها اندود کردند که از
معون گفت چند سال در آن کار میکردند که گفت سید وصال تا نام شد پس گفت ای امیر که بخت

معتبر

پنجمین نوشته اند که او را مفسد سال غزلبو و مفسد سال و طفلی در خدمت پدر بود و بعد از پدر
 برادران شریکی پادشاه بودند و با آنها بسر برد و بعد از پدر و چون تمام پادشاهی را و مقرر و مسلم
 گشت و خزاین و دواغین و مدلولک و مدد عالیان را بدست او دادند این محسوس کرد که بدست سازد
 دولت مفسد سال و دیگر این شهر ساز را تمام کردند و چون خبر آوردند که آن شهرستان را تمام کردند
 دیگر باره گفت که اگر آن شهرستان را حصصی و حصاری اندک کشیدند از ملک رفاقم و در پیرون
 آن شهر و گوشت خرا گوشت بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند
 آیند و اندر آن شهرستان بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند
 مرغان را بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند
 و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند
 تحت لب زنده و بر سر درختان و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند
 ساخته که چون آفتاب بر سر درختان و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند
 ایش از ملک و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند
 بر سر درختان و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند
 و بعد از آن مدت که بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند
 ملکیان و بر سر درختان و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند
 بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند
 که علی الصیاح شهرستان در دروند و چون شب اندک خداوند تبارک و تعالی فرستاد و بپاشند
 تا برایشان باقی بزرگوار خداوند تبارک و تعالی لشکرش را بر سر آب شد و جان پاک و دفع بپاشند
 و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند
 لشکر بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند
 شهرستان را بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند
 آن شهرستان همچنان هست و خداوند تبارک و تعالی بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند
 خود اندام که یکس از دست خود را بر سر درختان و بپاشند و بپاشند و بپاشند و بپاشند
 باز آید و صفت آن شهرستان را که در مردمان او را استوار ندارند و در مرغ و کوه و بپاشند

معتبر

معاویة گفت که آنکه بگوید سحر و جادو را هیچ نشانی داده اند گفت بی صفت آنرا نیز خواندم و دعت
او آن باشد که مردی باشد سحر جنیم و کج بین و کوناه بالا و کمر چشیم و برابر ویش نالی بود پس اندر
جماعت نگاه کرد چشش بریدند افتاد و گفت این است که بانی رسیده است معاویة چنانچه از پیش
و صحبت حال گفت که این باکره دیرینه منت و بهرگز جدا نشده است از من و غایب نبود از من
کعب گفت که اگر این مرد نیز ندید آنرا بهیچ وجه نخواهد رسید و چون آنرا از آن پند خدا شنید که از آن
حضرت امام محمد مدی علیه السلام آن شمرست از شمار خواهد کرد تا خلق اندر و روند و افتاد و بکنند
پس معاویة علیه السلام گفت یا ابا بکر خدا شنید که تو را بسیار علم داده است کعب گفت ای معتب
ایچ چیز نیست که خدای عزوجل اندر تو را یا دیگر ده آنکه معاویة کعب را خدمت و خدمت داد و باز
فرستاد و بعد از آنکه رفت برو آنچه از آنجا آورد و بگوید و پیشش کسی را با تو کاری نیست و این
فصل شد و این معاویة که با خدای عزوجل دعوی برابری و خدای میگرد و بهشت بهشت نامیده و ملا
شد **بیت** بکای در کباب که پای بر زمین جان بید از تن بخشید **باب چهل و دوم**
در صفت یحییای و او و پیغمبر علیه السلام **شمار** و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند
که یا رسول الله خبر کن ما را از یحییای که جزیر علیه السلام آورد و بنزدیکت داد و صلوات از من میرود
و آن چو سایل بود تا ما را معلوم شود **جواب** حضرت فرمود که بدانید که آن سالیما آن بود که
حضرت جزیر علیه السلام آمد یک شب با او و این سلیمان از فرزندان خود پسر نامرکس چو سایل
او را خلیفه و نایب خود کرد و آن تا بعد از تو ملک و پادشاه بود و سبب آن بود که او و عید اسلام
خواست بود و آنرا با او و عید اسلام شرط کرده بود که اگر مرا از تو پسر آید او را ولی خود
کنی و او و عید اسلام اجابت کرده بود و عهد کرده بود و اندران کار فرموده اند پس خدای تعالی
جزیر علیه السلام را بفرستاد با صیحه و یکنی از با قوت بهشت و آن یکنی مرتجع بود و هم مردان و
مرآن یکنی طبع و مذاق بود و ندیش جزیر علیه السلام آن یکنی را داد و گفت ای داد و فرزندان
جمع کن و این سلیمان از ایشان پسر و هر که جواب دهد او را خلیفه و نایب خود کرد و آن و آن گفت
بد و بسیار داد و عید اسلام فرزندان خود را جمع کرد و این سلیمان از ایشان پسر یکدیگر
جواب گفتند که حضرت سلیمان علیه السلام و اول این بود که پسر که فرزندان آدم را کترین چیزی و
جیت گفت در ویش و فقر و فاقه و غنی و دیگر داد و عید اسلام گفت بهترین و خوشترین چیزی

همان چو پند سلیمان علیه السلام گفت تو انگری داد و عید اسلام گفت بدترین چیزی را در جهان است
سلیمان علیه السلام گفت زن بد و ناسازگار و نافرمان برادر داد و عید اسلام گفت و در ترن
مرد چو پند سلیمان علیه السلام گفت این جهان داد و عید اسلام گفت بدترین است
پس گفت عدل سلطان داد و مظلومان داد و آن گفت تو انگریزین در با جیت گفت بد
و قانع شدن داد و عید اسلام گفت سخت از آنکس جیت گفت ال کافران داد و عید اسلام گفت
از کیش مرزبانان تر جیت سلیمان علیه السلام گفت حصص و نیاست غور با الله داد و گفت در دنیا
مرد بیشتر است زنده سلیمان علیه السلام گفت مرده چرا که آنچه مرده اند خود مرده اند و آنها که زنده
نماندند داد و عید اسلام گفت با و از بیشتر است و از آن گفت در آن گفت که جیت
آنچه در آنست خود و در آنست آنچه آید و آنست که در آن خود آید داد و عید اسلام گفت که پسر
با زن سلیمان چو پند اسلام گفت زن بیشتر است داد و گفت چرا گفت زیرا که آنچه زنده خود نیست
و آنچه مرده اند هم بفرمان نمانند آن هم داخل نیست داد و عید اسلام گفت که سلیمان چو پند
هم سلیمان را جواب داد و حق تعالی بفرمود تا آنکه شترین ملک را بدو داد و او را ولی عهد خود
گردانید و از پس داد و عید اسلام ملک و پادشاه و سلیمان علیه السلام ملکش بزرگ و نظیر
و هم پسر مرسل و هم عالم در تحت تصرف او بود **باب چهل و سوم** در صفت یحییای و سبب
او که بر سلیمان علیه السلام و آنچه بر سر او رفت و گذشته چه نوع و چگونه بود و است **شمار**
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که یا رسول الله خبر کن آنکه که در سلیمان در کباب است و آنکه
که بد آنجا رسیدند که بوده اند و چگونه بوده است احوال ایشان **جواب** آنحضرت فرمود
که بدانید که حضرت سلیمان علیه السلام بر تخت خود نشاند و پند در با جزیره است و اندران
بازید و بر تخت نشاند و او آنجا بود که چون سلیمان علیه السلام پست القدس را بنا کرده
بود و چون تمام شد خود و محمد الله و بر حاکم داد و پادشاه و چون بنظر او و از دست او
فرمان داد تا قبض روحش کردند هم بر آن حاکم کرده اند و بچگونگی شاهی میروست خود
تا بداند که او را دنیا رفته است یا نه و چون سرور بر او و از سجد پادشاه تا تقدیر چنان
چنان بود که از غنای برشت یعنی آن مردی که چو پند را بخورد و میزند و آن عصاره را بپاره بخورد
و عصاره شکست و سلیمان علیه السلام از پای در افتاد و از آن بداند که سلیمان مرده است

و بعد از آن او را بر گرفته و غسل دادند و بر وی نماز کردند و هم بر آن تخت خنجر نهادند و چاه در می بود
 و می کشیدند و آن دیوان تخت او را بر داشتند و از غمت در پاهای پیرون نشاندند و در آن غار بر وند
 و بنها وند و آن کسانی که بد آنجا رسیدند و کس بودند یکی بلوقیا و دیگری عثمان و قاضی بلوقیا و عثمان
 چنان بود که اندکی اسرائیل مردی بود دعا نمود و نشستند و نوایگر و ده عیالی بنی اسرائیل علم از وی
 و فرا گرفتند و او را پسری بود و یکوروی و پاک و تقا و پاک اصل و با صیانت و امانت و امانت
 بود و بلوقیا نام وی بود و چون پدرش وفات یافت بلوقیا بجای پدرش نشست بنی اسرائیل علم
 می نمودند و این ترا چند دو خط میفرمود و چون روزی چند برآمد یک روز بلوقیا فرزندهای پدر را
 میدید و از زویم و جواهر و مردارید و خود و بنجر تارسیختند بدخانه که قتل حکم بر او نهاده بود و بعد از آن
 بلوقیا از خازن پرسید که در این خانه چیست خازن گفت چیست پیچیدن مهر کرد و من پسر ده
 بود و مهر مرا گذاشت که در این خانه چیست بلوقیا بغض و تا بهنگری را حاضر کردند و در کشت و دغا
 شدند و زهی دید از پوست تیر و نوشته باب طحا دید و در آن نگاه کرد تا می آن نوشته رفت و صفت
 حضرت خواجده و سر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بود که پدر بلوقیا از تورات پیرون آورده بود و بنیان کرد
 بود و نامی بر بنی مائده صلی الله علیه و آله کرده و ایمان بناورد پس بلوقیا چون آن بدید بسیار بر ایشان و شک
 و حسد خاطر شد و گفت پسر من بر خود ظلم و تم کرده و خود را کراه کرده و خود را بدو رخ ابر کفر کرده
 و صفت محمد صلی الله علیه و آله بنیان کرده یک روز بنی اسرائیل را بخواند و گفت بدانید که پسر من بشما
 رسیده کرده و صفت محمد صلی الله علیه و آله از شما بنیان کرده بود و بیاید من بشما بخوانم و چون بنی
 برخی از آن صفت میشنید می شادان شدند و بر بلوقیا و عا کردند و بر پدرش لعن کردند و گفتند
 بهر حرمست بودی که بر پدر تو را باز میکردی و او را از کور بیرون می آوریم و استخوان او را بیستیم بلوقیا
 گفت این زمان ناید و خدا و کفر حق تعالی جز او مکافات او را در دوزخ نکرده و بعد از آن که کفر
 شده بعد از آن بلوقیا لغت و صفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله باز جزوات نوشت بنی اسرائیل علم
 انوکش و نصیحت فرمودی تا در روزی لغت و صفت خواجده و سر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
 و در تورات می نوشت که نگاه جوین حضرت الله دوستی و محبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در دل
 می کار کرد و صبر و قرار از او بر داشت و روی منوی مادر کرده و گفت ای مادر بدان که ایسر و تعالی داشت
 تو را بر من فرست کرده است و مرا بر تو بر من واجب و لازم است که کنان مرا قصد خوار داشت

باید که مرا استوری دهی تا بروم بطلب محمد صلعم باشد که ایسر و تعالی مرا از همت و کی و اندام
 ویرا و ستوری بداد و بعد از آن بلوقیا برک سفر ساخت و روی بنام و در نهاد و از آنجا دور
 نشست و از راه دریا به پست المقدس آمد و پدرش را در آنجا دوستی بود نام وی عثمان و چون
 به آنجا رسید او را بدید و احوال خود با او گفت عثمان نیز با او همراه شد تا آنکه رسیدند بنجر که
 در آن جزیره ماران بودند سر یک چون شتری و بزبان فصیح می گفتند که لا اله الا الله محمد بنی
 و علی ولی الله حقا حقا بلوقیا چون این شنیدند و وحشی محمد در دوش زیاد و کشت و دغا و
 صافی تر شد و حق تعالی او را ولایت کریمت داد تا تمام دریا بکشت و محمد صلی الله علیه و آله
 در یا بادی سخن گفتند و هیچ صفت بد و خرد و بلاست بیرون آمد و چون باز بدان جزیره رسید
 آن زمان بسوی می آمدند و لرزه بر اندام بلوقیا افتاد و بنی آن دان گفتند که ای فرید خدا تو کیستی و از کجا
 آمد بلوقیا گفت من از فرزندان آدم و بعد حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله آمده ام و بنی
 جبریک رسیدند علم ماران گفتند ما آدم و درانشانیم و لیکن محمد و آل و بنی او حضرت امیر المومنین
 علی السلام شناسیم و او اسطرا که ما را فرموده اند که پسر کریم که لا اله الا الله محمد بنی رسول الله
 و علی ولی الله حقا حقا بلوقیا گفت شما چه مارانید گفتند ما ماران دوزخیم و سر کاه که دوزخ
 قوم زند ما از دوزخ بیرون نیست بلوقیا گفت در دوزخ محمد را دانستند گفتند بلوقیا که که دند
 دانستند زیرا که این که برود دوزخ و بهشت نوشته است و در بهشت دوزخ هیچ فرید نیست
 که محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام دانستند بلوقیا گفت اکنون شما بدوزخ باز روید گفتند لابد برویم
 و زمان لا دند و بعد از آن ماری پاد بر زد و ماری کوچک بر کرد و نوشتند آن ماران بولاز
 از وی بگریختند و با نکت بر بلوقیا زدند و گفتند ای فرید خدا اینجا تو اینجا چگونه آمد و چرا آمد اینجا
 گفت بطلب محمد رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون آمده ام تا بوسی ایمان آدم را که گفت حضرت محمد در
 الزمان بیرون آید چرا که او پسر آخر از انست بلوقیا گفت تو چه ماری بدین میی و صلابت که انیمه
 ماران از تو بگریختند گفت بدان واکا و بکش که ایسر و تعالی مرا متمرکشان کرده است و سر حلقه
 دنیا را مانند جله از من بر ساند و اگر نه از من و بول من بودی ماران دنیا را خراب کردند و لیکن
 تن بر روی زمین نماندند بعد از آن بلوقیا و برابید و بدر و کرد و بر زورق انداختند پس
 عقدان گفت ای برادر آمدن محمد صلی الله علیه و آله دور است و ما چندان شرم نیامیم که برادر را بیچیم

و لیکن چون چاره فرمایم تا بیا و کفای پس چندان عمر دنیا می که در این بیتی بوقیا گفت چه بهتر
 ازین پس عفتان بر پشت و صندوق امین کلاهت و دو قدمین بخت و آن قدما را یکی پرا
 شیر کرد و یکی بر از غم و پاره از توشه و زار و بر داشتند و در صندوق نهادند و در صندوق نهادند
 کردند و بار بر نهادند و در دانه شدند بوقیا گفت عفتان کجا میروی گفت تا بدان جزیره مان و دیم
 و چون بدین جزیره رسیدند عفتان صندوق نهاد و خود پنهان شد و عزایم خواندن گرفت و زمانی
 بود آن مان پناهند و سر بر آن خط بر نهاد و آن مار کوچک پیدا کرد و بر گردان آن مار بزرگ نشست
 بوی شیر یافت از گردان آن مار بزرگ بریزد و در صندوق شد و از آن می شیر خورد و دست
 شد و در صندوق بخت عفتان بدوید و سر صندوق را بر بست و بر داشت و روان شد و بوقیا را
 گفت بر خیز اکنون تا برویم که مراد حاصل شد و چون رفتند بهر دشت و کجایی و بناق که رسیدندی تنها
 بایشان چون آمده اندی و گفتندی که با یکدیگر آیم و بچه جز شایم و ایشان نزد یکدیگر آمدند و در دشت
 بزرگ انداختند و چون آمد که هر که از شایع و برکت بن بر کعبه و در کف پی نالد و بر روی دریا ایست
 برو و که بروی زمین برود و عفتان گفت تا این می باشد که بدست آمد صندوق نهاد و از آن وقت
 پاره بر گرفت و شایع چند بگفت و گرفتند و در شیشه بر آب کردند و بعد از آن سر صندوق باز کردند
 و آن مار از صندوق جدا آمد و در هوا پرید و گفت شما دیر نماند که این دشت را تا این شهر شایع کنید و
 خود امید یافت و بعد از آن قدری آب برگرفت و مالیدند و بر روی آب روان شدند و رفتند تا بدان
 جزیره که تخت سلیمان است رسیدند و سلیمان را یافتند و بر آن تخت خفته و چاره روی و کشتی
 و دست راست بر زمین گذاشتند و دست چپ بر ناف خود و در کشتی ملک ملک عفتان
 قصد کشتی کرد و روی سوی بوقیا کرد و گفت ترمی دل از جا نبری که اگر این کشتی کوچک آیم
 ملک دنیا با باز کرد و تو نام خدا شایع و سسای اظم نیزان که عفتان روی کباب سخت نهاد
 و دنیا عزایم خواندن گرفت و بیشتر زشت افروزمی زند که از زیر تخت پدید آمد و بر زبان
 فصیح گفت که ای بنده کان خدا باز کردید و با من خدای گشتی و بی ادبی میکنید عفتان جواب نهاد
 و اوقات نکرد و باز دیر از پیشرفت نماند و یکدیگر و دیگر از دما می پدید که تمام آن خانه بیکدیگر
 و کار پر آتش شد عفتان چنانچه از ترس جان بداد و بوقیا چون امکان مشاهده کرد و باز کرد و بی
 آمد جوان آید که بر روی اندر رسید و بوقیا بروی سلام کرد و او جواب باز داد و گفت این چه

کبر

کشتی گفت که میگردید با من خدای تعالی بوقیا گفت بچون خدای که مرا اندرین کجایی نیست
 و اقرار من نه نیست این بی حرمی عفتان کرد و لاجرم سرای خود دید و بدو رسید آنچه رسید
 و چون خود است که اندر گذرد و بوقیا گفت خدای که شما بسیار فیکه بگوید که شما بیک بند
 و چون سو کند و او بایستاد و گفت من جبرئیل و این دیگر که بر فرس می آید میکانند
 و از نو عفتان را فرستاد تا بیا میم و عفتان را هلاک کردیم و چون آن سخن گفتند تا بدید شدند و بوقیا
 از آن آب برگرفت و مالید و بر روی آب روان شد و رسید جزیره خوش آب و هوا
 روان در زخمی بود و در پس بوقیا خدا را حمد و ثنا گفت و دست دراز کرد و ماران بود
 بوز و ناگاه مردمان چند دید که اندر هوا سواره می آمدند و سلاح بازی میکردند و گاه گاه
 فرودی آمدند و هر یک بزبان فصیح گفتند که لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله
 حاکم عفتان در رسیدند و بوقیا را بر داشتند و نزد امیر خود بردند جوانی و بد بگوید
 و بوقیا بروی سلام کرد و جواب سلام باز داد و گفت تو کیستی و از کجایی ای بوقیا
 گفت که من از فرزندان آدمم و طلب علم از علی و الا آدم نام تا او را دریابم و بگردم و با او
 آورم و بدینجا که آمده ام میگردم که وقت بیرون آمدن محمد صلی الله علیه و آله و آیت که او
 بنور انوار یافت و در آخر از آن ظهور کند و اکنون اگر بطلبم حاجت داری بر کو بوقیا گفت
 ایزدان لی شکار از جادو آفریده است امیر گفت بد که اندر دوزخ خدای تعالی و در جزیره آفریده است
 یکسبب بصورت کرک و یکی بصورت شیر و اصل ما از ایشان است بوقیا نزد ایشان بود
 تا دیگر روز بعد از آن کسی نیاید و در بعضی میگوید که در روی او کشیدند امیر گفت این تورا میباید
 بردارد و اما تورا بر نشانیم و باید که در راه فرود نیایی و تا زبانه بر او تمانی و چون بکار روایت
 و کسی بری منی و جوان امیر را بد و بیار بوقیا را بر امیر نشانیدند امیر برخواست و برید
 گرفت و تا نماز شام ببرد و نزد یکم آن چهار جوان که امیرش آن داده بود رسید جوان
 گفت ملاک کردی این امیر را بوقیا گفت چرا ملاک کردم که پیش از ده فرسخ نیامده ام بر
 گفت امیر ما را کی در یافتی و در کشتی بوقیا گفت امروز که بگفت این باصل صبح نمازگاه
 و میگوئی که در فرسخ آمده ام یا کمتر بوقیا این سخن بگو خدایانده و امیر بدایت من سپرد
 در گذشت و دیگر باره از آن آب برگرفت و مالید و بر روی آب روان شدند تا رسیدند

بوی کند سر بر اندر کشیده و فرشته بر سر کوه ایستاده و بزرگان پنج میگفت لا اله الا الله
 وعلو محمد رسول الله بوقی بر روی سلام کرد و گفت تو چکی چوین گفتن فرشته ام که خداوند تبارک و تعالی خلق
 این جهان را در دست من کرده و بوقی از در که نشسته رسید بجزوه و فرشته را دید که بر تختی نشسته و بوسی در
 پیش خود نهاده و در آن لوح نظری کرده بوقی بر روی سلام کرد و گفت تو کیستی و چکار کنی در این چرخ هست
 که بر این لوح نوشته است گفت بر آنکه ایستاده و نشان از روز و شب در دست من کرده است
 و خطهای بنفشه فرشتی روزی است و خطهای سیاه خطهای حساب شبهاست و گاهی من روز اندیش
 می افروزم و گاهی شب اندر روزی افزایم بقدرت خدا تعالی بوقی از روی در که نشسته و بر پشت
 تا بکوی رسید که آن کوه سر بر آسمان کشیده و بنفشه از فرشته و فرشته در پای آن کوه نشسته بوقی
 بر روی سلام کرد و گفت تو کیستی این چه کوه است بر من عظمت و بزرگی فرشته گفت که این کوه است
 که بزرگتر است از کلام محمد خود یا که در دست تو تعالی و والفران الحمد بوقی گفت
 از پس این کوه چیست گفت زمین است و هست مقدار دنیا و پیر از فرشته و همه را تسبیح است
 که بیکر نیاید لا اله الا الله محمد رسول الله بوقی او را دید و کرد و روانه شد تا رسید در درگاه
 و از زبرجده بنز دفعی سفید بر روی فرشته لا اله الا الله محمد رسول الله علی که سبب الدعاء
 و معنی بر آن در نهاده و فرشته بر آن در نشسته بوقی بر روی سلام کرد و گفت این در کجا نامی در دردم
 گفت که باین در است من نیست تو و خاک تا ایستاده و تعالی این در را بکشد بوقی در ساعت دعا کرد
 فرشته از همان یا پیشم الود و بانگ بر بوقی زد و گفت این چیست خلیفه که میگوید با خدا
 در بکشد و گفت سبب آنکه اندر نشو تا کی خواهی رفت بوقی در شد در آن دروازه تا رسید به
 کوه یکی از زبرجده یکی از بزم فرشته نشسته بود در آنجا بوقی بر روی سلام کرد و گفت اینجا چه کوهند گفت
 و اینجا کنج منه و دنیا نه و هر آنچه در همه کوهها زبرجده است اصل آن ازین کوههاست و من برین
 کوهها موکلف بوقی گفت که بوقی و آن فرشته که بیا به بغایت خشم الود و بانگ بر من زد و این
 بار که در جبرئیل علیه السلام بود و از سر دره القوس پدید و این در کجا و بوقی از روی در که پشت و رسید
 بجزوه و یکی را دید که قل بر گردن نهاده و بند بر پای و بجزوه ناگهانی فریاد میشد و گاهی میگفت
 بوقی بزرگتر و یک وی رفت شخصی دید عظیم و بزرگ بوقی گفت تو چه کنی و چه خلقی و چه کرد
 که بین غفرت گرفتار شده و گفت من عزایم و دوست و دشمنان من نموده و در غمت هست

و بآن دانه و گفت آسمان زمین از من فاضل تر بود و سبب از من سبب آفریده بهتر شود و لیکن
 از هر آدم علیه السلام مراعتت کردند و این غیبت در پیش من آمد و ایستاده و بوقی از روی سلام
 من کشید و مرا از درگاه خود را اند و نام مرا ایستاد و گاهی هر کوه آدمی زاده پیدا نشدی
 و در هر سال سه ماه چنین بند بر من بنهند در جبه و دشمنان بوقی گفت چه حاجت که گاهی
 فریاد و گاهی لا و گفت که بر گاهی یکی از فرزندان آدم کنی کند من از شادی فریاد میزنم و هر گاه که
 تو بگریخت و طاعت مشغول میشوی و بهشت را بگریخت یا چیزی بعد میدهند من از قدرت حقین لا غرضم
 ای دشمن و دشمن زاده چگونه در اینجا ایستادی و بوقی که ای آمده من برفت و پا از دست شامی هم
 بوقی باز گشت و گفت صد هزار هزار انبیا را لعنت خدا و رسول الله صهر من و فرزندان دنیا و آخرت
 بر تو باد و بر اتباع و لشکر تو و فرزندان تو و از آنجا روان شد و میرفت تا رسید بجزوه و خطای را
 دید که هر یک چهار سر داشتند یکی از پیش و یکی از پس و یکی از طرف راست و یکی از طرف چپ و یک
 چون روی آدمی و دیگر روی چون روی گاو و یک روی چون روی گاو و یک روی چون روی گاو
 و از روی چون روی آدمی بود و دعا میکرد و میگفت یا رب روزی بر نشان من و حق تعالی را و فرخ
 که این و آن روی که چون روی گاو بود و دعا میکرد و میگفت یا رب روزی بر چهار ربان است
 و حق تعالی را و فرخ که در آن روی که چون روی گاو بود و دعا میکرد و میگفت یا رب روزی
 بجزوه از آن جهت منی از حق و آن فرخ که در آن روی که چون رخا بود و دعا میکرد و میگفت
 یا رب روزی بر رخا است و حق تعالی را و فرخ که در آن روی که چون رخا بود و دعا میکرد و میگفت
 دید که بر اثری اندر رسید بوقی بر پیش آن کوه کرد و گفت ای خدا ای که شایسته فریاد که بگوئید
 که شایسته چویند و گاهی میرود ایشان ایشان اند و گفتند که ما جبرئیل میگوییم و میرود که می از ما را
 و در رخ از روی چون آدمی است و من کاهان خدا را عذاب میدهند تا می بدو رخ با زبرجده
 و بوقی بر اثر ایشان روان شد و گفت تا می به پیش که چگونه ما نیست و چون بیان جزوه رسید
 کوهی را دید بسیار و چون بزرگتر رسید آن کوه بزرگتر رسید آن کوه بزرگتر رسید آن کوه بزرگتر رسید
 چنانی آن را دیده و از روی آن ما را خدا داد و چون ما را ایشان از منی ایشان نخواستند
 که هر چه در دست و پا جانوران بودند از قریب آن بانگ می شنیدند و گاهی جبرئیل می گفت که
 همه استقامت میدادند و کرده ای کرده و کشتن ایشان بر روی کشیده بوقی پرسید که در

مناجات حضرت سرور کونین **پدر اکبر** از جن **احمد** سوال و جواب و اجوبه **سبحانه** و **تعالی**
کعب الاخضر فرموده است که یاسیم در بعضی از کتبها از بزرگوار حضرت خن سجاد و **تعالی**
فرموده که یا که یاسوس بداند اگر نه از هر یک پاس کند کان بودی که کند کان یا یاسی کند و
چهار نبات از زمین بیرون نیامدی و اگر نه آن بودی که یکو نیکو لا اله الا الله محمد رسول الله
علی و علی الله منط کرمی و در نسخ را بر اهل دنیا و اگر نه آن بودی که مرا که خداوندیم کیست
و این منان میخوانند و در شکر از همه علایق شغفت و رحمت حق که خداوندیم یا موسی که آن بود
که مرا می پرستید و فرمان برداری من میکنند و در طاعت عاصیان و کن بکاران یکب حضرت همین
تا خیر نکردی یا موسی بر تو باد که گیر نیاروی و در یکم کنی که اگر هر خلق دنیا یک شب
آورد نموده را در دوزخ آورد و لعذاب الیم گرفتار کند و اگر تو باشی یا موسی و اگر هم ابراهیم خلیل باشد
و فرزند حق او اسمعیل که هر دو دوست و برادرند من اند حق تعالی فرمود که یا موسی امید داری که بنوی
نزدیک شوم چون سخن بزبان و چون سیاهی چشمی سفیدی و چون روح حق و چون دوسر
بدل داند و در افاضی شوم موسی گفت خوام و امید دارم از لطف و رحمت تو ای پروردگار عالمی
و چون فرمود یا موسی بر تو باد که صلوات بسیار بر عیوب و صفی من محمد و آل او و برستی که صلوات
دادن او موجب نعمت و منزلت تو میشود و چون موسی بر سلام آن بشنید از منزلت و برکت
و جلال حضرت محمد صلی الله علیه و آله نورانی از دست میبنداخت و نورانی نه لوح بود از باقوت حق
از غیرتی که بروی پیدا شد از برکت محمد و آل او و داد و از آن لوح زکات نه آسمان شد و شرف
باشد اندا از حضرت عیسی که یا موسی لوح شش کوزه بر گیر و با آنچه تو را میدهم از شکر کنی که آن
موسی آن لوح شش کوزه برداشت و گفت ملک با و شد با بر در و کارها این چه نعمت است که من
صلوات در ستادن بروی بتو که خداوندی نزدیک میبندم ندانم که یا موسی بدان و اگر بهش
که اگر نه محمد و آل او بودی نه بهر چه بختی و نه روز و نه شب و نه آفتاب نه ماه و نه شام
و نه خورشید کان مقرب و نه بخت از بر این مطیعان او و دوزخ از برای
عاصیان او و دشمنان آل او و ای موسی که تو مقدر و مقرر شدی بنفسی که هست محمد و آل او
او و اقرار و ایمان بنیاد و صلوات بروی نفسی که بش دوزخ بفرستد تو بر کسی که بپند آید

ابراهیم خلیل باشد و یا پسر او اسمعیل موسی گفت یارب چون باور ایمان آورم و اقرار دهم و کواهی
بفضل او بدم و صلوات فرادان بروی فرستم مرا و دستم در می یافد را گفت یا موسی تو را
منزلت ملک است و منزلت دوستی کنون بداند سخن کوی عزیز تر باشد یا دوست
یا موسی مناجات تو با من بود و طور سناست و مناجات محمد بر بالای عرش شد و حق تعالی
فرمود که یا موسی منان گفت بی اسرائیل را دوست داری یا منان محمد حق تعالی گفت اولاد حق
یا موسی منان محمد از جمیع منان و بختی را دوست دارم که بشان از همه منان بهتر اند و حق
گفت که چه چیز ندانم که اگر اکرامت محمد صلی الله علیه و آله و جده چیز که گفت آن ده چیز که است
فرمود که طهارت و نماز پنجگانه و زکوة ماه مبارک رمضان و تقی و بی شرط استقامت
کسی که استقامت داشته باشد و نماز روز قیامت و زکوة اقل و شستن اعضا از نجاست و آلودگی
کردن مسجد با دریا و بیاض انجبه موسی گفت یارب ریاض القیامت چیست گفت عاصیان است
باشد که یا کند بر زکوری و نعمتهای ما و فرادانی نعمت و رحمت من و بختی عذاب من
و هر کسی از منان که در مجلس علمان نشیند و سخن بشان گویش جان بشود و چون از مجلس علم
هیچ کس برایشان نماند و حق تعالی فرمود یا موسی محمد را دوست دار و چون خود و منان
همچو منان خود و اگر دوست نداری بیکیهای تو را نیست کرد و آنم که آنحضرت نزدیک
من رحمت و برکت است بر هر کسی که ایمان بوی آورد و صلوات بسیار بر او و یا موسی چون روز
قیامت باشد جمیع پیغمبران نفسی نفس گویند و آنحضرت با رفعت و عظمت صلی الله علیه و آله و
این گوید یا موسی چون منی اسرائیل بر سر آمدند به وقت که عمره اولاد او بیرون آیند و آله
نیا و در دست کمر بر پشت زن زبانه دوزخ بجای که در شکر کان ایشان را میبندد که بر پشت
رحمت و شفاعت کند و اگر عمره را بپایند و بوی ایمان آورند و متابعت وی کنند از
حق و الله حق عظیم باشد نزد من یا موسی قرآن بر تو صبر فرموده است دم تا هر کسی که گفت که
یا یک حرف و گفته او را در دوزخ کند و هر کسی که از سر انعام گوید که لا اله الا الله محمد رسول الله
و علی و آله و سلم برضاه و دوست من دانند و بدی بعل و نفس خود او را آند و اگر داند از
دوزخ و این که آنم از عذاب یا موسی هر کسی که او بفرموده حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
آورد و در بر رحمت او کلمه فرماید از وقت که از دنیا رود از وی سخن جان کند بر او درم

و سوال منکر و دیگر بروی همان کلمه و بر سر پیش روزه بگذرانم و از پوست نانهای بهشت در
بر کوری بهشت یاموسی اگر مکی به پیغمبر ایمان بخورد و در آن روزی دیدار وی نباشد و
سیکهای ایشان با برسی بخورند و نامشان از میان نیک بختان بترسد و در دیوان بگنجان یابیم
یا موسی چون روز قیامت باشد بگریزد ایما هم خلیل از فرزندان خود اسمعیل و اسحق و لوط و کران
از ابراهیم و حو و هارون و یسار نشود و مکر یزد و مکر صلی الله علیه و آله از ایشان که کار خود و شفاعت کند
ایشان را یا موسی آدم علیه السلام و وزیرت و ملا جمع کرد و نام در زیر علم محمدی صلی الله علیه و آله در
قیامت یا موسی هر که نام که همان محمد صلی الله علیه و آله کند یکی یا یکی بکرم و بر کعبه نیکو است
بهشت کرامت کم یا موسی هر کس که یکبار صلوات بر محمد و آل او فرستد نبردن عزیز و مکرم باشد
یا موسی رحمت هزار جزه است یک جزه بر ایشان چیست بجزان قسمت کند و قصد و نود و نه جزه دیگر
بر ایشان محمد صلی الله علیه و آله موسی علیه السلام گفت یا رب همان محمد بر تو عاصی نموندند اندک جزه
عیدیان کند که ختم من بر ایشان نیکست شود و آتش و دوزخ قصد ایشان کند و چون ایشان
ولی بر زبان بگویند لا اله الا الله محمد رسول الله علیه و آله و دوزخ از ایشان بگریزد موسی
گفت شما دین را ایمان آورد و دیگر گفت یا رب الغنم حشر کن مرا با ایشان و زنده کردن مرا
حضرت عزت گفت چنین کنم و حق سبحان و تعالی فرمود که یا موسی بجزت حساب من بگویند که
یا فریدم پیش از نور محمد صلی الله علیه و آله خلق دیگر و نور محمد را بیا فریدم پیش از سعادتها و دنیا
و عیش و کربسی و لوح و قلم بهشت و دوزخ بهشت هزار سال بیا فریدم نور دیر از نور خود و پیش
از چهار یک نور وی آفریدم و کربسی را از شش یک نور وی آفریدم و روز را بیا فریدم از
یک نور وی و ماه را از ده یک نور وی آفریدم یا موسی محمد نور است از نورهای آن
فرزوان و صلوات بر نور من و دوست دار محمد را و آل او را تا نورانی گردانم و نور
در روز قیامت یا موسی ایشان او در آخر ازمان بیرون آیند و امان دی آفریده ایشان باشد
مقصود آنکه تا در زیر خاک پس نمانند موسی گفت یا رب چه بر ایشان محمد صلی الله علیه و آله واجب
کرد و آن تا من بنی اسرائیل را ایمان فرماید اندک یا موسی ایشان محمد را دور کعبت نماز فرمایم
پیش از آنکه روز بر آید و بدیم بهر کس چندان ثواب که حد و وصف نتوان کرد و کسی
که نماز کند اول شب بپروزد و چون نماز بامداد کند در رحمت من باشد تا پیشین

و در پیش چهار رکعت نماز بگذارد و در انوقت که روزه در میان آسمان است ایستد
و بدیم بهشت را در رکعت اول آن ترش جزا و بدیم رکعت دوم فی شوم از ایشان و در سیم
رکعت کران کرد و نام تر از روی احوال ایشان نیک و در چهارم کرم و در کمال در نامی بهشت بروی ایشان
و در هر کس که نور جود بایشان کرامت کم که اگر حرمی بخشش از ایشان خود را در دنیا فرو گذارد و نور
مقابله نماید زایل گردد و در زنده شدن باشند تا نماز دیگر یا موسی چون سید بهر جزئی و چندان شود
فرمایم تا چهار رکعت نماز کنند و بهر کس چندان ثواب ایم که کسی یک روز و داشت باشد و
در شش روز بر آن دارم تا ترش فرماید و در رکعت نماز فرمایم چون ثواب فرستد و بهر کس
شصت رکعت قبول کند و بهر کس هزار رکعت بپای او بنویسم و هزار رکعت بخورم و چهار رکعت
فرمایم چون شش یکی فرستد و بهر کس ثواب یک سال روز شان بنویسم و چهل سال نماز در حرم بکند
باشد و قبر ایشان نورانی گردانم تا روز قیامت و بر حق بگویند بدیم و رضای من ایشان
نزدیک باشد و ختم من از ایشان دور باشد و روز بگردان ایشان در سال بجا و بدیم بهشت را از هر
دوازده و چندان ثواب که یک سال روز بگذرد باشند و یک سال جهاد با کافران کرده باشد و یک سال طرف
حرم من کرده باشد موسی گفت یا رب همان محمد چند روز روزه دارند فرمود که روز ماه رمضان
بجا که فرض کردم بر ایشان و بدیم بهشت را هر روزی هزار رکعت نذرست و در آن ماه شب
یست و القدر است و آنرا که در آن شب عفتا و هزار کس از ایشان محمد صلی الله علیه و آله و بر یکب ایشان
افتاد و هزار دیگر بپنجند بکس که مستوجب دوزخ باشند و بدیم بهشت را ثواب یکی و هزار یا موسی
کردی از ایشان او هر روز باشند ده روز اول ماه محرم و بدیم بهشت را ثواب بنده که آزاد
گردد باشند هر روزی که روزه دارد یا موسی روز خود مراست و من دهم مزد روزه و آلان
و مزدی دهم که پیشند بنده باشند و بنده و بر خاطر بکن گذشت باشد یا موسی بوی دین
روزه داران در نزد من خوشتر از شکست است یا موسی بهشت را در است که نامش یا رب
ایضا است و بدان و هیچ کس نرسد الا روزه داران یا موسی روزه و شش روزه است
از دوزخ و این از عذاب و در روز داران همان عزت دارند که خوشکلان مقرب اند و پا
محمد و ایشان دین حج کنند و شش سنت است هر یک خلیل علیه السلام بجا می آورند و بدیم بهشت را از هر
یک روز و بنویسم بر نماز احوال ایشان و ثواب و ملائیک یا موسی ایشان محمد صلی الله علیه و آله کرد

و علم دلیل کردار است و کردار دلیل بهشت است و کردار بی علم چون درخت بی ثمر است و کرداری
که او را از کفایت باید داد و دهد چون بعد از برق بباران باشد و علم و کردار و زکوة که با آن
حرام کند چون چاهری باشد که در کردن خوک نبندد و اگر هم و کردار و زکوة دارد و حرام نکند و
غیبت کند این هم بزرگی باشد که بگوید شایسته کرده را از ایشان هیچ راحت نباشد و می گفت با خدا
از بندگان کدام دشمن تر داری گفت کسی که غیبت مردم کند گفت یارب از بندگان کدام بزرگتر است
گفت آنکه با دیگران حسد را کند گفت یارب راست گویان کدام اند گفت آنکس که چشم راست
گوید گفت یارب کدام بندگ را می تراند گفت آنکس که طعام میبکشد و در دوش باز کند گفت یارب
کدام بنده صابر تر است گفت آنکس که خشم خویش فرو خورده از بهر خدا و صبر کند بیدی صبر یک بنده
گفت یارب آن بندگان کدام اند که بخیل اند گفت آنکس که تواند که چیزی بدو بخشانند و نه
و دیگر آنکه نام خود بشنود و صلوات بفرستد بوسی گفت یارب تو آنکه از کدام اند گفت آنکس که بخت
روز بروز خویشند باشد و در آخر کند و صبر نماید و در پیش گفت در ویش کدام اند گفت آنکس که سرک از بندگی
دوستان دارد و در پیشی تو آنکه می دوست دارد و گفت سیاه دل تر از بندگان کدام اند گفت آنکه
دراز خواهد و در پیش باشد و در روز اول و از من نترسد گفت نیکو کار تر از بندگان کدام اند گفت
آنکس که نیکی کند با کسی که با او بدی کند گفت بدترین بندگان کدام اند گفت آنکه گناه کند و خدایت نکند
بخت ترین بندگان کدام اند گفت آنکس که طاعت بسیار کند و نرسد که قبول نکند گفت بی باک ترین
بندگان کدام اند گفت آنکس که از غضب من نترسد گفت خالص ترین بندگان کدام اند گفت آنکس
که بدی کند با بندگان و باک ندارد و گفت جویندترین بندگان کدام اند گفت آنکس که سایل را نوازد
که چند نوازد از دست او برباید و اگر کسی با بدی کند بگویند گفت جا بهترین مردمان کدام اند گفت آنکس که
سایل شود بر روزی خود گفت اسراف کننده گان از بندگان کدام اند گفت آنکس که هر چه میداند
بخرد و باک ندارد و گفت پدیدترین بندگان کدام اند گفت آنکس که چون کسی را بزند بپندد و بکشد
پس نداند که یا موسی پرسستی کنی آنکس که از تو ببرد و بخون بر آنکس که از تو ببرد و طعام ده و بگوید
بر آنکس که تو را طعام نهد و سخن بگوید یا آن که با تو سخن بگوید یا موسی مرا چه است و هیچ انباری
بگوید یا موسی گفت یارب پرستیدن تو بی انبار چگونه بود و گفت چون صدقه دهی و طاعت
کنی طلب نشاید و هیچ کنی و میدادار شود که مردمان احسانت گویند یا موسی اگر بخوای که من و تو

و فرشتگان و خلائق جهان تو را دوست دارند نعمتها و کرامتها و بزرگواریها وجود دارد بر مردمان
عالم کن یا بدیدار خود نیز یادار گفت یا موسی خواهی که دشمن بر تو شاد شود و در دنیا و آخرت
گفت یارب دشمن من کیست گفت شیطان است گفت فرشتهای مرا در وقت ادا کن که اگر تاخیر
کنی دشمن بر تو شاد شود گفت یا اگر میخواهی که از دشمنی روز قیامت ایمن گردی استغاث یا
کن و اگر خواهی که در دنیا و آخرت ایمن گردی یا چنان کن که هیچکس از خلائق روی زمین پرستیدن
پار بر تو صدقه در جهان بده و عیب مردمان پیش یا موسی اگر خواهی که حاجتت مردمان بجا
طبع بر مال مردمان کن یا موسی اگر خواهی که تو را فراموش نکنم مرا فراموش کن یا موسی اگر خواهی
که تو را ریای مردمان که دارم شای مردمان کوی گفت یا موسی اگر خواهی که ترا زنی اقبال
تو را بچگی بکنم در روز قیامت چیست مردمان کن یا آن صبی که دارند یا موسی اگر خواهی که زود
مردم داد و دل او ترا دوست دارند و بر تو سلام کنند مسجد شود بر تو و شب یا موسی اگر خواهی
که از حوض کوثر آب بجاری از آنکس مبر که با تو بدی کند که مردمان از حوض کوثر آب بخورند
یا موسی اگر خواهی که روز قیامت پیچش نشوی بر مردمان ستر پیش چه من که خداوند نام کیوم
ستر بر آنها بدارم که ستر نگاه ندارند در دنیا بر بندگان یا موسی اگر خواهی که حاجت کار تو بجز
سخن بخت نامردمان کوی و نرم بکوی و در شقی نهایی که در قیامت رد سبیه شوی یا موسی
اگر خواهی که خود را یقین منظر تو باشد میان نماز و خفتن نماز غفیل کن یا موسی اگر خواهی بهترین
مردمان کن یا بش کار خیر در جهان کن گفت یا موسی اگر خواهی که چون مرا بخوانی اجابت کنم طعام
حرام بخورد که هر آنکس یک نعل یا یک ذره طعام حرام بخورد و چهل روز دعا و حاجت
نکند یا موسی اگر خواهی که تو را از خشم خویش ایمن کنم بر آن کسی که بر دست تو خود خشم بکشد
یا موسی اگر خواهی که قبر تو را در دشت گردانم از در دشمنای بهشت در شتار کن یا موسی اگر خواهی
که بپوشد تو را یا در کن و دست و پا را یا موسی بر حذر باش از خشم تا چشم من مفتوح
که نامت از میان من بماند کن محکم گفت یا خدا یا خشم تو از چه باشد تا من از آن حد بکنم
گفت از فعل حرام و از خوردن حرام و از پیش حرام بپوشیدن و از فرمان برداری دارد
و بر پروردن مرد و اگر چه کافر باشند یا موسی تو نیست و جلال من که خداوند نام کیوم
که حاکم الوالدین است چنانکه آن باشد که عذاب تمام خلائق یا موسی خشم من بر آنکه چنان

۱۲

چون هست که ما در چند از او منشو باشد یا موسی کسی که عهد کند و امانت را خیانت کند
بر حرمت قیامت بیاوردندشان بر روی گشتان و در دوزخ اندازند یا موسی را بجهنم بود که عهد
باشد و امانت خیانت کند یا موسی اگر تو ما را در دوزخ را برایی که چون میکرد عهد گشتان را
و در عذاب من چگونه گرفتارند و ملائکه عذاب چون ایشان را می آیدند و میزنند بمو دوش ایشان
تو را تعجب آید و ترسم کنی بر ایشان و ندانید که این برای آنست که در دنیا عهد میکنند و امانت
خیانت کند یا موسی اگر خواهی که تو را این عذاب نباشد خیانت کار و عهد شکن مصابش یا موسی
بخواهی که بعضی از صفت و دوزخ مشهوری گفتی یا از غیر و که یا موسی بدان که دوزخ صفت طبع
بر زیر یکدیگر که صفت آسمان و صفت زمین و یک طبقه او اندازند پنهان شود چنانکه کنیزی
در دریا اندازند یا موسی در دوزخ صفت آتش است که یکدیگر را میزند و اگر فردا و هم از آن
جبه در دنیا افتد تمام کوسای دنیا چون خاکستر شود و بر روی زمین هیچ آبادانی نماند یا موسی
اگر بغیر ما که هر دو دوزخی بدینا آرند و در مشرق بیای کنند مردمان مغرب جو بسوزند از گرمی می
و هیچ نبات و بریزند از زمین شود یا موسی دوزخ صفت طبقه است و در هر طبقه هفتاد هزار نفر
و در هر دایمی هفتاد هزار نفر است و در هر شهر تاقی هفتاد هزار از کوشک و در هر کوشک
هفتاد هزار خانه و در خانه هفتاد هزار اتاق و در اتاق هفتاد و پنجاه پیش هفتاد هزار نفر
دنیا است و در هر اتاقی هفتاد هزار مار و هفتاد هزار کس و در هر کس و در هر کس و در هر کس
بعد از برای مشرکان و کافران و کمال نمازان و مجنونان و عساکران و آنانکه که طاعتی بانی
کنند و را با خویشان و آسمان که از کوه اقل اندند و خمر خواران و خمر نوشان و زنا کنندگان
و زنان که موسی خود را برهنه کنند و کسان که در دوشی نگاه کنند و آنست که نوحه گری کنند و آن
که شوند و سخن چنان و آنست که سبکی کنند این بود که این فعل کنند و آن جایگاه باشند
و این باران و در دامن ایشان را خورند و کنند و هر زمان از حق تعالی ندا آید که این سزای
ایشانست و کسان که ایمان بکلام و پیغمبران نداشته اند گفت یارب که تو بیکت قبول کنی گفت
اگر تو با صبح باشد پذیرم الا نوحه گران و سخن چنان که در بنجر یا موسی اگر بی کسی که آن
کنند اینان بچرخ می باشد و زبانشان نگرند و بکنند طبع بشما و این در زمانه دوزخ چگونه
ایشان را گیرند و عو دای ایشان بر ایشان نهند متحرمانی و سخن چنان را در هر عذاب باشد

ناروز قیامت در روز قیامت چون بر مصات آیند بر پیشانی ایشان نوشته باشد همچو که تمام اهل قیامت
بر انداخته یا موسی نوحه کران روز قیامتشان بنیاد دهند و زبانشان بر انزار باشد و شکستشان
از گزرم و بر روی ایشان کشند و مکان و دوزخ بر زبان ایشان آویخته باشند و بانگ و فریاد کنند
و سخن چنان پیش از همگیس بدوین روند و پس از همگیس بدر آیند و اگر با ایمان رفته باشند یا موسی
عزیز کن از سخن چنان و دشمنی ایشان که اگر دشمنی تو نیز از ایشان باشد یا موسی عزیر
کن از با خواران او نیز در محبت باشد یا موسی سوگند از برای صفات و نیایان و نکلام من بخود
یا موسی و با کوشش ایام از شاه کند همچو که آتش میزد و تابا کند و بر تو با که دروغ گفتی که گویا گفتم
الهی سیاهی بیکو که از بدوین گفتن و نامشان از اهل لغای که دائم یا موسی بر صند باشد از من
و از غضب من و امید و آرزویش بر محبت من یا موسی هر کس مرد را بشنود من او را از کت و بونم
و پاک کرد و دائم و هر کس که کور مرد کند من او را بدیم مرتبه و پویشتم او را استبرق و حریر و
دهر کس مرد را گفتن از خود و کند من او را کوشی و در پشت بدیم و هر کس بنیاد مرد را بر دارد
من او را از کرد دائم از غضب و دوزخ و هر کس برین نماند که از دیبا مردم او را و هر کس که
ایستاد و بد طعام و هم او را در پشت و دهر کس که برین را بپوشد او را پوشید که دائم بدین
بهشت یا موسی معاذ اگر می دار اگر چه کافر باشد و چون همان بخا و میرود و دوری خود را
همراه پدر و چون بیرون میرود و کنایان اهل ایمان را همراه میرود یا موسی همان را که می بار
خامر همان مرا گفت همان نو که اند گفت آنکس که حقیر تر و سبک تر و بی چیز تر باشد یا موسی
کاین گفته را بخنجر را بخت و قوم خود و بن که این گفته کنند و بجای بنیاد دهند و آتش دوزخ
ایشان باشد سبحان ربك رب العزيم نعمان و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین
و قال از هر کس ائمه با صلوات از عزم و معین و توفیق و ادا این کند کار تبه و روزگار که این شایسته
نامه سوائ و جاب حضرت موسی علی نبیا علیه السلام نقلی کرده امید که نظر گمبیا اثر ایشان امید بخار و
و شیعیان خاص حمید که از مقبول و اول نشین کرده این حقیر فقیر که کار احمد بن محمد
فتاح الایده دانی الاصل و الغرض من السکن و الاثنا بنما حضرت و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین

الحمد لله

صحیح آمده است که صاحب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سوال کرد که یا رسول الله کدام
عمل یا فعل تر است گفت هر گشت یا رسول الله یا عمل از شما سوال میکنم حضرت فرمود که
ان فیل العلم الکبر و کبر العلم فی قلب المؤمن اندک عمل که علم باشد بسیار باشد
و عمل بسیار که با جهل باشد اندک بود یعنی عملی که با علم نباشد و برای قربی و نزدیکی نبود
ز و حق تعالی **میت** کر عمل با علم باشد اندک است بسیار و قبولست بیشکی
و بود با جهل بسیار عملی که بود و ناید قبول از وی یکی و دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
یا ایها الناس علموا بحکم الله و سئلوا فیما بینکم من کلمات بطاعت علم منقولی بود و نه بر بود
از عبادت کمال که شبها نماز بوده باشد و روزها بر وزه و دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود و العلم
تقریباً کما بین و سئلوا فیما بینکم من کلمات بطاعت علم منقولی بود و نه بر بود
که او را از ایمان بجهل نباشد و دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود و کبر العلم الذی با
مع العلم و سئلوا فیما بینکم من کلمات بطاعت علم منقولی بود و نه بر بود
از جهل حاصل شود پس واجب و لازم بود و طلب کردن علم از نیکی دنیا و آخرت بهره حاصل شود
و از بدی دنیا و آخرت خلاصی یابد و دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس کتب را از خود
بیاورد و خدا تعالی روز قیامت مژده قرار دهد آن بنده را بفرستد از نور و در پیشگاه
او شهری بنا کنند از زر و مسخ و بنویسد خدا تعالی در دیوان اعمال او بهر تار موی که بر حق او بود و ثواب
یک حج و عمره و نیز حکایت کند که علم حیات دل مصباح بعمره و دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
العلم و بعد الله فی الارض و العلماء یعنی علم و علماء و اندک خدا تعالی اند و زمین و دیگر در روایت
صحیح آمده است که اختلاف افتاد میان اهل شام و بصره در فضیلت علم و مال اهل شام گفتند مال
فاضلتر بود و اهل بصره گفتند که علم فاضلتر است و اتفاق نموده نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
آمدند و گفتند یا امیر المؤمنین سلام ما را باین جواب کوی حضرت امیر مؤمنین علیه السلام فرمود که یا ایها
بهرشت در چه علم و مرتبه علم از مال فاضلتر و بهتر بود و اول آنکه علم بیارث خیر است و مال بیارث
کسری و قیصر و فرعون و نمرود و شداد و **ووم** آنکه علم زیاده و شود و منفعت کردن تعلیم در حق مسلمانان
و مال کم شود و بخرج کردن **سیم** آنکه علم صاحب خود را نگاه دارد و مال را نگاه باید داشت
چهارم آنکه چون میرد علم از او جدا نشود و در قبر در روز قیامت با وی باشد و مال نزد دار ثانیان

بکند از **پنجم** آنکه خلق علم از او میان چهار گروه اند یکی طایفه **عالم** **ووم** امر او **سیم** دنیا **چهارم** فقر
چون گروه از اهل بیت که مرده اند و فقر آیند محتاجند و معلوم و علماء بایشان هیچ حاجت نیست
ششم آنکه علم را ندیده مگر بخاک صاف و گردیدگان خود و مال را ندیده بیکافران و طالبان و بدکاران
هفتم آنکه علم صاحب خود را روز قیامت بر سر او بگذراند چون برقی درشت و مال صاحب خود را
بر سر او بگذارد تا خدا تعالی چه حکم فرماید **هشتم** ای اهل شام همچنان که کردن علم دعوی خدا را نکرد
و گفته فرعون و نمرود و سرود و بجمع کردن مال دعوی خدا را کردند **میت** علم مثل جوهر است ایها
بنشین از من که تو هستی با خیر است فاضلتر از ملک و مال و پادشاهی و علم انبیا علیهم السلام و عباس
گوید که سید عالم علیه السلام فرمود که هر کس که علم را بدست گیرد و فاضلتر است
گفت علم از خود حق گفت و دیگر گفت هیچ ناز فرستد گفت و دیگر بعد از آن گفت نظر کرد و مبعوثان
و داناتان که بیش از او بداند و بایشان نشستن عبادت و دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
میرد باید که کلمات از کلماتی نشستن که در اعمال بیان علم کند و مراد از فایده رسد و علم خود را
بتر است و نیکوتر است از هزار رکعت نماز قطع و از صد هزار حج و از صد هزار است
که از برای قضا است باشد و دیگر سجده کردن و فرستادن بر آدم را سبب تعظیم علم و فهم آدم
بود و آن سجده و فضیلت علم بود که خدا تعالی بیاورست سیدان و مریدان اسلام را دست نهاد
بر وی اینجا که گفت **فقهناها سلیمان** ملک و پادشاهی با و داد و بر وی منت نهاد و گفت
هدیها لک و نواز که فضیلت علم که این همه محبت و درستی که خدا تعالی با حضرت محمد صلی الله علیه و آله
بود و خواهد بود و با پیغمبران و دیگر همه از فضیلت علم و ادب بود و چون خواست که محبت
او بایشان زیاد شود و اظهار فضیلت و نوبت ایشان پیدا شود بایشان کتاب فرستاد
که مراد از آن کتاب فضیلت علم و دانش بود پس معلوم شد که هیچ چیز از علم فاضلتر نیست
پس از غیب زاد **میت** مست فنون مثل جوهر غیب است علم و دانش مثل جوهر اولیا از همه
اشیا که بجهان بخیرید و در زمین و کوه و دریا که خدا تعالی بفرستد که عالم را
اولیاء و جانشینان خداوند آن علم باشد و است و بدینند درجات و منازل و جوی میرود
که انما یخشی الله من عباده العلماء یعنی بندگانی که عالمند از خدای تعالی میرسد و فرود
بر داری بکوی می آورند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله میفرماید **عظموا العلم** و عظموا

فرمود که من انکم علی شایسته الخ و صایحه و عانقه الخ ^{السنن} یعنی هر که سلام کند بر خمر خواره یا دست بر می کند یا دست در گردن او کند چنانکه خدا شایسته می چسباند او را و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خمر بخورد و در روز نظر کند خدا توبه را بوی او میبخشد و هر که دست نشود قبول کند خدا توبه را ناز او را چهل شبانه روز و اگر دستش میرسد و وفات یابد چون بت برسان بود دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من کان یومن بالله و بالیوم الآخر و لا یجلس علی ماء یا ناء الخ یعنی هر که باشد مومن بکعبه و روز قیامت باید که نشیند بر خاکی که گرد و آلوده بر آن خمر را و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در روز قیامت و اوست بدان گری و نیست که هر روزی صفا و بار اهل روز قیامت اگر گری او بفریاد در آید و فغانند و در آن وادی خانه هست از پیش و در آن خانه چاه نیست از پیش و در چاه تا بون بود از پیش و در آن تا بون ماری بود از پیش و آن مار را هزار بار بگوید و هر سری را هزار دمان و در هر دمان هزار دندان و در دندان هزار کز بود صفا بگفتند یا رسول الله این عذاب کدام طایفه را باشد و گفت خمر خواره را باشد و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که طعام دهد بر خمر خواره و لایق افتد و دست نکند و داند خدا توبه را بر تن او ماری و گشتری و هر که بی حجت او را بر آورد و چنان بود که او یاری کرد باشد بر قتل مومن و هر که خمر خورد و دختر یا وندمید و اگر بنا نشود بر پیش او میرد و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرمود که غرق من لیسب لاطمین الشکران و التائبین یعنی است و غرق گردن شیطان باشد و شرم و شگفت با و آن غرق با که با وجود و بر آن عقل خود را زن و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بیاید خمر خواره روز قیامت چنانکه روی وی سیاه بود و از چشم بود و از زن با آن خون و ریم روان بود چنانکه مایل عرصات از کند و بوی وی بفریاد آید و گویند که این بوی از کجاست که ما را ملاک می آید از آن و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بر خمر خواره سلام میکنند و چون میرد بر وی ناله بکشند و چون بجا نشود بر پیش او میرد که خمر خواره و چون بت پرست بود و در روایت صحیح است که روزی یحیی از صحابه از حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام سئوال کرد که با علی تا چه غایت از خمر میبزداید که و حضرت علیه السلام فرمود که چنانچه اگر کینت قطره خمر در کینت جامی افتد و آن چاه را پر از خاک کنند و هزار سال بروی بگذرد و بعد از آن از سرانچا و علف برود و آن علف را کوفتی بخورد و آن کوفتی را در میان

کوفتی آن رود و من گوشت کوفتی آن کوفتی را بخورم و اگر کینت قطره خمر که اول از خمر شرب شد و آخر او در خمر بود بر آن شتر بار بین خمر بار بود و چهار شتر اول را بدست بگیرم و دیگر شتر رسول صلی الله علیه و آله فرمود که شرب با خمر فی الدنیا و الدنیا فی الاخرین من الکونین الا من تلک جهات یعنی هر که بخورد خمر در دنیا بخورد و در آخرت از آب کوشتر که توبه و توبه و وفات یابد عظم التوبه **میت** بخورد خمر که خود تولید آمده یا بدینا میزد و بعد آمده یا که هر که بدینا خورد و خمر شوم شود و شمش زکوتر بعد آمده یا که هر که توبه کرد که کند از نفع بر آن توبه مرده سعید آمده **فصل** **در قیوم** و بر بیان نیکت و اهل آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود من اکل لقمه من البقیه فکانها له الکعبه سبعین مره و من باءه مره واحدة فکانها ثمانه الکعبه سبعین یعنی هر که کینت از بقیه بخورد چنان بود که با او خورد و بقیه را نماند کرده باشد و هر که با او خورد نماند که با او چنان باشد که خمر کعبه را افتد و با خمر آب کرده باشد و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من اکل البقیه و ان علی هذا الخیر **فوقه** العقیقه من کونین عقیقه یعنی هر که کینت بخورد و بقیه بر آن بر آید از خمر او را روز قیامت کوشتر باشد بر پیشانی او که این شخص مومن است و از رحمت خدا توبه را امید باشد و بعضی از مفسران میگویند که شتره ملونه که خدا توبه را در کلام مجید یا کرده مراد از بقیه است و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بر بریزید از کینت از کینت که آن نیک بود بدستی که جایا بر باید از چشم مردمان و بر باید از مردمان ایما را بر وقت مرک **میت** بهر نیز از بقیه کوه است حرام حیا را خیرت را باید تمام و بقیه را بر او برابر بود و زناش با او ایام نیک نام **فصل** **در بیان** در بیان قمار و در شریعت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من لعب بالزهره **السنن** و کانما عمن یفقد الخ یعنی هر که نزد و یا شریعت با زو چنان باشد که دست خود را بخواند نیک آید باشد و دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که انما لعبت ذکر الله فهو حرام یعنی هر چیزی که نشاء اشغول کند و باز دارد از ذکر خدا توبه را آن حرام بود و قمار و زهره و شریعت این فعل است و دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که لا تلعبوا بالمال فیکون بئس ما یفعلون او **فصل** **در بیان** طلبوا الزهره لیسبوا یعنی در میانند و آنرا از خمر و قمار که در آن خمر یا قمار باشد و بقیه را بقیه و نقد و عای اهل آن خانه و بر دارد و برکت از پیشان **میت** شریعت قمار و زهره و شریعت

خبر از روایت
عنه

میدان پر منیر قول بزدان نیز اگر اصرار است پدید است و بدست خود از ذکر خدا است باز
 وار و میدان **باب پنجم** در بیان صفت بهشت و دوزخ و اهل آن و این باب بیست و دو
 فصل است **فصل اول** در صفت بهشت و اهل آن و خدا تعالی میفرماید که ملکوتی است **فصل**
ولا یحس الا ان الله لا یرون فیها شمساً ایمن اهل بهشت نگذرد باشد بر تختها و در بهشت آب
 گرم و نه سردی سخت و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که در آید بهشت زنده بود و در آنجا
 در نعمتی باشد که هرگز آخر نشود و او هرگز پیرمرد و صفا به گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله بنای بهشت
 از چوب باشد گفت یک خشت از زر سرخ بود و یکی از نقره و کل طلا آن از مسک خورش بود و یک
 آن از نظران باشد و ملک نبره آن از طلا و یا قوت بود و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
 اهل بهشت خوردند و آشامند و آب نریزد و آب من و آب منی نماند مثل
 عرق از ایشان بیرون آید هر بار از مسک از خوشتر بود و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در بهشت
 در شب معنی کوکبی از یا قوت و او را دور بود از سرخ و او را چهار رکن بود و از رکنی
 تا به رکنی چندان بود که از مشرق تا مغرب در آمدند در کوکب چهار جوی دیدم یکی از آب یکی
 از عسل و یکی از خمر و یکی از شیر و دیگر درختهای بسیار که اصل آن درختها از زر سرخ بود و دیگرهای آن
 از طلا و بهشت بود و در هر یکی نوشته بود **لا اله الا الله محمد رسول الله** علی و دیگر درختها
 میفرماید که مثل الجنة التي وعد المتقون فيها انهار من ماء غیر اسن وانهار من لبن
 لا یغیر طعمه وانهار من خمر لذة للشاربین وانهار من عسل مصفى
فهم فیها ایمن بهشتی که وعده کرده ایم هر چه میسر کار آنرا که در آن بهشت جویند و از آب و جویند
 بود از شیر که هرگز طعم آن متغیر نشود و جویند بود از خمر که مزه بود از برای خوردن و جویند بود
 از عسل مصفی پاک و از برای ایشان باشد در آنجا از هر میوه ای که خاطر ایشان طلبند و آنرا بهشت بود
 ایشان را در آنجا از هر در و کار خود **عیت** جنت الفردوس را دانای می میر **فصل دوم**
 از دوزخ **فصل اول** در صفت دوزخ و اهل آن و خدا تعالی میفرماید که **فصل دوم**
 در صفت دوزخ و اهل آن و خدا تعالی میفرماید که **فصل دوم**
 سبعة ابواب لكل باب منه عقیق و عقیق مسی که دوزخ جایگاه کافرانست که هر پنج
 شوند و دوزخ را هفت در بود و کل در هر دری طایفه معینی در آورند و از هر دری هفت هزار سال

و جسد او کشته

ولی الله

من کل ثمرات
و مفرغ

از آتش و در هر در پاره هفتاد هزار کلبه است از آتش و در هر کلبه هفتاد هزار شهر است از آتش
 و در هر شهری هفتاد هزار حجره است از آتش و در هر حجره هفتاد هزار کثروم است از آتش و در
 کثروم را هفتاد هزار در است و در هر در هفتاد هزار کلبه است و در هر کلبه هفتاد هزار حجره
 بر از زیر است و در هر در هفتاد هزار فرشته است که آتش دوزخ می افروزند و در هر حجره
 موسی علیه السلام آمده است که خدا تعالی گفت ای موسی دوزخ را هفت طبقه آفریدم و هر طبقه
 هزار و اوست از آتش و در هر در هفتاد هزار شهر است از آتش و در هر شهری هزار کوکب است
 از آتش و در هر کوکبی هفتاد هزار خانه است از آتش و در هر خانه هفتاد هزار تابوت است
 از آتش و در آبی و پنجاهی مرتابونی هفت چندان دنیا است و در مرتابونی هفتاد هزار
 کثروم است و هفتاد هزار در است و در هر کثروم بیست و یک مثل که طور است ای موسی
 و آنگاه باش که همه مشرکان و مخالفان را بچند هزار ساله کاران را در باخواران و خمره خوانان را
 و سخن چندان را در دوزخ گویند و هیچ کس را در آنجا راه ندارد و در آنجا راه ندارد و در آنجا
 و کثروم آن را تا بکنند ایشان را تا بکنند که گناههای من بوده و بگویند من حق بوده اند
 بار دیگر خدا تعالی ای موسی علیه السلام خطاب کرد و گفت ای موسی بخواب که صفت دوزخ با تو گویم
 موسی گفت آری ای پروردگار من جواب آمد که یا موسی بدان و آنگاه باش که دوزخ را هفت طبقه
 آفریدم و در زیر یکدیگر چنانچه اگر گفت آسمان و زمین را و خود را و زمین را و دوزخ را و دوزخ را و دوزخ را
 بود که کثری در دوزخ انداخته باشند بار دیگر خطاب کرد که یا موسی اگر بفرمایم تا یک شخص
 از دوزخ بیرون آید و در مشرق باشد تا می اهل مغرب از کرمی آتش او ببرد ای موسی بدان آنگاه
 باش که احوال و مقرب اهل دوزخ از هزار یکی بیش نیست که با تو بیان کردم و دیگر را بگویند
 از حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج خدا تعالی دوزخ را بر من عرض کردی
 از هر مکان را دیدم که زبان دوزخ خوانند ایشان سخت بهیبت و از حق بیمی را دیدم
 که زنی از آتش در دست داشت و اهل دوزخ را عذاب سخت میکردند و قوم را بهشتهای نرسیدن
 ایشان را سپردن میکردند و قوم را بهشتهای ایشان را بکاز می بردند و قوم را بهشت و بهشت را
 میکردند و بعضی عورتان را دیدم که بهیبتان و موسی آنچه بودند و بعضی را زبانها از زلفا
 پیران کشیده بودند و بعضی را بخیال و غمهای خشین بر گردان نهاده بودند و در هر

هیچ آمد که حضرت رسول فرمود که در روزی که برادر من علیه السلام احوال او را
 پرسیدم و جواب من گفت که ای محمد بن محمد که تو را بر سالت بکنی و من را که اگر کسی
 و من را یکدیگر بر زمین افتد هر چه در زمین باشد بگوید بگوید و اگر آن آبی که در بر روی و در میان
 آفرید و هست یکقطره بر زمین بگوید بگوید و اگر جانش در زمین باشد
 بر حسب آن مکان و زمین بیاورد و بر سر آن شرق و مغرب از کند و بوی می ناخوش بپسند
 و دروغ سوزان بر باد آفرید و اگر برای کافر زشت بپسند هم برای فاسقان و فاجران و اندو
 غذای من شدیدی **باب ششم** در بیان چیزهای که خدا تعالی امر کرده است بعضی فعل و بعضی
 البعد و اول معرفت خود حق جل و اوجب لازم گردانید چنانکه فرمود که **وَمَا خَلَقَ الْحَيَ وَالْمَيِّتَ**
 یعنی یا فریدم بری و آدمی را برای هیچ چیز الا برای آنکه مرا پرستند یعنی بنشاند اگر چه کان فرشت
 او حاصل نشود و آن اعتبار آنرا در قدرت او باید گرفت چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
لَا تَفْكَرُوا فِي الْخَالِقِ یعنی فکر و اندیشه در کز حقیقت الخالق نمیکند اما اعتبار از صفات
 و مصنوعات او بکنند **باب هفتم** ای عقل خیر و سوسه خزان تو راه در علم تو در سوسه نکند که در
 هر چه بر تمام تو دلیل هر زرد بر نظام ذات تو گواه و دیگر تقدیر کردن بخت محمد صلی
 صلی الله علیه و آله و جلالیت حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب با زود فرزند آن معصوم ظهور
 صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و باورد داشتن آنچه ایشان امر و نهی کرده اند چنانچه در کلام خدا تعالی
عَلَيْهِمْ سَلَامٌ و **وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ** و **وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا** یعنی آنچه از رسول صلی الله علیه و آله و از معصومین
 علیهم السلام و شما را بفرمانند را بپذیرید یعنی بدان کار کنید و از آنچه شما را نهی کنند و باز بدارند
 باز بپسند و ترکشان کنید و دیگر با شیطان دشمنی کردن چنانچه فرمود که **إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ**
فَاتَّخِذُوا عَدُوًّا یعنی بدست من که شیطان دشمن شماست با وی دشمنی کنید و دیگر از برای دشمنی
 چنانچه فرموده که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ**
وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَأْسِ یعنی یا کسانی که ایمان آورده اید بپسند
 و رسول او چون بر خیزید از برای نماز بپوشید شام و پاهای خود را با مرقع مسح کنید از برای کتاب
 و دیگر غسل جنابت کردن چنانچه فرمود که **وَأَنْ تَغْتَسِلُوا** یعنی غسل و جنابت
 غسل کنید **باب دهم** نماز گذاردن چنانچه فرمود که **إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ**

الکعبین

کتاباً موقوفاً

یعنی بچنانکه نماز کردن واجب است بر مؤمنان در وقتهای معین که با خدا و پیشین پسند
 و خشن است دیگر موقوفه مال دادن چنانچه فرمود که **أَقِمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ** یعنی
 یعنی یا دایم نماز را و بصدقه مال را و دیگر زیارت کردن خانه نبوی را که توانائی بود
 چنانچه فرمود که **وَاللَّهُ عَلَى النَّاسِ حَجُّ الْبَيْتِ مِنْ صَبَاحِ النَّبِيِّ** یعنی زیارت بر
 قصد خانه کعبه کردن کسی را که توانائی بود و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرمود که **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ**
فَلْيُحْضِرْ أَهْلَ بَيْتِهِ یعنی ای رسول خدا بیعتی که خدا تعالی فرموده که دایم بر شما زیارت کرد
 خانه نبوی زیارت کنید و دیگر روزی که ما بهارک رمضان داشته چنانچه فرموده که **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ**
أَقِمُوا كِتَابَكُمْ یعنی ای رسول خدا کتب شما را که در میان آورید **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ**
 بخواند رسول صلی الله علیه و آله نوشته و فریضه شده بر شما روزی داشته چنانکه نوشته و فریضه شده بود
 بر کسانی که پیش از شما بودند شاید که بر پرستید روزی چند شمرده و دیگر چنانکه در میان کافران حب
 کردن چنانچه فرمود که **أَقِمُوا لِلْمُشْرِكِينَ حَبْطَ وَجْهِكُمْ** یعنی بکنید سر کار و کار از برای
 که یا بیدار شد ترا و دیگر فرمود که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا جَاهِدُوا الْكَافِرِينَ** یعنی چنانچه چنانکه
 و منافقان و دیگر است گفتن چنانچه فرمود که **وَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا** یعنی چنانکه
 گویند و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرمود که **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفْرَ** یعنی چنانچه
 گویند و دیگر چنانکه نگاه داشتن چنانچه فرمود که **قُلْ لِلَّهِ عِصْمٌ مِنْ بَعْضِ الْبَصَارِ** و **يُحْفَظُوا**
 یعنی ای محمد بگو مؤمنان را که چشم نگاه دارند و بجا آن که با دیگر است یعنی بزرگ و فرزند مؤمنان
 و از معاصی بپسند و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرمود که **رُفَاءُ الْعَبْدِ الظَّالِمِ** یعنی زنا چشم نظر
 کردن است که اگر بیک گوش و دل چشم نگاه داشتن چنانچه فرمود که **إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ**
كُلُّ أُولَئِكَ عَشْرُونَ یعنی بدستی که گوش چشم و دماغ و سواد آن کند و بر پسنده که با خبری
 که رضای خدا تعالی در آن نمود و چرا بدل اندیشه بکردی و چرا بکار نکرستید و دیگر حلال خوردن
 چنانچه فرمود که **كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا قَرَأْتُمْ** یعنی بخورید از طایب و پاک آنچه را که خواندید
 شما را و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرمود که **كُلُوا مِنْ حَلَالِ الْفَيْسِ** یعنی بخورید از حلال و پاک آنچه را که
 کردن فریضه است و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرمود که **وَكُلُوا عَلَى الْحَيِّ** یعنی بخورید
 بر خدا تعالی کنید که زنده بجا و است و مرگ برادر و اوست و کافی و پسندید و است

فحوا

لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

والتقاة

وَحُفَظُوا

بدتر است از زنا کردن بود و دیگر بدنامی پدر و مادر کردن چنانکه یا دیگر کردن و دیگر ازار
کردن چنانچه فرمود که **قَالَ الْمُسْلِمِينَ هَذَا الشَّيْءُ الْبَاطِلُ** هر آنکه کند بخوردن و بچسب کردن
مال که مسرفانه جای در آتش باشد و دیگر از گمان بدبردن بر مسلمانان چنانچه فرمود که **يَتَوَلَّوْا**
كُتِبَ لَهُمُ الْقَاتِلُ این **قَاتِلُ** یعنی هر چه از بسیار گمان بدبردن بدست کسی که در بعضی گمان
کنند و بدستان غیر باشد و دیگر از قوس داشتن بر مسلمانان چنانچه فرمود که **بِأَلْحَاكُمُ اللَّهُ** این **بِأَلْحَاكُمُ**
قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْكُمْ یعنی آیا کسانی که ایمان آورده اند بخدا و
او پیوسته کند از قوس داشتن بر کسی که ندان حال او را شاید که او بهتر از تو باشد و دیگر از خواندن
مردمان بقب و نام زشت چنانچه فرمود که **وَلَا تَنَادُوا الْفُقَرَاءَ بِالْفُقَرَاءِ** این مسلمانان را بقب
و نام زشت نخوانید و نام بد بر کسی ننید که فقیر بود و فقیر بدنامی تمام است و دیگر از متابعت
بغوی نفس کردن چنانچه فرمود که **وَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىَٰ فَيُفْسِدَ عَلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ** این **الْهَوَىَٰ** نفس را می
و بغوی نفس کار کند خداوند تبارک جای و از او بهشت قرار دهد و دیگر رسول من را عید و تو فرمود
الْحَوَىَٰ لِلَّهِ عَسَىٰ أَنْ يَفْزَحَ مِنْهُ بدترین خلق خدا آن قومند که در زمین بغوی نفس میروند و نفس را می
و دیگر از بدین بودن از غضب خدای تعالی چنانچه فرمود که **لَا يَهْدِي اللَّهُ الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ** این
بدین این نباشند از عذاب خدای تعالی مگر قومی که فاسقند و فاسقان کافران باشند و دیگر از زیارت
میدار بودن چنانچه فرمود که **لَا يَهْدِي اللَّهُ الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ** این **الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ** فاسق نباشند و زیارت
خدای تعالی مگر قومی که فاسقند و فاسقان کار و دیگر از بی زبانی شیطان کردن چنانچه فرمود که **وَلَا**
تَذْعَبُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ الْبُاطِلُ این **الْبُاطِلُ** یعنی متابعیت شیطان نکند و نه بدین خدای تعالی عامی شود که شیطان
و دشمن شماست میوید و دیگر بگوای از دروغ دادن چنانچه فرمود که **وَمَنْ يَكْذِبْ** این **يَكْذِبْ** کاذب
گفته است **فَلَيْسَ مِنْكُمْ** این **مِنْكُمْ** یعنی هر که بگوید که کوهی را میبینی که بره کار عامی شود و دیگر که کسی بدین
را دیده باشد بابت پر است برابر بود بکلی حدیث رسول من را عید و آنکه شاهد از روی عباد الله
یعنی کسی که کوهی بدو بخند و چون بهت پرست بود و جای رسول من را عید و آن فرمود که **لَا يَشْكُرُ**
الَّذِي لَا مَنَافِعَ لَهُ این کوهی بدو بخند از منافعی پس بر میسر کردن واجب بود از کوهی بدو
دارن و دیگر از دروغ گفتن چنانچه فرمود که **وَلَا يَكْفُرُ بِاللَّهِ** این **يَكْفُرُ** یعنی تعصم و دروغ
فرمان قیامت جایگاه دروغ گو نباشد و دیگر رسول من را عید و آن فرمود که **لَا يَكْفُرُ بِاللَّهِ**

دروغ گوئی دشمن خداست و جای دیگر رسول من را عید و آن فرمود که **لَا يَكْفُرُ بِاللَّهِ**
الْأَشْرَكَ این **أَشْرَكَ** یعنی نسبت بهج بزرگتر از دروغ گو بگوید ای تعالی شرک آوردن **قَبْلَ** چنانچه
بگذشت بد شرکانه و میان کبار دروغ هست کند و بگردان زبانست کرد و دروغ گو که باشد
زشت در دو کتب بسیار **مَنْ لَمْ يَكُنْ يَكْفُرُ بِاللَّهِ** این **يَكْفُرُ** یعنی از فعل **كَفَرَ** این **كَفَرَ** و
خدای تعالی غافل از فعل **كَفَرَ** این **يَكْفُرُ** یعنی چنانچه فرمود و **لَا يَكْفُرُ بِاللَّهِ** این **يَكْفُرُ** یعنی
یعنی گمان برید که خدا تعالی غافلست از آنچه میگوید و نیز خدا تعالی بر کلامان نیست و نیز
کرده است چنانچه فرمود که **عَلَىٰ أَعْدَائِهِ** این **أَعْدَائِهِ** یعنی بدو که لعنت خدای بر کلامان است
یعنی از رحمت خدای تعالی باشد کلامان و فرمود ای قیامت **كَلِمَاتُ اللَّهِ** این **كَلِمَاتُ اللَّهِ** یعنی بدو که لعنت
چنانچه رسول من را عید و آن فرمود که **كَلِمَاتُ اللَّهِ** این **كَلِمَاتُ اللَّهِ** یعنی بدو که لعنت خدای بر کلامان است
بر دیگر آنکه روز قیامت بصورت خرس و دیگر رسول من را عید و آن فرمود که **كَلِمَاتُ اللَّهِ** این **كَلِمَاتُ اللَّهِ**
الْحَبَشَةُ این **الْحَبَشَةُ** یعنی بدو که لعنت خدای بر کلامان است و نیز خدا تعالی بر کلامان نیست و نیز
باز کرده و چهل روز و نعل کلام زود از دنیا منقطع شود و ظلم کردن معاویه علیه السلام منقطع شد و
ابن ابی کربن و شیردان در جهان نام نیکند تا ابد و دیگر رسول من را عید و آن فرمود
که **كَلِمَاتُ اللَّهِ** این **كَلِمَاتُ اللَّهِ** یعنی بدو که لعنت خدای بر کلامان است و نیز خدا تعالی بر کلامان نیست و نیز
بستند سخت تر باشد از روز که کلام بر ظلم ظلم کرده بود و در روایت آمده است که شخصی را
روز قیامت ثواب بفتا و بخت باشد و او را حصص بود و بدین دانستن بقدر خدا او را باز داد و بخت
و در بخت راه ندیدند تا خشم را خوشنود کرد اند و دیگر رسول من را عید و آن فرمود که **كَلِمَاتُ اللَّهِ** این **كَلِمَاتُ اللَّهِ**
عَلَيْكُمْ این **عَلَيْكُمْ** یعنی بدو که لعنت خدای بر کلامان است و نیز خدا تعالی بر کلامان نیست و نیز
استلام فرمود که **كَلِمَاتُ اللَّهِ** این **كَلِمَاتُ اللَّهِ** یعنی بدو که لعنت خدای بر کلامان است و نیز خدا تعالی بر کلامان نیست و نیز
بدو بخند بر **عَلَيْكُمْ** این **عَلَيْكُمْ** یعنی بدو که لعنت خدای بر کلامان است و نیز خدا تعالی بر کلامان نیست و نیز
شود **مَنْ** چون بدین می باید رفتن کوهی پس کنی بپس تو ظلم و زور و زند کانی
و چنان کن در جهان که از تو آرد و نکرده هیچ مورد و دیگر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
فرمود که **عَلَىٰ أَعْدَائِهِ** این **أَعْدَائِهِ** یعنی بدو که لعنت خدای بر کلامان است و نیز خدا تعالی بر کلامان نیست و نیز
سخت تر بدتر بود از روزی که هر که کلام کرده بود و بر ظلم و دیگر رسول من را عید و آن فرمود

تألف کردن و مزاج کردن زبان را نگاه دارد و در حد و خلاف کند بگو تا فانی و عدد و سخن که
 خلاف کردن و عدد باشد از انفاست چنانچه رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علامه المنافی
 ثلاث اذا احلش کذب و اذا وعد حلف کذب و اذا عاهد کذب و اذا عاهد کذب و اذا عاهد کذب و اذا عاهد کذب
 گوید دروغ گوید و چون وعده دهد خلاف کند و چون امانت بوی دهند خیانت کند **بیت**
 هر کس که گوید حق دروغ بپاشد و در وعده اش را فروغ پادمانت خیانت کند زانکه او منافق
 بود بی خلاف دروغ آتش که را از حرام و حشمت خورون نگاه داری و از حلال اندکی خور
 که چون وعده بپوشد و امانت شود و حفظ بپاشد و اندامها از عبادت کردن شود و دشمنها
 که دشمنانست قوی شود و سیر خود از حلال بگذرد و پدید بیاید پس اگر حرام بود چگونه
 بود و طلب کردن بر مسلمان فریفته بود و عبادت کردن با خویش حرام چون خیانتی
 بود که بر سر کین بپاشد و کمان مبر که حلال یافتست که چون بپاشد و نانی قناعت کین در کین
 در نانی و بقیع میدان فقر حرام که برین تو نیز باید بخش و نفع نرود از تو و اولاد تو بود اما
 نگاه دارد از زدن مسلمانان و از حرام گرفتن و در و دلیعت و امانت و خیانت کردن بپوشد چنانچه
 نوشتن که بزبان نشاید گفتن از آنکه قوم چون زبان بگوید عیتر که نوشته باشد که در حد و چنان بگوید
 که مسلمانان از دست و زبان تو در تحت باشند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که **المسلم من سلم**
بیته و کسانه مسلمان کسی است که بیست باشد مسلمانان از دست و زبان او **بیت** مسلمان
 کسی دان بگوید خدا در دست و زبانش هم این اند که در صبح و در شام خلق **بیت**
 و حاج او بر کنند اما فرج را از زبان نگاه داشتن و این دفعه فانی کردن که چشم را از حرام نگاه
 داری و دل را از اندیشه نگاه داری و شکم را از شربت و درنگ کردن برکت از عذر و این در
 چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که **انما یؤمن بالله و یومنه من سلم لسانه و حرم فیه**
 و لسان و کیم فرزند خود را میگوید که با حق **لا اله الا الله** و یومنه من سلم لسانه و حرم فیه و لسان و کیم
 چنانچه از آن جهانبان اگر چنانچه مرغی زانکه هر آینه بر وبال او فرود بپزد اما پای نگاه
 داری که نگاه داری بر روی باز پس ناخود فراموشی که پای را از برای آن آفرید است که بجا نگاه
 و مقام خیر روی چون زیارت و ساجد و غیره و کجاست علم نزدی الا بغیر و دست که حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که توانگری را تو وضع کند از برای تو انگری او در ج ازین راه

برود و چون توانگری نظام باشد چه تر باشد اما دل را از حسد و باو شرک و عجب و کبر پاک
 که باین صفات عمل تو را هیچ قرین نبود و بگو مقبول نباشد و چهار بسیار در این باب دارند
 و تو را از این چهار خیر کفایت بود که با بر انصاری بی اثر بود که از حضرت رسول خدا
 شنیدم که با حق گفت که شما را چیزی بیاورم که از نگاه داری و عمل آورید بشناسد بسیار دارد
 و اگر ضایع کند شما را حجت و عذر نزد خدا تعالی بریده شود ای اصحاب جانید که خدا تعالی را
 محبت فرشته است که بیش از این فرشته پیش از آفرینش چهار هزار ساله هر یکی را با آسمان موهبت کرد
 چون گرام انگاشتن که قریب اند بر اعمال بندگان از با داد و بشا نگاه که عمل بنده و سپرد چون
 به آسمان اول رسید آن فرشته که در بان آسمان اول است گوید که این عمل را بر روی خداوند
 زیند که من فرشته غیب حق تعالی فرموده است که عمل کسی که مردمان را غیبت کند باشد که از کفر
 بگذرد و در کرده و دیگر از گرام انگاشتن عمل بنده و دیگر بر بند که غیبت کند و باشد چون به آسمان
 دوم رسید در بان آسمان دوم گوید که این عمل را بر روی صاحبش باز زیند که مردمان را ازین
 عمل غرض دنیا بود و در فرموده اند که عمل او را راه ندیم که در میان مردمان فخر آرد و بی عمل بنده دیگر
 بر بند که نور از روی تابید از حدقه و نماز و روزه و چون به آسمان سیم رسید در بان آسمان سیم
 گوید که این عمل را بر روی صاحبش باز زیند که من فرشته بکترم دوی در مجلس و بکترم گوی مرا استوری
 نیست که عمل او را راه ندیم که این عمل بنده و دیگر بر بند چون سواره در شان از شمع و نماز و روزه
 و کوا و حج و عمره چون به آسمان چهارم رسید در بان آسمان چهارم گوید که این عمل را بر روی
 صاحبش باز زیند که من فرشته غیب بکترم که عمل وی ازین در گذرد که او هیچ کادی نکردی که غیبت
 میان او بود و بی عمل بنده و دیگر بر بند چون در آسمان پنجم رسید در بان آسمان پنجم
 گوید که عمل او را بر روی وی باز زیند که من فرشته حدم که وی سجد کردی با حق تعالی بنده
 خود و محض کردی و گذارم که عمل وی ازین در گذرد و بی عمل بنده و دیگر بر بند چون به آسمان ششم
 بود ازین که چون به آسمان ششم رسید در بان آسمان ششم گوید که این عمل را بر روی وی زیند که
 فرشته بکترم دوی هر که بر کسی که او را بجای یا محنت یا بلا بی و صبیح کسی رحمت نکردی و شاد و کمال
 نمودی گذارم که عمل وی ازین در گذرد و بی عمل بنده و دیگر بر بند که در شان او چون **بیت**
 درخشند و باشد از زهد و روح و دود هزار فرشته در شمع است آورند و چون به آسمان هفتم

رسند و بان **استان** **مقدم** گوید که این عمل را بروی او باز زنید که من فرشته **ریا** دم باز دارم بر علی با
 که خالص و خلصا از برای خداوند نموده شد که آن را بود و وی بر علی خویش برزگی و نام می نیست
مردمان و آوازه و شهرت می نیست در شهرها و دیارها مرا حق تعالی فرموده است که باز
 دارم بر علی با که خالص خدا را نباشد پس عمل نموده دیگر آورند تا از **استان** **مقدم** در کنند و همه
استانها از وی نورانی درخش شود و همه فرشتگان **بها** که در عقب او روان شوند و همه با
 در گذرد و بجهت ایتنای رسانند و همه که او می دهند که این عمل خالص است خدا تعالی گوید که ای فرشتگان
 شایسته نگاه بان نموده من بوده اید و می مطلع بر دل او بودم و این خالص از برای رضای
 من کرده است بر باوی و نعمت ما و شما که فرستاده اند و هر که هر که در آسمان و زمین است این دعا را
 گفتند یا رسول الله یعنی چگونه عمل گوی آوریم که خدای تعالی را قبول افتد و شایسته ده گاه او شود
 بعد از آن رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای احباب باید که شما ابتدا این کنید و اگر بخواهید که بابت
 و زبانه نگاه دارید و از گناه خود پیشان باشید و بخوابید و بخوابید و بخوابید و بخوابید و بخوابید و بخوابید
 و برتر دارید و کار دنیا در میان کار آخرت میاوردید و در شستن بکبر کنید و غیبت مردمان کنید
 و برکن چند مهربید و حرام بخورید و صیحه گفتند یا رسول الله این خصلتها که رمانی باید که حضرت صلی الله
 فرمود که این بهائست بر هر که خدای تعالی بسان کرده اند پس این صفات که در این حدیث است
 از غضب و کبر و در یا جسد و غیر آن بر چنگل چنان غالب نباشد الا کسی که پارسائی کند یا علم شود
 نه برای چه دعا لان این صفات است نه پس فرمود که که بطلان است ال شغل کردی تا این
 تو از این پند بیاید پاک شود و اصل این پند بیاید و دوستی و محبت اینها بود و چنانکه حضرت رسول صلی الله
 فرمود که **اللهم انی استعینک** یعنی دوستی اینها سر همه کنان است و باز این پند بیاید و چنانکه
 کشت زار آخرت بود و چنانچه رسول صلی الله علیه و آله فرمود که **اللهم انی استعینک** یعنی یاد از
 دنیا آخرت بر می توان گرفت آنچون خواهی که بکسی دوستی گیری باید که در وی پنج خصلت بود
 اول عقل که در صحبت احمق و نادان هیچ فزیدی نمود و در صحبت خشت و قطعت کبر و خفت
امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله فرمود که عفو عاصی **خیر** است **خیر** است **خیر** است **خیر** است **خیر** است
 از دوست نادان **دویم** که نیکو خواهی باشد که با بد خواهی صحبت داشتن دشوار بود و بد خواهان
 بود که در وقت خشم و حرص بر خویش سخن بگویند و باید که با کسی صحبت داری که در وقت

شنیدن آرایش تو باشد و بوقت حاجت خزان تو باشد و همیشه یاد تو باشد و اگر از تو یکی نمیدارد
 در دل نویسد و اگر زشتی نمید پرستند و محبت بکسی داری که کبر سخن گوئی راست گوئی دارد و اگر
 کاری پیش تو آید بر تو آید که کند و هیچ خویش برای منفعت تو اختیار کند و اگر تو کار می افتد پاک
 ندارد که کار خود را او گذارد و **سیم** باید که با صلاح بود که با هیچ مفسد و فاسق دوستی نباید کرد
 که از خدا تعالی ترسد و از وی ایمن توان بود و هر که از خدا تعالی بگردد و ترسد از او و ترس از پا
 کردن و نیز دیدن فاسق و مفسد گناه بود **چهارم** باید که راست گو باشد که با دروغ گو محبت
 داشتن بجز از خواری و زبانی چیزی نه پس و هر چه گوید بدان اعتماد نشاید کردن و اگر چه دوست
 باشد **پنجم** باید که بر دنیا جلیس نباشد و صحبت با کسی که دنیا دوست داشته باشد زمره منافقت
 و هر که باز ابدان نشیند دنیا بر دل وی سرود شود و در طاعت افزاید و هر که با اهل دنیا نشیند
 دنیا در دل او شیرین شود و زود درسا د افتد که طبع آدمی چنین است بد بکران مانند است
 و نیز اگر دوستور را بر یکت آخر بندی اگر هرگز نشود و هم خوشی شوند تمام شد رساله شریفه العلیه

بموضع حضرت رب العالمین و صلی الله
 علی محمد و آله الطیبین الطاهرین
 المعصومین مجتهدین با
 ارحم الراحمین
 ۴۴۴
 ۴۴۴
 ۴۴

و صلوات الله علیه و آله و سلم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی خیر خلقه و علی آله الطین الطیبین
 حقه محمد و آله اجمعین **اما بعد** این رسالت در باب بند و نصیحت و موعظه
 ملک حکایات و روایات چند که غیر از حق تعالی محتاج الی محبت الله العلی عز و جلال است
 این غایت الله است و این بر سبیل او کار از آنجا که بتبرع کرده در این درج نودا نکود
 خوانده را تمام بود و این تقریر مذکور با دعای خیر یا دوشاد و خوشم گرداند و این رسالت را
 چند باب و اندک علم با اصول **باب اول** در فضیلت ماه رمضان آورده اند که روزی حضرت زین العابدین
 و خلایق موجودات و شفیع روز و عمرات صاحب دعوی آن الی سبیل و یکدیگر از احوال حق
 سرچشمه اسرار و قایق ماه استسمان عالم شده او لا اودم و وسط عقد طغی و محض علی علیه السلام
 با حضرت جبار عالم جل جلاله مناجات کرده و گفت یا رب یا رب عیسی ما ده فرستادی که است
 چه فرستادی که بتیاب از رب الارباب در رسید که ای محمد است عیسی علیه السلام و حکم برکت
 بودند و هست تو خدا پرستند بشو از خانان من فرستادم و نهان تو را ماه رمضان بران خانان
 سر قمر بود و بر خانان رسد همه است اول او رحمت است و دهم دوم مغفرت و دهم
 آله ای از آتش و رخ است بران خانان بود بران خانان صلوات الله علیهم و علی آله و سلم
 عند الاقطار و فرمود عند الله الملك بران خانان می بران بود و بران خانان بران روز
 در است بران خانان سر که بود بران خانان سر که نامت نبیان و محقق نفس نافه است **بیت** ای دل
 جز نشانی زین رحمت فراوان که میزد با فرستاد و عزیز مهمان و امانی که این چه ماست که در
 سوزنده که است با کلاه کاران یا اقامت عاید است مشکلمه است یا اقامت عاید است

پشت پناه ایشان **فصل است** که روزی حضرت خواجه عالم صلی الله علیه و آله و سلم در فضایل رمضان
 میفرمود که اگر بندگان خداوند مقدم شریف با رمضان بلند صوم و شایق قدم رمضان بودند
 مردی از قبیل خزاعه فرمود از این جریه درشت ماه آید و ازین جام است شد فریاد و بر آورد که ای سا
 بزم آمانی و ای شمس عطر شد و مانی و ای قریح ممکنان و ای مفرح ممکنان این نیم جریه و جریه
 و این چکل را از جهان فرمای خود چه عالم صلی الله علیه و آله از ان لب و دندان که بار و در شتاب
 خود چنین فرمود که آن خلد برین و سر چه عیسی آن آرام جان حق جویان و ان راحت افزای
 که یکن آن سر طراز امن و امان و ان شک رافع ایمان را مشاهد قدرت سال بسال زیور می بیند
 و خود را می آید رسیدن این موسم مایه بر ترا چون ماه مبارک رمضان در آید با وی نصیب
 لطف الهی بر دستان بهشت و زود و نقصان و اولاد را در حرکت آورد و حران بهشت
 از ان نسیم در شاد آید و فریاد بر آورند که خداوند پاک علی مطلق تو را رسد و وحده و شهادت تو را
 سرزد و صفت است و مخلوق ترا بی چنین میسر نشود و **و در باب** کماله از وجین و از رحمت را
 افرست آسمان ما روز و داران ماه رمضان و صلی سازه و اجمل لیس مبارک با چون خود جویان
 پس غنیمت است بر ما فرمود و می آورد که **عاشوراء** البصر ما باستان او پندی باید با شایع
 گوید که بعز و جلال قدرت ما که مرآن بند که درین ماه مبارک شریک بندگی و مراسم عبودیت انکس
 بر تقدیم رشت حوری از حوران بهشت و عبادت عقد او کنیم و در فضایی محاسن و جنت عیسی است
 او را سر برده بر نیم و در سر آسمان و **و در باب** کماله بر سر ملکوتی است نیم و در در قیامت منزلت
 ثواب رسیده خلقت پیش نیم و انواع اعزاز و اکرام مقام و شرفش است نیم و در عبادت
 آمده است که ماه رمضان را در صورت آورند در نهایت خوبی و بر بندگی بدارند و غنیمت است
 این ندس و استرق در وی پرستند که در آن جز خدای کسی نداند و منادی از حضرت عزت ندا
 کند که این ماه رمضان است مبارک که بدو نیک بخت شده است ایسا که بدو بد بخت گشت
 پس فرمان آید که تعلیم کرده و حرمت او را داشته او با و این نعمتها بر گیر و در پیشش در وی
 بهشت آورد و جمعی باشند که کنا همای بر سر که در کتب قیام شده باشد از جامها بر گیرند
 و در پیشش در حال انجامها برین ایشان با راسی آتش شود و دشمنان امان و کشورمان شوند
 و ایشان را کردند و ایشان فریاد کنند که ای فریاد و در **باب دوم** در صفت و در فضایل

در جهان او را آوریم و عذر از خود بکشیم

که از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در حدیثی بود و از هر جامه و حفظ از برای صاحب خانه
گفتند یا اولی الامر معانی و از هر جامه و حفظ از برای صاحب خانه
خوایند نمود و حضرت فرمود که از هر جامه و حفظ از برای صاحب خانه
کبار است که از هر جامه و حفظ از برای صاحب خانه
معدوم است از آنش و هر کوی را بقصری صاحب کند قوی باشد که چند ایشا زماران و کثرت دامن بر کردن
ایشان چیده باشد و کردی بند نامی ایشان بر پامی ایشان نهاد و در میان ایشان بر یکدیگر نماند
بسته و بر کردن ایشان بسته کردی دیگر باشند که کوشش بدن خود را می کنند و خورند و نغلتانند
عیب است که از مالک پرسیدم که انهای حکام ایشان در سر ایشان کرده اند و دامن و کثرت دامن
بر کردن ایشان چیده که بکنند گفت آنها نمی اند که زکوة مال خود نداده اند و مال غیر خود را اند
کردی دیگر که پامی ایشان بر یکدیگر کرده و بر کردن ایشان بسته اند و ایشان نیز کوشش بدن خود را
میکنند و میخورند آنها را با خواران اقامت محمد صلی علیه و آله اند و جهات دیگر ایشان نیز کوشش
بدن خود را و داری بر بهای ایشان دم بدیم زهرندی و کثرت دمی بر می زبان ایشان نشسته و بر سر
نیش میزند ایشان غیبت کنند مانند شخصی که ماری بر روی او گذاشته و سر او را در او زده و بر کوشش
و میچوایند گفت آن زن کرده است و باز حضرت علی علیه السلام پرسید از مالک که آن قومی
که زبان ایشان از آنش است و نعلین ایشان در پای و تاج ایشان در سر و جانه ایشان در بران چکانند
گفت مردان دوزخ که دوزخ داشتند و یک را بیکری نصیب گذاشته اند و بیکر حضرت فرمود و گفتی
دیدم که ملاک بر کرد و او سیتا ده و تا زبان از آنش بر سر او میزدند پرسیدم که این کرده چه کرده اند گفت
این جامه اند که فرس نهان کرده اند مثل زنا و لواط و از خلق نهان داشته اند و ایشان را حده میزدند
حال ملاک ایشان را حده میزدند و میچوایند که او را زبان او بچکانند زن و فرزند خود را و دشام و فحش داده است
و زنی را دیدم که بپستان او بچکانند و از زیر ران او میچکانند زن و دیگر او دیدم که دود بسته
بود و پای او بسته و دامن او کثرت دامن ایشان بر میزدند و یکی را دیدم که کور بود و کنگه کمر و دامن
آتشین که از زنی را دیدم که در تنور آتشین او بچکانند زنی دیگر را دیدم که در تنور آتش کوشش از آن
او بر داشتند و روی او سیاه بود و روی او بچکانند و زنی را دیدم که سر او چنان سرخ و ک
و دست پای او چنان دست پای خرمزاره کونه او را عذاب میکردند زنی دیگر را دیدم که بر سر

کشت آتش از دامن او بیرون می آمد و از تنان قربت بر سر او میزدند زنی دیگر دیدم دست
و پای او را بسته بودند و بجان بسیار برده کشته که دم بدیم او را میزدند و باز همان دست
میشد و زنی را دیدم که زبان او را از پس سر او بیرون آورده بودند و دامن او کثرت دامن او
او او بچکانند زنی را دیدم که بسیار بر می از سر زبان او میزدند زنی دیدم که بر سر او او بچکانند
گفتم یا مالک اینها چه کرده اند گفت آن زنی را که بر می سر او بچکانند انداخته است که موسی خود را از نا
حرم نه پوشیده و از او کثرت دامن او بچکانند و در زنی با شوهر خود کرده و از او که از پستان
او بچکانند انداخته است که بر حضرت شوهر شوهر کوه کوه مسلمانان داده است و زنی را که از پای او بچکانند
از خنای بر حضرت شوهر بدرفت و آنکه کوشش از تن خود میکند و میخورد آن خود را آری بسته میکرد و تا ملا
او را بچکانند و از زنی که دست پای او را بسته و در کوشش انداخته اند نیست که دهنوی دست چنانچه
و آنکه کور بود و کوشش زنی بود که از زنا فرزند آورده و بشوهر خود بسته اند و از آن که کوشش
کوشش از تن او جدا میکردند زنی بود که خود را از بچکانند نگاه داشته و آن زنی که در تنور آتشین
او بچکانند بود زنی بود که سر او را در میان پستان زن پکانند و از او سر او چنان سرخ و ک
بوده اند که سخن چینی نمیکرد و آنکه بر صورت شکست زنی است که غیبت میکرد و از آن که
دست پای او را بسته بود و بجان او را میزدند زنی بود که از زنا فرزند بهم رسانیده و کشته
و آن بجان آن فرزند آن اویند که بعضی خون خود او را میزدند و آنکه زبان او را از پس سر او
بیرون کشیده اند از زنیست که همیشه دروغ میگفتند و سوگند بدو میخورد و آن زنی که بر می و بچکانند
او را داشت از زنیست که در دنیا نمودن میکرده چون حضرت این واقعات با بیان نمود حضرت فاطمه
زهر علیها السلام از زار بر سر است گفت اگر کسی خواهد که این بلاها و عذابها نماند باید چون
کنند حضرت فرمود که نزد یک انجیل کنونی و اگر کسی این انجیل صادر شود تو بضع بکنند
و تو بضع نیست که چون کسی تو بکنند تا زنده باشد و بکوشند که اگر تو بکنند و باز بکنند انگاره
کرده است یکی را در بوسید خداوند جمیع مسلمانان و مومنان را و اهل این مجلس را تو بضع بگرفت
فرمانی و عورات مرا در پس پرده مستوری و عصمت خود نگاه داری و همه را از شرش بجان نگاه
داری و همه را از شرش نگاه داری و حفظ دامن خود نگاه داری و همه را از شرش نگاه داری و همه را از شرش نگاه
حاصلان و نشانی آخر از دامن و حفظ دامن خود نگاه داری بر مشک و ارم از همین **اب**

سبحانه و تعالیٰ قرآن خواندن و شنیدن آن بزرگترین نعمت است از نعمت بندگان کائنات افضل و برتر
 و آخرین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هیچ عبادت بعد از نماز و روزه و خدایتعالی
 افضل از قرآن خواندن نیست چنانکه خدا می فرماید تعالی قرآن را بدو هم یاد کرده است
 اقول انک خود را عزیز خوانده و قرآن را نیز عزیز خوانده که تو که تعالی و آن کتاب عزیزین دومیم انکه
 خود را حکیم خوانده و قرآن را نیز حکیم خوانده **سورة الفکر** انک خود را عظیم خوانده و قرآن را نیز
 عظیم خوانده و تو که تعالی و لقد انزلنا البیّنات علی قلبک و فیما یشکون انک لکنیز کریم خود را انور خوانده و قرآن را نیز انور خوانده
 که و انزلنا الذکر لعلکم یحذرون خوانده است قرآن را نیز همین خوانده است **سورة الفکر**
و عظیمنا علیکم و ششم انک خود را مجید میگوید و قرآن را نیز مجید خوانده است **سورة الفکر**
فی الفکر سیم انک خود را کریم خوانده و قرآن را نیز کریم گفته است **سورة الفکر** و تعالی و انک لکنیز
 کریم خود را حق خوانده است و قرآن را نیز حق خوانده که تو که تعالی و انک لکنیز کریم خود را حق خوانده
 انک خود را انزل خوانده و کلمه **احکم** قرآن را نیز پیش خوانده است **سورة الفکر**
اکثر و انما یحذرون با تو انکه قرآن را نیز همین خوانده که
تو که انک انزلنا الذکر لعلکم یحذرون و **لقد انزلنا البیّنات علی قلبک**
 و هر که قرآن را بخواند و باز فراموش نکند و روز قیامت دست بر دیده و بر او چشم نیاندازند
 و باید که بپوشد دست بقرآن نکند و در هر مرتبه بقرآن کند که خدا می فرماید تعالی و قرآن را نیز همین
 که انک لکنیز کریم **فی کتاب مکنون لا محصور الا للطاهرین** از حضرت امام جعفر صادق
 پرسیدند که با حضرت از قرآن چه قدر ملاحظه باید کرد و حضرت فرمود که اگر مصحف یا برشته
 بار کرده باشند بپوشد دست بهمان قرآن شتر نتوان گرفت و هر که در نماز قرآن بخواند بعد از هر
 او را حدیثی گویند و اگر بی وضو بخواند او را بهر حرفی ده یکجای نبیند **نقصت** که در روز قیامت
 ندا آید از حضرت رب العزت قرآن خواندگی قرآن خوانی بپوشد که در قرآن است یکبار چنان
 آتی چون بعد و هر سوره که در قرآن است یکبار به بالا رود باز ندا آید که بهر حرفی که در قرآن است
 یکبار به بالا آتی باز چون بالا رود ندا آید که بهر کسبیتی که در قرآن است یکبار به بالا آتی چون بالا آید
 باز ندا آید که بهر کلمه که در قرآن است یکبار به بالا آتی چون بالا آید باز ندا آید که بهر حرفی که در قرآن است
 یکبار به بالا آتی و در روز قیامت در هر چه طایفه بعد از پیغمبران بلندتر از درج قرآن خوان

هذا القرآن کما یقولون
 الصحیح فی ان
 تنقله

و اگر چه در نماز خوانده شود و اگر چه در غیر نماز خوانده شود و اگر چه در روز قیامت خوانده شود و اگر چه در روز قیامت خوانده شود و اگر چه در روز قیامت خوانده شود

خوانده بود و نفیست که قرآن خواندن باید که هر روز یک مرتبه قرآن بخواند و اگر نتواند هر روز یک مرتبه
 و اگر نتواند هر ماه یکبار و اگر نتواند هر سال یکبار **نقصت** از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
 و از جابر بن عبد الله و عبد الرحمن بن عبد الله که مروی است که از حضرت علی علیه السلام پرسیدند که اگر کسی
 که فرزند خود را قرآن بیاموزد چه خواهد بود و حضرت فرمود که چنین کلام خدای تعالی نیست و این
 نهایت و ثمار نیست و باز پرسیدند حضرت جبرئیل علیه السلام جواب داد که تا که جبرئیل علیه السلام آمد گفت
 یا رسول الله حق تعالی تو اسلام و درود و میسر و میفرماید که هر که فرزند خود را قرآن بیاموزد چنان باشد که اگر
 حج و عمره بجای آورد باشد و در هر کار کرد و طعام داد باشد و در هر روز را پوشیده باشد
 و بهر حرفی که در قرآن است ده نوازیکی در دیوان اهل او نوبتند و هر که فرزند خود را از خواندن قرآن
 منع شود و قرآن بیاموزد فرمای قیامت چون از قبر برخیزد مرد چشم او نابینا باشد و حضرت رسول
 از فرمودی گردانید و شفاعت او را قبول نکند و او را شفاعت نکند و چون معلم تلقی از دست نکند بگوید
بسم الله الرحمن الرحیم و آن طفل بگوید خدا می تبارک و تعالی بیاموزد و آن طفل را راه آن معلم داد
 و پدر و مادر و هفتاد و شصت او را پرسید از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که حق معلم در کردن فرزند ان
 و مادر و پدر آن فرزند چیست و حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که بفرماید که مادر و پدر را حق در
 کردن فرزند است معلم با پیش از آن حق در کردن مادر و پدر فرزند است و اگر گویم
 عالم بر ملا شوند و بمنم و بمنم حق **بسم الله الرحمن الرحیم** بگفت که از قرآن آموخته باشد
 باشند و نقل است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که شنونده قرآن نیز در صواب با قرآن چون
 شریعت و حضرت فرمود که چون آن خواننده شود و شخصی برسد و در آن قرآن بگرداند یا مشغول
 کاری شود و قرآن شنیدن نشود و روز قیامت حضرت عزت و بزرگان از روی او بگردانند و باز
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که روز قیامت حضرت عزت و بزرگان از روی او بگردانند و باز
 از شنیدن مشغول شنیدن قرآن و اذان باشد و هر که قرآن خواند و او ملتفت آن نشود
 چنان باشد که حضرت محمد صلی الله علیه و آله را دیده باشد و ملتفت آنحضرت نگردد و باشد که
 قرآن را شنید و تعلیم کند و صلوات نفرستد چنان باشد که پیغمبر را شنیده کرده باشد و اکثر
 حکما بر آنند که در دنیا و آخرت خسارت است از آن باشد و هر که قرآن خواند
 تعلیم کند چنان باشد که قرآن را تعلیم کرده باشد و اکثر شراح قرآن را تمام خوانیم که بیان ناظم

کردم که او را پنجاب میسران و از سید شست و او هم در کس اولی و شعبان را روزه دارد و همچنان خوش
 عزت ثواب آدم صلی علیه السلام که است فریاد و اگر روز دوم روزه دارد و ثواب پنج نعلی اگر روز
 سیم روزه دارد حضرت محمد صلی علیه السلام که در کس اولی و پایی در شست گذارد و خداوند به پنج ساله از
 از شفا خود خود محمد مصطفی صلی علیه السلام که در کس اولی و پایی در شست گذارد و خداوند به پنج ساله از
 قورنایا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصيام کما کتب علی الذین من قبکم لعلکم
 تتقون **تَقْوُونَ** خداوند عالم و آدم جل جلاله و عزت شانند سید یا یک که آنسان که حضرت
 ایمان آورد و ایمین واجب گردانیدم بر شما روزه ماه مبارک رمضان را چنانکه واجب گردانیدم بر
 کوشش از شما بود و اند و حضرت سید کائنات و مظهر موجودات یعنی محمد مصطفی صلی علیه السلام که در کس
 که شست ای کای آوردند آن ثواب را یکی و نویسنده یا صد می نویسد یا صد هزار ثواب روزه ماه مبارک
 عزت سید یا یک که ماه رمضان از حضرت ماه شعبان از حضرت محمد صلی علیه السلام که در کس
 حضرت علی بن ابیطالب است هر روز که در ماه رمضان بدارند ثواب آن بر من است و اگر از آن
 خود بدم و در اجزا که من بدارم آن خود حساب است و روزه دارد و دشواری است
 چرا که هر روز را در اجزا است عطا کنم یکی در وقت شست روزه کردن و دو نیم در وقت شست
 و هر که روزه را بطریق فرموده من بجا آورد از هر کس که وی لغت کند من که خداوند در وقت روزه
 کشت دن ویدار خود بدو نمایم و روزه را آنچنان بید گرفت که صد اعفای روزه باشد و هر رمضان
 گذارد اول مهر بدین گذارد چنانکه چه چیز بخورد و دو نیم مهری بر زبان گذارد که دروغ نگوید سیم مهری
 بر کوشش گذارد که هر جا غیبت و دروغ یا حرف دنیا یا هر نه در میان باشد کوشش کند و نشنود و مهری بر
 گذارد که کوفات از او ترا بگویند و مهری چنانکه گذارد که بر زبان محرم و بر افعال کرده و در آن نظر کند
 و مهری بر دست گذارد که آنچه مالی بود حق او نباشد بر ندارد و دست داری بیدار کان خدا تعالی
 نکند و دیگر مهری بر پایی گذارد که جانی که نمی باشد نزد و چرا که فردا می قیامت این اعفای که او را
 شنید و هر کدام بر فعل خود کواهی میدهند بچنانکه حضرت زکی علیه السلام میفرماید یا ایها الذین امنوا
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى أَوْفَاقِهِمْ وَكَلِمَتِهِمْ و نشانی که بر زبان میگویند و شهادت است
 روز شهادت مهر بر زبان شما میگذارد و شما و پاهای شما و افعالی شما کواهی و شهادت است
 بر آنچه شما در دنیا کسب کرده اید از ثواب کلام و پاهای شما و افعالی شما کواهی و شهادت است

برادر ثواب حضرت
 یا ایها الذین امنوا
 یا ایها الذین امنوا
 یا ایها الذین امنوا

و دیگر خواهد شد و آنچه فرموده از ثواب شما چه خواهد شد و چنانکه بوی دامن روزه دارد و روزه را در حق
 بهتر است از بوی مشک و صندل و هیچ بر پاهای خوش و بجز است که هر چیز را در دست و در دست عطا
 روزه است ثواب روزه دارد و روزه را در دست و در دست عطا و عانی روزه دارد و در دست
 فایده است اول شب است لغزنگان **دوم** اگر نفس شوم مهر شوم **سیم** ثواب بسیار بدست آوردن **چهارم**
 اگر کائنات یک شدن **پنجم** را در شیطا نزار و خویشتن **ششم** از دست شیطان ایمان یافتن **هفتم** در دنیا
 حق تعالی در آمدن **هشتم** خود را در میان فغان در آوردن **نهم** در در کشمکش و استن **دهم** شاد
 روزه کشت دن **یازدهم** ویدار حق تعالی دیدن **دوازدهم** اگر داخل اولیا شدن **یازدهم** تن درستی
 حاصل کردن **چهاردهم** امانت حق تعالی گذاردن **پنجاهم** بعد حق تعالی و فکر کردن **شصت و یکم** هر روز
 گفتن و در ستن **شصت و دو** اگر بر روزه و در بعد از نماز و دیگر نگویند **شصت و سه** پیش از آن هر کس در شست
 روزه **شصت و چهارم** اگر هر که روزه ماه رمضان را در و در هیچ آفتاب را در آن حق تعالی شد بزرگوار
 شده است و در اول رحمت است و در میان آمرزش است و در نیم خاص یافتن از قش
 و در شست است هر که در ماه رمضان بخوشی را روزه بکشد چنان باشد که کللی پس از رکعت نماز گذارد
 باشد و هزار رقیه را طعام دهد و جاسر پوشانیده باشد و بزرگوار ماه رمضان ماه برکت است و در شست
 و ماهیست که در این ماه روزی شنبه کارزار یاده و کم کنند در این ماه برکت در خانه پیدا شود
 و در این مهر ثوابی که از نبد خدا شود یکی را صد نویسد و هر کس در وقت روزه کشت دن
 این دعا را بخواند خدا می تبارک و تعالی او را در دو جهان نکیت نام گرداند و برکت دهد از آنکه
 و مال او و طاعت او پیدا شود و روزه او در هر قیوس **يُنَادِ اللَّهُ لِلصَّامِ وَيَلِ الصَّامِ وَيَلِ الصَّامِ**
يُنَادِ اللَّهُ وَيَلِ الصَّامِ وَيَلِ الصَّامِ وَيَلِ الصَّامِ و در هر روز که در شست و در هر روز که در شست
 و هر که عادت کند با که از ملک و در شست خداوند او را از هر چه شست و در شست نگاه دارد
 و حضرت رسول صلی علیه السلام میفرماید که در شست ماه رمضان هزار بار را عاصی فاسق گناه کار نکند
 یا نبد و از آتش دوزخ آزاد شود خداوند او را بجز شست حضرت محمد صلی علیه السلام که در شست
 توفیق دهد که از عجمه روزه ماه رمضان بر حسب فرموده نو چون آیند بر شست **يَا أَيُّهَا الذِّمَّةُ** ای همین

روزه

که آنچه احکم ان بالکلمه احسنه و غیرت چهار نوع است اول کفر است دوم نفاق است
 نیم معصیت است چهارم سباحت است باطل آن که کفر است آنست که غیرت کند و کوبد که غیرت
 نیست آنرا اگر نفاق است آنست که کسی را غیرت کند و نام نبرد که کرا میگوید آنرا اگر معصیت است
 آنست که نام کسی را بگوید و بدی با او کند آن غیرت که مباح است آنست که فاسق یا ظالم را با
 را غیرت کند و دست کند که آن مباح است آنست که بتر آنست که هیچ کس را غیرت نکند اول کسی که در دفع
 رود و غیرت نکند بهشت خالد هیچ روایت کند که در بغداد در مسجد جمعه نشسته بود و قوی در پیش من غیرت
 ششغنی میگردید و من نیز با او ششغنی شدم شب در خواب دیدم که مردی سیاه روی و بالا
 بلند در نزد من آمد و طبعی پاره گوشت خوک خام در پیش من نهاد و گفت این را بگویم من گوشت
 خوک نمورم با کمک بر من زد که آنچه از گوشت خوک حرام تر است بخوری که غیرت باشد و گوشت
 خوک بخوری بعد از آن مرا بگرفت و پاره گوشت خوک در دهان من نهاد و از منول آن پاره
 شدم بمندای که جان من را میبرد و آن در قبضه قدرت اوست که تا بهیچ روز مرده گوشت خوک
 در دهان من بود و هر چه نمورم پیدا شتم گوشت خوک بخورم نفیست که در هر مجلس که میخیزد بهشت
 خدای تعالی در آن مجلس نباید اول را در کون دنیا و قوه خندیدن بسم غیرت کردن و بعضی حکما گفته اند
 که اگر کسی که نتوانی کردن کار دیگر کن اگر نتوانی که بخلق خدای رسانیدن خبر رسان و اگر خبر
 نتوانی کردن شتر رسان و اگر روزه نتوانی داشت گوشت خوک بخور من غیرت کن با عذاب الهی
 گرفتار نشوی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که غیرت از زنا بدتر است با وجود آنکه زنا بدتر
 خلعت است اول در پیش روی غیرت است دوم اگر نقصان عمر بهر سبب ندیمن کسی که فاسق باشد غلب
 آن جوان بر دینم در میان مردم با آبروی باشد چهارم حضرت خداوند بروی غضب کند بچشم آتش
 آخرت بروی دشوار شود با این عذاب که زنا کار را خواهد بود و عذاب غیرت کشته پیش آن
 و بدتر از آن است خداوند بحرست هزار یک نام پاکت که اهل مجلس را از عذاب غیرت نجات
 و سخن چنین نگاه دارد و بر عتق از هر چه **باب سیم** در صورت دارد و بدتر
 رسول الله صلی الله علیه و آله من اذی اوجبه فدا ذانی من اذی فدا ذی الله و من اذی
 الله فهو ماعون فی السوره که حضرت رسول صلی الله علیه و آله میفرماید که هر کس که در راه خدا
 آزار رسد چنان باشد که مرا که تمام آزار داده باشد و هر کس که مرا بیا آزار چنان باشد که خدا را آزار

باشد و هر که خدا را آزار دهد باشد این عتبت این را نکند و در تورات و انجیل و قرآن مذکور است و در
 مجید یاد کرده است که من مشرک و لولوا الذلک یعنی مشرک من بکسی آید و شکو دارد و در سبک بکسی
 آید و برضای ایشان زنده گانی نکند و هم در قرآن است که و قضی ربک العبد و الله
 ایاه و الله ربک من عتبت من نکند که خداوند منم و طاعت ما و بد بکسی آید بد بکسی فرزند ما
 و فرمود که هر کس که فرغان ما و بد بکسی آید و اگر طاعت روی زمین کرده باشد که حای او خیم است
 و اگر بکسی ما و بد بکسی نکند هر چند که فاسق و گناه کار باشد چون توبه کند عتبت خداوند او را
 در بهشت در آورده و حضرت خداوند رضای خود را در رضای ما و بد بکسی است عتبت است
 که اگر رضای من میخواهید رضای ما و بد بکسی آید و اگر عذاب مرا میخواهید بر ما و بد بکسی
 میشود نفیست که هر کس در شب نوزدی بخمار ما و بد بکسی آید و عا کندی ایشان را که آزارده باشد
 خواهی که خدای از تو خوشنود شود و پسر ما بهر تو میسر شود و در بنده رضای ما و بد بکسی
 تا جمله گناه بود و نا بود و شود و بد بکسی فرزند را بد که در حق ما و بد بکسی آید و اول آنکه ایشان را
 چاره بد **دوم** آنکه طعام بد **سیم** آنکه چون او را بخوانند لیکت جواب دهند **چهارم** چون در پیش
 شوند و از ایشان بگرداند **چشم** آنکه با ایشان سخن نگوید **ششم** آنکه ایشان را نام نخوانند
 چون راه روند از عقب ما و بد بکسی آید و در راه روند چون بنده **هشتم** هر چه برای خود پسندند
 آنکه چنانکه از برای خود و عا میکنند از برای ایشان نیز عا کنند **نهم** آنکه زن خود را نفیست نمید
 و بد بکسی فرزند در کردن ما و بد بکسی آید که چون ما را از شکار کند از جانی بخواند که ای
 باشد و بد اصل نباشد که سرزنش از برای فرزند باشد **دوم** آنکه نام نگوید برای او کند **سیم** آنکه او را
 قرآن دعا جرات بیا موزند **چهارم** آنکه در زن نکند و بد بکسی آید که چون فرزند بر من
 آید او را بداید بد بکسی آید و بد بکسی آید که فعل و نفعی او در آن فرزند اثر کند و چون
 زبان او کشد و شود اول عهد کند که گوید لا اله الا الله و بد بکسی آید و چون چهار سال
 قرآن و مع بد بکسی آید و چون شش سال شود او بیکت بد بد بکسی آید و بد بکسی آید و بد بکسی آید
 نگاه دارد و چون هفت سال شود او را نماز ترغیب نماید و چون نهم شود و اجابت را بد
 بیا موزند و چون پانزده سال شود نماز کند قتل بروی واجب شود و چون نوزده سال
 شود باید که او را که خدا از نرس داد و چون اینها را بکسی آید و حق فرزند را بکسی آید و بد بکسی

اول آنکه

از بهر ارشود و در روز محشر است شفاعت او قبول کند و اگر چه بیاد بخورد و نمیرد و نمک و زردی بپزد باشد
و در وقت پرش عذاب بیشتر کند و هر که شش باشد بخورد و اما آن از بهر آن باشد و هر که شش باشد بخورد
بخورد و اولیاء الله از بهر آن باشد و همچنین هر که یک یا دو یک طایفه از بهر آن شود نفست که از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام پرسیده که از شراب چندی ملاحظه بایک کرد و فرمود که شکی بر از شراب بایک بر آید
اشتری بار کرده باشند و آن شتر در میان قطره ای از شتران باشد من بست بهما هیچ یک از شتران بگرم
و از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روزی پرسیدند که یا امیر از شراب چقدر ملاحظه
کرد حضرت فرمود که اگر قطره از شراب در جامی بچکد باشد و آن جام را پاز خاک کنند و بهر آن در وی آبگاه
برود که کوفته ای از آن ببرد بخورد و آن کوفته در میان کوه سفید رود من کوفته بچک از آن کوفته
نخورم خداوند اهل مجلس ما را از حب شراب شراب خوراک رسد و اگر آن در شربت کوشد و شراب
معلوم نصیب کرد آن محبت حق و اهل بیت محمد بر تنگ نیاید از این **باب بیستم** در فضیلت شیطان
لعین است تا آنکه این خبر صحیح است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حجره ام علیه رضی الله عنه
نشسته بود که ناگاه شخصی دست برد خان حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا رسول الله
که این که دست برد زد کیت گفته خدا و رسول و آن فرزند حضرت فرمود که این شیطان لعین است راه
رسیده تا در آید بخون در آید و سلام کرد و کسی جواب سلام او نداد و سپس گفت یا حضرت سلام خدای بر تو باد
حضرت فرمود که ای رانده درگاه خداوند کار در این خانه بچه کار آمدی ایس گفت یا رسول الله بدان
خدای که تو را بر اینی و در حق بخلق فرستاده که من بی امر و حکم حق بجای نیامده ام یا رسول الله
و فرشته از حضرت واجب الوجود بیامند و مرا گفتند برو در پیش حضرت رسالت پناه مخی صلی الله علیه و آله
هر چه از تو پرسد دست راست بکوی بکمال و دست چپ خودم که اگر یک کوزه دروغ بکوی تو داشتی
خاکستر کردم من از رسول کلام حق نزد شما آمده ام حضرت فرمود که ای پسر زود در آید و مرا رسیده
نگرد ای آنکه بهشت غیر برشت جی تو بودی گفت یا حضرت از عجب بخت بر خود نموده که خلقی هر نامه
و خطبه حق را پیش حضرت ملول کرده و فرمود که در جهان که دشمن داری گفت تو را دشمن دارم حضرت فرمود
که بچو دلیل گفت یا رسول الله برای آنکه تو در روز قیامت شفاعت خواهی و صیغه من در راحت است
بودم و شدت انگیز حضرت بمن فرمود و گفت که دیگر که دشمن داری گفت جوانی که در آن
بر داری حق نخواهد کرد و در جوانی طاعت و عبادت و توبه و استغفار کند و از بیم خدایتان ترسان

و مرا ترسان باشد و دیگر آنکه با ما و پدر و نیکوئی کند و با دشمنی که عادل باشد و خلق او در خلجات
خود در آورد و دیگر عالمی که علم باطل داشته باشد و دیگر دلیش که صابر باشد بر حضرت فرمود
که صبر در دلیش بر چه چیز باشد گفت اگر بصل حلال حبست آن در راه حلال صرف کند و اگر باشد
و اگر نباشد پیش او یک ن باشد حضرت فرمود که دیگر که دشمن داری گفت کسی که بهر دست با دشمن و طاعت
باشد و قرآن خواند و بدان عمل کند و دیگر کسی که حج کند و نماز کند و غسل و زنجیر کند و دیگر کسی که روزی
و از خود باز گیرد و بدو دیش آن و صغان صرف کند او نیز مرا انجام کند و اگر کسی صدقه و به چنان باشد
که مرا پاره بپارد کرده باشد و در آتش در آید آینه باشد حضرت فرمود که صدقه است من در نزد تو نیست
گفت یا حضرت صدقه همان تو را شش خلعت است **اول** آنکه برکت در روزی او پیدا شود و در زندگانیش
دراز باشد **دوم** آنکه صدقه تو را گری آورد و فقر و فاقه را بر سر و **سوم** آنکه صدقه و بهنده را عاقبت بخیر باشد
و دفع بلا شود با کند **چهارم** آنکه صدقه و بهنده را عاقبت از هر نیکی دور و که باشد **پنجم** صدقه
و بهنده را ترا زوی حجاب نباشد و از هر طایفه چون برق بکشد و **ششم** صدقه حجاب نباشد میان آتش و رخ
و دیگر بار حضرت پرسید که حق و نایب بن امیر المؤمنین علی علیه السلام چه میگوید گفت حاشا که
و هرگز بدان حضرت دست نیافتم و نخواهم یافت و راضی ام که او مرا بحال خود گذارد و با او بر سر
بر آیم و مرا تاب دیدار مبارک او نباشد و چون او را به چشم مانند چید در آتش بنشینم و بگویم
حضرت پرسید که دوستان تو کی مانند گفت و آنها که در نماز کاهلی کنند و در میان مردم سخن چینی
کنند و غیبت کنند گفت فیقاند کدام طایفه اند گفت فرخواران گفت محدثان تو کدام اند گفت
دروغ گوینان و غافران گفت و اما آن تو کدام اند گفت نما کاران گفت و کیلان تو کدام اند
گفت انما که در ترازو و کوز و کید زیاده سببند و کم دهند گفت نزلان دار تو کسیت گفت
انما که کوکات مال نیند فرمود که شادی تو و لذت تو از چه باشد گفت از کسی که سوزن لب بخورد
گفت که نزدیک ترین مردم پیش تو کدام طایفه اند گفت آنها که پیش کسی نگی او را کوبند و در پس کسی
گفت خوانان تو کدام اند گفت آنها که مستانند مال مردم بناحق و بناحق صرف کنند گفت عت
تو را که علاج کند گفت آنکه کواهی بدو رخ دهد و سوزن بسیار بدو رخ خورد گفت روی تو را
که سبزه کند گفت آنکس که مستحقا از کند گفت سر تو را که بشکند گفت آنکس که توبه کند از گناه و توبه
قایم بماند گفت چشم تو را که کور کند گفت آنکس که صدقه بپاشد و صدقه بپاشد گفت آنکس که

خداوند را بسیار کوه گفت خانه تو کیست گفت خانه ما گفت مسجد تو کجاست گفت از راه گفت طعم
و خوردن تو کدام است گفت از چنگ بن خنان در آن گفت آن با خوری گفت ای کس که نام خدا را
دست و طعام در آن کند گفت بخنان تو گمانند گفت من آن بی موش آن گفت نه آن گمان آن تو گمان
گفت خزل کو بان و طربان و سرکان گفت نزدیک تو که عزیز و مقرب تر است گفت آنکه اول است
و عزت تو را دشمن اند و بر آن اولاد تو را خواری کنند گفت موفان تو گمانند گفت فی زمانه
زمانه گفت کتب کلام است گفت نفسی که مردم بر دست پایی کنند گفت رسول تو که باشد گفت
آن که در پیش پایشان و بنده گان پیغمبر قوی تر اند گفت شکار تو از چیست گفت از آن جهت که نظر
بر زمان مردم کنند گفت غایت شغفت که با تو بیشتر کند گفت سحران و جادوگران گفت فیدان
تو گمانند گفت نشان گفت نام تو از چیست گفت نشان گفت مردم را از چه بسیار نشان را می بین
از زمان گفت مردم را از چه نگاه میداری گفت مرا بعد هر یک یک دیو بهمت که بر آن آدمی
کرده اند که شب و روز با اوست و در صورت یکدیگر تا او را بدو فرغ بر و کمر کسی که همیشه در صورت
و حال آن باشد بر و دست نمی آید و هر کس که در نماز باشد و چیزی را بغیر من تا او را رسد کند و بگوید
و بنیاد از او و از آن نماز نگذارم که بهر بود و سهو بسیار در نماز و سر شیطانت از جوار او از آب
و کبر نفوادم تا از راه خدا بر گرداند و متابعت امر من کند و زانرا که دوست و جادو فی زمانه از آن
علی یقین روند و در میان من و زمان هیچ جدا فی نباشد و از هزاران یکی از من ترسد و از صد
و آن یکی نباشد که از آسمان و صالکان خاصان تو گفت از زمان کسی بود که تو بر پیشان من
نیافتم گفت بنی رسول الله و آنها چهار زنند اول مریم که مادر عیسی علیه السلام است و آن عیسی که فرعون
بود و دوم حرم محترم تو خدیجه که بر من **چهارم** دختر تو حضرت فاطمه زهرا علیها السلام حضرت فزود که از زمان
که آمد انداخته فرغان بر واری تو کنند گفت حضرت خدیجه آن ستم که نشان تو و حضرت فزود که از
معصیت کلام و دختر داری گفت که بر و حرم محمد و نخل و آفتاب من ازین چهار چیز است حضرت
رسالت پادشاه علیه السلام که بر است گفت آستان پیشان این چهار خصلت به جلالت گذشته اند پس این
گفت بنی رسول الله بدانکه از کبر بود که گفتند که آدم ما سجد کن افروغی کردم و عبادت معصیت و بار
کردند و طوق علی علیه السلام الی قوم الدین در گردن من انداختند و از حرم بود که آدم گفتند که
خود بخورد و از حرم بود که قایل بایست که بخت از نخل بود که قارون بر زمین فرو رفت و می رود

تا روز قیامت و بدان بنی رسول الله که خدای تبارک و تعالی بنی زابرو داشت و کرامی کرد و اند
از تو اضع بود و فردی و بر و باری و نخل بود که بایند کان خداست که کرد و نخل تعالی بنی زابرو
ببند و بزرگ کرد و اند با حضرت رسول علی علیه السلام و از فرمود که آفت بنده گان از چیست گفت
از آن باشد که در مسلمان از خدمت بکند و گفته فرمای تا صلح و صلاح و سلامتی در میان است و بگوید
و لجاجت بدیل شود و دیگر گفت بنی رسول الله اگر کسی از خداست یا لغی بقیاس کرامت کند من و دیگر
کردن مال حرامی کرد و از او در پیش برسانم تا بخیل و محسنت شود و از خیر و صدقه باز دارم و دل
او را بگردانم از راه حق چنانکه مال خود فخر کند چون او را خوش آید و شاد شود و رفیق او همیشه
باشم تا او را بفعل حرام حرامی کند و بدو فرستم با حضرت فزود که خوار کند این عملش که کردی از
کجاست گفت از سجد کردن و کز کردن و کینه کم بود چون کسی بگوید که کم بخند شکرم صدم
از مال او ببرد حضرت فزود هر کس که پیش فعل باشد که صاحب چیز نکند و اگر روز صدقه از او
ببرد تا آید و چون میرد بی کفن باشد شیطان گفت حضرت اگر بجماعت نباشد شکرم از
کسی که میرد و چون صاحب این افعال و ممرک رسد بگذارد که ایشان بمان داشت
باشند و در روز پیش از آنکه میرند ایان از ایشان است نم هر طریق که باشد و نگذارم که تو
کنند و سجده ای غرض جل بزرگ کردند چرا که سرکس پیش از مرگ توبه کند و سجده بکند کند خدای عزوجل
می بخشد که آن او را اگر به مقدار کوه ساس عالم باشد با حضرت که توبه نمودی در میان نیست
تو هیچ غم و الم مرا نبود و یقین میدارم که بهر بخت خواهند رفت تا من بعد از از شفقت ایشان
براه معصیت و عصیان میرم و تا خردار شده ام توبه کرده اند و آن سراج ضایع میشود و حضرت
کبریت گفت دای بر آن قوم که توبه بفرغ میکنند و توبه بفرغند با حضرت فزود که توبه بفرغند
گفت بنی رسول الله سخن چنان فرزندان منند و راحت فل منند حضرت فزود که راحت تو از چیست
من از چیز بیشتر باشد گفت ربا خوردن ایشان راحت است و عظم کردن ایشان ربا
دل منست و جور کردن ایشان بر مظلومان و در ایشان نخل و بزرگ نیست و سکن دروغ
گفتن و خوردن ایشان روشنائی چشم من است و جزع و فرغ کردن ایشان از
معصیت و توفیق منست و دشمن من بکس نیست که با صالکان و صالحان نیست و نشیند
و بر خیزد چرا که هر چند من چه میکنم و یکی را از راه حق و شریع تو دل سر میکنم با ایشان

نیت میکنند و براه حق دلالت میکنند و عباد کلام تو را و کلام حق را بپشتان نمی‌نهند
 که حق بخواند و اینا جاری می‌باشد که نیت با حضرت فرمود که با غیران کلام حق نمی‌گفت
 اول حضرت بر آنم عهد اسلام را دیدم که اسمعیل را قربان میکرد و گفت کسی را چگونه دل و دگر چینی
 فرزند را قربان کند مرا بشناخت گفت ای معون ایس قوی دیگر حضرت اسمعیل را
 دیدم که یک میوه نیت کن من نیز با تو چینی ای که شاید او را در داغ و سوسکه گفت برو که پس من
 با تو رافت نیکم دیگر برادران یوسف را و سوسکه را و گفت که یوسف پادشاه شهر مهر خواهد بود
 و شما با محتاج خواهید شد و پدر او را از شما دوست دارد و چهارم موسی عهد اسلام را و سوسکه را و با او
 یک قبلی جنگ کرد و شست بر دوان و آن قبلی بر دگر حضرت عیسی علیه السلام را دیدم بصورت زدن
 پیش من نیت که با روح الله بگویم روح الله لا اله الا الله محمد رسول الله گفت چنین است لیکن
 اقبال تو میگویم و اگر گفتی و اقبال من کار گوی بد بودی و دیگر چینی عهد اسلام را دیدم که روزه بودم
 او را و سوسکه رفتم و طعام آوردم و پیش من نهادم و گفتم تا او این طعام ببرد خورد و تا نوشید
 بخت با او مرا بشناخت گفتم پیش من بجزای و تا روز بختی گفت بعد از این سیرت خود را
 بخواب پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرگز بر من دست نیافتی گفت جاش و کلامی
 توانم عزیز تر و شرفتری هرگز را بر تو تلف نموده اند باشد پس حضرت فرمود که ای معون ایس
 کن که از جهت من دست از من بداری و دیگر ایشان را و سوسکه کن و پشت زان من بکن و دیگر کرد
 ایشان کردی گفت یا حضرت تو شفاعت را قبول کن که فرمای قیامت گذاری که مرا بدو فرغ
 برند و خداوند از تقصیر من بگذرد و من نیز شرط کردم که هست تو را و سوسکه کن و بخوان که که
 بهشت خبر شرفت در آیند حضرت در گذشت که خبر نیت عهد اسلام آمد و گفت یا محمد زنه را که این عهد
 با شیطان نمی‌کنی که حضرت خداوند قسم با و نموده که او را و بگوید قبول کند و تو را و پاره پذیرد و او را از این
 خلاصی نباشد حضرت فرمود که ای معون اصحاب را نصیحت کن شیطان با امید شفاعت است
 روی با صاحب کرد و گفت ای باران اگر خواهی که شمارا از شرکاری باشد در دنیا و آخرت این عهد
 مرا گوش کنید اول آنکه چون وقت نماز را که بخیل کنید بنماز اگر من بایم و شما را و سوسکه کن
 و مشغول کاری کنم که از نماز محروم شوید دوم آنکه نگاه بر زبان ناهم می‌کنید که هر چند ناپدید
 بشید که از راه خواهید رفت و من را مشغولید که باعث خرابی دین شما می‌شود و سیم آنکه چون

خون خیر خیرات کنید و دو دیده و اگر من خود را برسم و نماز از صدق و خیرات محروم کنم
 آنکه سوگند بروم بخوارید پنج آنکه همانرا عزیز دارید اگر نخواهید که خلاصی تا یک سال شما را بجز
 دار در آن که همان در نزد خداست کلام خدا را بپایا خوانید و هر جا که خوانند گوش فرادید بشنویید
 که خواننده و شنونده هر دو در ثواب برابرند صحبت صالحان و عالمان از دست گذارید که فوق
 طاعت است بعد از آن روی با صاحب رسول صلی الله علیه و آله کرد و گفت بمانید و آنکه و دست بکن
 تعالی مرا با یارید چنان دانستم که جز خدا را فرمان نبرم چون حق تعالی فرمود که آدم را سجده کن کردم مرا
 از سجده خود در اند و طوق نیت کردم نماز تا یک فرشتگان از آن عزت گیرند یا رسول الله صلی الله علیه و آله
 باد و انصاف است که من فرشته بودم و قرب چندین هزار اسم اعظم در بر داشته و صلیت بر اسرار خلقت
 عبادت کردم و محفل فرشتگان من بودم و خود فرشتگان مرا شایسته می‌گفتند تا کنون که بدین روزگار
 شدم و هم از کبر و عجب و تکبر و در زنه را که شایسته کبر و عجب محرومید و خود را ماندم بر آتش مزید
 چون اینها بگفتند زار زار کبر است و اگر گریه شیطان حضرت کبریه در آمد و بر حال شیطان کبر است
 پس ایس معون گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله ای مصیبت که راست عین آن دارد که خون کبریه
 بخت و سپهر من نداشت کبریا ان حضرت پاره کمر و خاک شایسته است بر سر کمر بعد از آن فرمود
 بر آورد و گفت خداوند چنان مرا بدو فرستی دل مرا سوزان که بخت رسول تو می‌آورد و دل من
 من هست ز زبان مرا سوزان که ذکر و شای تو بسیار گفتم پس حضرت رسالت موسی با صاحب کرد
 و گفت ای باران تو بپایان کن و آنچه از شیطان شنیدی یا از آن هزار کنید تا از شر شیطان در امان باشی
 انش الله تعالی و تقدس و در روایت آورده اند که در زمان پیشین مردمان شیطان را می‌دیدند و اند و با
 می‌گفتند که می‌گوید و مردم با غریب پیدا و شخصی از بر کان شیطان را دید و گفت ای معون بخواب کن
 صحن تو شوم و با تو دست موافقت بهم دهم و سخن ما هر دو یکی باشد و در حال با هم یکی باشیم شیطان
 گفت وای بر تو که حدیث از من بگردد و تو را چه بماند است که در صحبت من می‌شد و گفت ای
 تو حق صحبت تو بسیار در خاطر فتنه هست شیطان گفت بسیار خوب است و یکبار دیگر چنان
 و عقد اخوت و موافقت مبتدع بعد از آن گفت که حال مرا چندان بدید که من از تو را صبح
 و شرط برادری بجای آورده باشی گفت هر چه تو بگوئی بچنان کنم گفت بگویم و میکنی تره بر بکشی نمی
 گفت بگویم بعد از آن شیطان گفت اول کاری که تو را باید کردن نیت که نماز را ترک کنی که هیچ چیز را

باشد خدای تعالی چندان ثواب بدو کرامت کند که اگر آنرا با ملین قسمت کنند کمتر نصیب
 آن باشد که گمان می آید برزید و شود آورده اند چنانکه غم حضرت مسالمت بنیه صلی الله علیه و آله
 بود روی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بدین عبارت که یا محمد ز من و تو هر دو شرف یک یک خورایم
 و من و تو اصل یک یکیم هر دو خواجه عالم صلی الله علیه و آله فرمود که بی چنین هست این غم گفت
 پس چندان علی را بر سر آن جناب ششم تفضیل نمی کرد از آنست که دختر خود را نام زد و می کرد
 و گفت می کرد و اینده خواجه عالم صلی الله علیه و آله گفت یا غم اندیشه ناسد بخود را و عده و خود را که در میان
 و قدم از جا و صواب پرده از منای غم بدانکه فضل علی لعلم و او است خاصه که با حسب و نسب
 و قرین شجاعت و شجاعت و ولایت عطای از دست نه چند خلقان اگر سر جابل و جز در علم
 و تفضیل بودی موسی علیه السلام چهل سازه دست در محاسن فرعون نزدی که چهار صد سال عمر فرعون
 بود و علی علیه السلام یکروزه در صمد دعوی پیبری نکردی ای غم بدانکه مادر عالم خاک آفریم و در عالم
 باقی مسالمت بران ای عباس که حق تعالی نور را پیش از عالم و آدم بیافرید با انصاف بر ارسالی
 تقدیس و حق میگردیم در وقتی که هیچ مقدس صحتی نبود چون ارادت حق تعالی با کجا و عالم تعلیق
 گرفت نور را بشکافت از وی عرش و کرسی بیافرید بخت ذات پاک عزوجل کس را عرش و کرسی
 بهترم و از نور علی قلم بیافرید و بختی حق که بر آدم علی از لوح و قلم بهتر است و نور فرزند نام
 حسن حسین را بشکافت از وی هفت تمان و یکو فرشتگان بیافرید بختی حق که بشکافت از
 سمانها و فرشتگان را از هفت هفت هفت و در هشت هفت بهتر اند اگر این ملک را
 زمان داد که تا سایه انکس و غمت سمانها را رنگ کرد و فرشتگان را از آتش و ستم و تسلیم
 بر آورد و در مادر شفاعت آورد و در تاج تعالی کشف آن ملک فرمود چنانکه حضرت علی
 عالم بر زبان بی زبانی گوید گفت و از آن گوید نوری بیافرید و آن نور در و حرا یکدیگر
 غمناک کردند و نور فرزندم فاطمه زهرا علیها السلام بر پشت قدس بیافرید و در پیش عرش
 داشت پس هفت تمان و زمین از نور او روشن شد از آنست که او زهر اقیق خوانند
 ندای غم علی را و دست از رک و دست علی را نیست و دشمن علی کفر است و لعنای است
 پیش و این است علی قاتل کفار است صراحت نقل خدا بی تصور است اخوان ای محمد
 و قبول خدای عزوجل در نص کلام فرموده است که انا تعالی که الله و رسوله و الذین

الدین یفهمون الصلوة و یؤمنون الزکوة و هم رکعون عباس گفت رضی کشته شد
 شدیم خواجه عالم صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی نیز از تو راضی شد و فرشتگان تسلیان برین
 و عرش و کرسی و لوح و قلم از تو نشود شدند آورده اند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و جبرئیل علیه
 و سلم بودند که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بگذاشت سلام نکرد و جبرئیل گفت یا رسول الله
 حال عجیب است که امروز امیر المؤمنین بر ما بگذاشت سلام نکرد و رسول گفت یا جبرئیل چیست که او را
 امیر المؤمنین خواندی فرمود که او را خدای تبارک تعالی امیر المؤمنین خوانده است و سلطان
 و مافرو و که نیز دیکت رسول بن رو و بگوید که حضرت امیر المؤمنین را بخوان و در میان و در صف
 و پایستند و جولان کند که فرشتگان چنانکه که جولان اول به چند پس یکدیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 حضرت امیر المؤمنین را فرمود که یا امیر المؤمنین چرا در روز بر من گذر کردی و جبرئیل در نزد من بود
 بر ما سلام نکردی گفت یا رسول الله تو را و حیت الکلی را دیدم که با یکدیگر صحبت بودید و کما تم
 که سخن شما پدید شد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون این را دانست و حضرت امیر المؤمنین را
 فرمود که یا رسول الله چگونه است که امروز امیر المؤمنین خواندی و پیش این او را امیر المؤمنین
 خوانده بود و حضرت فرمود که جبرئیل علیه السلام مرا خبر داده که با و شاه عالم تو را بدین نام
 خوانده است بدین که تو امیر اهل تسلیان و امیر اهل یمن تو امیر کسان که گذشتند و تو امیر
 کسان که در آخر خواهند آمد تا روز قیامت **بسم** اگر پرسند که بچ دلیل علی بن ابی طالب
 علیه السلام بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله امام است و معصوم جواب که من که نفس قرآن خدا و تعالی
 فرستاده است و نفس پیغمبر و انگو خدا تعالی و قرآن مجید فرموده است که انا و انکم الله و رسوله
 و الذین آمنوا الذین یفهمون الصلوة و یؤمنون الزکوة و هم رکعون و هم سجد رکعون
 پس ولایت امامت بعد از رسول صلی الله علیه و آله قبول خدا تعالی با امیر المؤمنین علیه السلام ثابت
 شد تا پس پیغمبر صلی الله علیه و آله را چون که متواتر معلوم است که رسول صلی الله علیه و آله از حق او را و اعجاز
 کردیده و موعظ غم قدیر رسید جبرئیل علیه السلام آمد و این آیه آورد یا ایها الذین آمنوا
 یا ایها الذین آمنوا الذین یفهمون الصلوة و یؤمنون الزکوة و هم رکعون و هم سجد رکعون
 که جبرئیل پیشتر ازین آیه انا و انکم الله آورده بود از برای ولایت امامت علی بن
 ابی طالب علیه السلام و رسول صلی الله علیه و آله از جهت خوف بعضی از اهل باطن و ادانی نبود خدا تعالی

باشد معاذی که بد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا بمن بفرستاد با میری ملاکفت ای معاذ تو بیک
بود آن در میانان بیروی و ایش آن ترا بپستند از کجای نامی بدشت بگو کجای بدشت گفت ای معاذ
ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله و این کلام را در روز قیامت بگو پس باشد
کفایت وی از عذاب کربان زیادت بود و اگر چه عصیان وی چنینست از یک یابان و فطرت
بار خدا بود و این کوشش همای حکم است که چون کسی در اینجا در آید این شو جفا که رسول صلی الله
عنه و آله و سلم فرمود **لا اله الا الله** چنانچه **من شهد لا اله الا الله وحده** است پس هر کس در آید و بگوید
این شود از عذاب من آورده اند که موسی علیه السلام با تیرت بر پیری که کرد آن پیر
گفت ای موسی از خدا می رو و چون در مناجات باش مرا بگذره محبت مرا روزی کند موسی گفت
شاید چون موسی که به طور مناجات است و حق تعالی او را گفت ای موسی چرا محبت من بر تو
موسس کردی گفت ای تو خود بهتر دان که او چه خواست است حق تعالی فرمود که آنچه او خواست
و او موسی علیه السلام باز گفت چون بگویی ان پیر رسید و بر اندید چو بانی را دید و اینجا
ایستاده پرسید که آن پیر کی شد گفتند و یواز شد و بدین کوه و دید موسی علیه السلام از وی
برفت خویش را دید که از کوهی ایستاده و باره باره شده و بر سر سرسنگی باره از وی می خواند
و از باره کوشش می خواند می آمد که **يا الله يا الله** موسی علیه السلام خیره فرمود و گفت
ای پادشاهان خود چنین گفتند اند که یا موسی اگر زنده محبت بگو بهای عالم نمیر تمام در نه
و زنده شود آدمی ضعیف چهاره چه طاقت دوستی ما دارد **باب بیستم در صفت انصار**
و آنکه انصار رجوعت نوع است مغتر با آن را و مغتر با الا انصار و مغتر با الله و الله و مغتر با العفا
و مغتر با نفا را که مغتر با حق تعالی بود که چون حق تعالی آدم علیه السلام با پیا فرید خبر تل
و یساکیل و اسرافیل و عزرائیل را بفرستاد تا خلعت زمین از بهشت آورده و او را میوش نیندند
تخت نشاندند و این چهار فرشته مغتر چهار گوش تخت بر او نشاندند و او را با فرات تمام
ای ایلیس در آورند ملک تبار و کلام مجید خود خبر داد و دید و آذین الله لا اله الا الله و این کلام
گفتیم و فرستاد که آدم را سجده کنند جمیع سجده کردند مگر ابلیس که نافرمانی کرد حق تعالی ابلیس گفت چرا
سجده نکردی گفت **انا خلیق من نار و هم خلیق من طین** پس بهتر از آدم کرد از آن
آفریدی را و او را از خاک آفریدی چون آتش شکر و حق تعالی او را هم آتش می ساخت و او فرمود
ای ایلیس در آورند از خاک آفریدی چون آتش شکر و حق تعالی او را هم آتش می ساخت و او فرمود

تو در فرعون یعنی بود که چون موسی علیه السلام بر سالت تیر و یک می آمد و آن سحر جرات
نمود و او قوم خود را گفت **الان انزلت من ربی** و این کلام را در روز قیامت بگو پس باشد
و این دریا و در زمان منست یعنی رو و نسل حق تعالی او را هم بر آن آب غرق گردانید و گفت چون
خبر تو را بگفت تا تو را بگفت غرق گردانیدم و او فرمود بار آورده قانون بود خویش موسی علیه السلام
که خدای تعالی او را چندان مال داد و کجای کجای او را بقطار نامی شتر میکشد و جمع کلید از آن
بود تا بسیار شد چنانکه بگویی این از پوست گاو بود و تا کجای ساختند و تقطیر آوردند که چون
شتر و غنای و شتر کجای کجای قادرین را می کشید و عطا را در این نعمت و دین حق تعالی
در قرآن مجید فرمود **و انزلنا من السماء ماء فالا ننبیاءنا العصباء فلیظفروا**
ما دادیم قار و نرا کجای چندان که کجای کجای آن بکار باریان بسیار کشیدند و بقوه قار
چون حق تعالی این مال بوی داد موسی علیه السلام او را گفت زکوة مال بدو گفت چند بدم
موسی گفت از بهشت دنیا رغبت ندار بد حساب کرد از بسیار مال که داشت از آنست که
چند می شود گفت این بسیار است و توانم داد و آن گفت از چهل دنیا ریم دنیا بدو گفت هم
گفت از صد دنیا یک دنیا بدو گفت این هم بسیار است گفت از هزار دنیا یک دنیا بدو و
گفت این هم نیز بسیار است گفت از هر کجی یک دنیا بدو تا من از حق تعالی در خواهم شفاعت
کنم ترا از آتی عفو کند گفت هم بسیار بود و توانم داد موسی علیه السلام گفت اگر خوش می خواهی
حق سبحانه و تعالی فرمود و بقوه از تو بستانم موسی علیه السلام گفت ای کدو نه خواهی که مال
لبنانی آید آن تو آنکه کردی من هیچ نخواهم داد و آن که خدا را بر من بهشت نیست که من را از اعلم
خویش حل کرده ام و علم کیا نیست و اینست و از کجای این مال را جمع کرده بود و کجای از کجای
آفریدی بود و گفت خبر کرد مال تو بایستی که از بهر خویش است تا من علم کجای را و تو از کجای
و من از بهشت خود کردم و این مال که ترا جمع شده مرا بوی داد موسی علیه السلام حرمست آن
نمودید از بهشت زیرا که مال را و موسی علیه السلام بود و حرمست صلوات میداشت بر وی دعا
بدید و نیز فرمود آن قزاة در بر داشت و در مدینه اسرائیل یکس چنان قزاة داشت
و موسی را می صبر میکرد و ملازمی نمود تا او را بپستند و او را و حق تعالی از وی بستاند و او را
نیداشت مال و دل قادرین شیرین شده بود و زکوة مال فی داد و میگوید موسی را

ای ایلیس در آورند از خاک آفریدی چون آتش شکر و حق تعالی او را هم آتش می ساخت و او فرمود

بعضی آنرا میسند که در نماز مطلقا اخفا اختیار کرده اند و بعضی جبر مطلق اختیار کرده اند که امام
 بهتر است حضرت رسول صلی الله علیه و آله توجیه می شد در زمان ائمه و بعد از مبارک حضرت
 پیدا شد و فرمود که ای محراب حق تعالی را خبر داده و این آیه را بخواند **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ**
فَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ و لا تخافوا بها و لا تنزع بها و لا تنزع بها و لا تنزع بها و لا تنزع بها و لا تنزع بها
 میان نماز پیشین و پسین است که این امر فرموده و حق تعالی در اول و لا تجهر و فرمود پس نماز و
 پیشین و پسین نماز رکعات او اخفا باشد و در آخر فرموده که **وَلَا تَخَافُهَا وَ لَا تَنْزِعُهَا** و لا تنزع بها و لا تنزع بها
 و در رکعت نماز اول شام و رخصت و کچه خواندن و یک رکعت از نماز شام و دو رکعت از نماز رخصت
 باشد و در نماز صبح هر دو رکعت یکجا بخوانند پس در این امر معنی سوال کردند که یا رسول الله حق تعالی
 امر فرموده و معنی فرموده و در آخر آیه **يُنِيبُ إِلَيْكَ** فرموده پس بایستی که چون نماز پوز می کند رکعت
 و شایان در رکعت را اخفا فرموده ابد و شش رکعت چهار در این امر فرموده میفرماید رکعت
 در جواب فرمود که اول آیه نمی آید چهار است پس اول چنین است اصحاب قبول نمودند و این تفسیر
 مرعی داشته و الله اعلم **فصل دوم** در بیان واجب شدن نماز صبح کچه سبب واجب شدن نماز
 که مانده است در اخبار چنین روایت کرده اند که چون آدم علیه السلام را از بهشت بیرون
 کردند و در سر که هرگز نایکی شب نماند بود و چون صبح بیدار آمد و علیه السلام خرم گشت
 و از روشنی روز و بختان خرم شد که غم و اندوه شب از خاطرش برفت آدم علیه السلام از
 خرمی روز پیداشدن و از غم از اندوه شب غلام گشتن فکری کرد این لغت گفت شکوه
 واجب صبح پس دو رکعت نماز کرد و شکوه پروردگار بجای آورد و حضرت حق سبحانه و تعالی
 این دو رکعت نماز صبح را بر امت محمد صلی الله علیه و آله واجب کرد و ایند تا این زمان نیز از تاریکی
 و نورخ بر بلند و روشن شدن بهشت بر بندایش الله تعالی **فصل سیم** در بیان نماز پیشین و پسین
 واجب شدن نماز پیشین آنست که در زمان که حضرت ابراهیم علیه السلام فرزند خود اسمعیل را
 بگم فرمان حق تعالی خواست که قربان کند چون اسمعیل علیه السلام مشرود قبول آورد و آنکه
 کوفتند از بهشت آورد و در بعضی اسمعیل قربان کرد و ابراهیم شکر از آن جدا گشت نماز کرد
 و آنوقت پیشین بود و بشکر از چهار چیز **اول** آنکه قربان او قبول افتاد **دوم** آنکه فرزندش نماند

سیم آنکه در امر حق تعالی محمد بود **چهارم** آنکه حق تعالی او را مبردا و محمد بود و مراد او حاصل شد بر حضرت
 عونت این چهار رکعت بر امت محمد صلی الله علیه و آله واجب گردانند تا آنکه ایشان را نیز چهار راجع باشد اول
 آنکه چون قربانی آورد و نشد طاعت ایشان را در و نکند **چهارم** آنکه امت محمد صلی الله علیه و آله را هیچ صورت
 نکند **سیم** اگر کسی را بر کلاه ایشان مطلع نکرد و اند چنانکه ایشان بر کلاه و امتان بخیران سابق خبر دارد
 گشته اند **چهارم** آنکه حق تعالی چون همه عیال را از کشتن نجات داد و امتان محمد صلی الله علیه و آله را از
 سوختن آتش نجات بخشید و نجات دهد **فصل چهارم** در بیان واجب گشتن نماز پیشین و اول کسی
 که نماز پیشین گذارد حضرت یونس خیر علیه السلام بود و بخندان بود که حق تعالی او را بجای از قوم فرستاد
 که دعوت کند ایشان را از حق پرستی و چون ایشان را نصیحت کرد و قبول نمیکردند حضرت یونس فرستاد
 بخیر از میان ایشان بیرون رفت و بکنار دریا رسید جمعی روانه بودند او نیز همراه آنها نجات
 روانه شد چون میان دریا رسید ماهی بزرگ سر از دریا بیرون آورد و میل کشش کرد و بخیر
 طعمه دادند ماهی از بی طعمه زلفت سر در اندون کشش کرد و ماهی بغوغا در افتاد و غوطه
 بسیار کردند خدا گفت ای یاران کنایه کاری در میان شماست او را بخیر حضرت
 یونس علیه السلام گفت آن کنایه کار منم جفت ای کسی گفتند حاشا که تو کنایه کار باشی و تو را معصوم
 میدانیم و بختا عت این قرار دادند که ماهی خود را باهی حق بکین تا هر کدام کنایه کار باشد بکیر و
 همه قبول کردند پس یک یک می آمدند و طلب گشتن خود را باهی حق میکردند تا نوبت حضرت
 یونس علیه السلام رسید چون طلب گشتن آمد آن ماهی دهان باز کرد و او را فرو برد و تا
 فرو رفت مردمان این صورت را مشاهده کردند و خبر بشهر باز کردند چون می گفتند
 فرو برد و خطاب بطلب از جناب رب الارباب بجا می رسید که او در شکم تو باشد صبح غلغله صبر کرد
 چهل روز بعد از آن نماند رسید که او را طلب در بایر و او را سلامت بر زمین گذارند بفرمان حق تعالی
 جلی جلال و غم نواله او را بیرون برد و در این چهل روز که حضرت یونس علیه السلام این بود
 که **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ** چون او را طلب داد و خود را سالم و سلا
 و بیدار گشتن آن چهار بایکی تاریکی در شکم ماهی دویم تاریکی غلغله در شکم ماهی شکم ماهی تنم نجات
 یافتن از آن چهارم با خود را بجهت بخیر دیدن و هر که او را دیدی در زمان ایمان آوردی و
 و مسلمان شدی تا مگر این شهر و مردم آن در باره توفیق یافته مسلمان شدند پس حضرت یونس

بیشتر از آن چهار نعت چهار رکعت نماز گذارد و پس حضرت عزت این چهار رکعت را برایش تسلیم
 حضرت محمد صلی الله علیه و آله واجب گردانید تا آنکه ایشان نیز از چهار چیز در امان باشند اول از آفت
 قهر و از تاریکی روز و عجز **چهارم** از تاریکی هر طایفه مستقیم **چهارم** تاریکی چرخ ایمان **صلوات** در میان و
 وجوب نماز شام اول کسی که نماز شام کرد حضرت عیسی بن مریم بود و آنچنان بود که هر دو
 بر چند بودند و با پشت و آفتاب عرض کردند که اگر اندک روز کاری او در میان مردم باشد
 یا دشمنی از شما باشد تا نماز بسیار مردم که بر وجه شدند او را گرفته در قعدان کردند و او را
 بکشند حق تعالی جبرئیل علیه السلام را فرستاد و او را از بند خلاص کرد و پادشاه را شریف حضرت
 عیسی که داند و بجای او در بیکر کشید و عیسی علیه السلام را با آسمان برد و محل نماز شام بود و بیکر
 از چهار رکعت نماز کرد اول خلاصی از بند دوم رفق باستان بزرگی سیم صفت ملائکین
 حق تعالی در این وقت در رکعت نماز بر امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله واجب گردانید تا از عجز
 ببرد و نماز باشد اول خلاصی از قید نفس نماره و دوم خروج مراتب محبت انبیاء و اولیا در پشت از **صلوات**
صلوات در میان نماز خفتن اول کسی که نماز خفتن کرد حضرت موسی علیه السلام بود و او چنان بود
 که او در میان بود و در نش با بار حمل نزدیک رسیده بود و گفت موسی ای منی من **صلوات**
 موسی طلب نش بود که از دور نش نایان شد و موسی از بی آن آتش میوت بدین صید
 و آن آتش از شاخ دشت شاخ دیگر میوت موسی از بی آتش خواست که بالاسی دخت
 رود و آواز انداختی نا الله یعنی منم خدای پس موسی علیه السلام متوجه نماز این گفت
 پس زبان بکند و شامی با شیعالی عزو اسم بگوید از حق تعالی نظر محبت با رسید و بان
 دید از شرف شد و در آن وقت چهار رکعت نماز گذارد و آن وقت خفتن بود و حق تعالی
 این چهار رکعت را بر امت محمد صلی الله علیه و آله واجب گردانید پس هر که نماز گذارد و فرو
 قیامت وید از حضرت حق سبحان و تعالی او را نصیب کرد و نیز در پشت هر طایفه در وقت
 خفتن بسته شود و هر کس نماز خفتن گذارد و از بل طراط آسمان بگذرد و این از تعالی **یا رب**
 و فضیلت ارواح مومنان را روی عن انبی صلی الله علیه و آله و ان قال ان ارواح المومنین یؤمنون بیکر
 بکند و یقومون بکونهم و یبکون و یحکمون بصوت حرف یا اهل دنیا و کلام
 دنیا و یبانی اعطو اعطوا بالصدقة و انکر دنیا و احوال عیالی و عیال دنیا و عیال دنیا

صدق رسول الله صلی الله علیه و آله و بهتر عالم و مقصد بن آدم میفرماید که ای مومنان و مومنان بدینکه
 هر که هر شب بعد روح هر مومن پیش در سرائ خود آید هزاران در و حسرت و فرزند ان و انوار خود
 بجز اندک اهل فرزندان و خویشان اهل عزیزان و دوستان بر با شفقت رحمت کنید که در زندان
 حکم استواریم و در غم محنت سخت گرفتاریم اگر میتواناید از برای ما بدید فرستید و صدقه بدید بجز اکنون
 در دست شماست در دست ما بود ما بر تن خود رحمت کردیم و از برای روز داپس از پیش فرستایم
 لاجرم اکنون حق جانشان شده ایم ما را نو مید بکنید حق تعالی شما را از رحمت خود نو مید کند و اند چون کسی
 از برای ایشان خبری کند یا بگرداند ان از برای دوران و پدران و از برای خویشان و
 خود و خیری بکنید و صدقه بدید و بدعی خیر بدوشان بکنید از حق باز ماند و اند و محتاج صدقات و خیرات
 شما گشته اند صالح مردی بود و گفت شب آینه مسجد مع بعد و میبشدم را و کلامم بگوشتانی افتاد
 چون بمان قبرستان رسیدم شب سیم ساعی چشم من بکواب شد دیدم که کور با شکافته شد و از
 هر یکی شخصی بیرون آمد دیدم از برای هر یکی طلق آوردند ایشان بر گرفتند و بقبر خود فرو رشتند
 و در آخر همه جوان دیدم که مانند جگر کهنه پوشیده از برای وی هیچ طلق نیار و ندانند امید خویش
 که بگرزد و گفتیم ای جوان این طبقها چه بود و چون بود که از برای تو نیار و ندانند گفت خیر این کور
 برای مردگان بکنند آن خیر است و از ایشان از برای این مردگان می آورند گفتیم چرا برای تو نیار و
 گفت از برای من کسی خبری نکرد و گفتیم بچکس داری گفت کسی من و مادرم بر او هیچ میفرمید چون بدیدیم
 مرادفات رسید و مادرم شوهری دیگر کرد و گفتیم در کجا میباشد گفت در فلان محل صالحه مرگفت
 با داد بدان محل شدیم و مادر را بخواهیم و آنچه دیده بودم با وی گفتیم آنرا بگوشت و دغا
 شد و بدیدم در بیرون آورد و بمن داد که این را از جنت فلان اصدق بدیدم و از اصدق و آدم
 قضا را شب بجهت دیگر گذارم بهمان قبرستان افتاد بدان دستور بستم و بخواهشدم بهمان طریق
 قبر را دیدم که شکافته شد و جمع مردان بیرون آمدند جوانا دیدم که با ما میسر نشد و طلقی بر دست
 گرفته و بسوی قبر خود رفت و گفت خدای از تو خوشنود باد استیفاگو من از تو خوشنود شدم این کعبت
 و بقبر خود فرو رشتد ای عزیزان از برای خود بیک عیش از پیش فرستید که دیگر از برای شما نگاه
 فرستاد **بیت** برک عیش بگو خوشی فرست بکس نیار در پس تویش مقبل امر و کند دار و
 و دل خوشیش کس بر از ترک میسر نشود در پیش هر که داند گفت بد و در کاف نامیدم و

تولد شد ماما ماه رجب سال

لند بنارنج ۱۳۳۱

ای کتاب بود که انبار بود

ان ای

مطلوبه شد در مطبخ
در شهر رجب الدوله

ماما ما ملول

تولد ۱۳۳۵ اند